

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۴۹۸۰

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۵۲۶۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۶۵۰۸۱

شماره قفسه: ۹۸۰

۹۹۹

شماره فهرست شده: ۴۹۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۲۶۲
۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: لسان الحروف

مؤلف: شاه قاسم

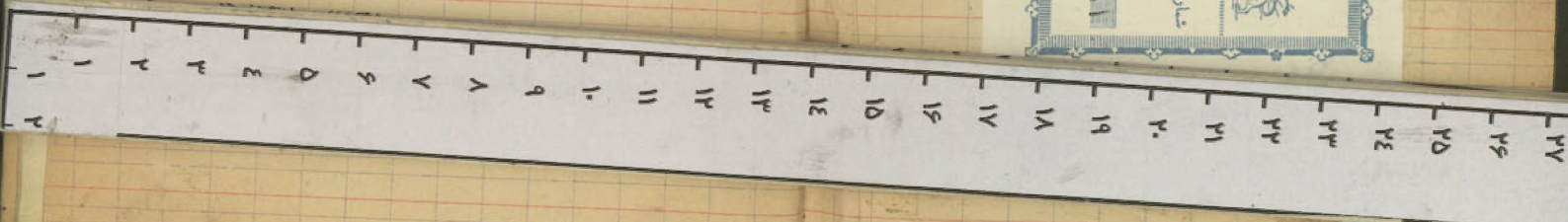
موضوع: ۹۵۰۸۱

شماره ثبت کتاب: ۹۵۰۸۱

۴۹۹۹

بازدید شد
۱۳۸۲

کتاب فهرست شده
۴۹۸۰



بازدید شد
۱۳۸۲

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۵۲۶۲
تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اسرار الصوفی

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۹۵۰۸۱

۴۹۸۰

تکلیف راجع است شود
۴۹۸۰

قوانین مقرر شده و اجرای احکام حقوق و حلال و دفعه
بناظر اخطات مقتضیه رفاه و عکال حکیم احسن گفت
که خوب امتحان دادی امید است که تو از این تعلیم فایده ببری
و دیگران بهر مندا شوند سپس از لوازم اصلاحات در
خواهم گفت مستعد باش من نتایج افکار جدید

مدیر
مجلس علمای ایران



قریباً ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی
میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی

میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی
میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی

ہدیہ

مجلس عالیہ ایران

میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی
میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی



میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی
میں آئی ہے۔ ان دنوں دنیا بھر میں ایک خاص قسم کی تبدیلی

صورت عریفه است با یک نسخه از این کتاب خانه العرفه
درای ولایت و راده عین دولت و دیرا عظم خام طله در این شهر

حضرت مبارک حضرت اشرف اقدس والا معروف میباید بنده حقیر اصلاح
از رضا ای شریفان بوده بکلمه آیه شریفه ان الیه یمدی من یشاء بعدایت خداوندی در بلاد کوی
بین حنیف اسلام مشرف شده و بار پیل هجرت نموده در حمایت دولت ابدیت
عید در آمده و طلاق و قید شرف عجم و بیت و غیر این دولت بادیه آیت را بر کردن خود
نهاد هجرت بقیات عیالات و بعد از اتمام اقامت خود قرار داده بی چهار سال گنج
و با بعضی خدمه او نکل بران خواندنی نشده کسبی ای تحصیل معاش تحصیل نموده و هر وقت
منزله حقوق داشته بکار پر وازان دولت متوجه مطهره خود رجوع نموده و تصدیق شده است
نحوه عیالات و لشکره چنانچه احوالات و مواج روزگار خود را در رساله دلیل
منهای الطالبین که از مصنفات خود نموده است ذکر کرده و ماه قبل نسخه از آن را افلا
حضرت مبارک حضرت اشرف اقدس والا داشته است امید است از نظر العیال حضرت
والا گذشته باشد از انجا که آن مسلم در این مدت سیر زندگانی باید جد و جهد
در تحصیل معاش نمود و معاش خود را فرض شمارد و نعم المعاش کفاف و عفاف و خیر انجامد
دفع بدعت المحدثین عن الدین است کلمات ترغیفات و عبارات مغشوشات مشوشات
فرقه ضاله مقلد بابیه را ملاحظه فرموده که شرف سال است عوام اسلام را به شبهات
انداخته و علماء اعلام و ائمه شریعت معده سلا به تهمت و اسناد و وزراء
ملت

دولت را به زعمات انداخته و بیکس از علماء از روی اطلاع متفقدی رفع و دفع
مفسدان دشمنان دین بسین نشده اند که قابل گفتگو نیست و احدی از حکما و عظام
عادیه در صدد دفع فساد آنها از ملت و دولت بر نیامده بلکه بعضی از امراء و وزراء
سابق از روی غفلت یا شغوت مجدداً فکر را طرد ایستاده اند از یاد زنده نمودن
و جوهر ساخته و آتش فتنه را دامن زده اند مثلاً..... فلان حق را باطل و باطل را
حق دانسته در تنگ و تنگین اهل شرع کمربسته کرد دولت و ملت را شکسته اند
که قصه غیر از دهن فغان و دزد و غریبان و تبریز و همدان نتایج افکار غلامه این گونه
فاسقان ملت و دولت بوده است بنده حقیر آن نقایق و تفریق و تنویر را
دیدم رفع دفع این غبار مفره را بر خود فرض نموده چند سال جد و جهد کرده با نحو
جان و اتلاف مال هر طور بوده کتب و رسائل با طبع کثیره و ادراک اراجیف عید
انها را جمع کرده و در آن الحاد و افعال و اظهار آن ابا طیل را خدمت ملت و دولت
و عالم تربیت دانسته با کلی زبان بمقدار علم خود کتب منهای الطالبین را نوشته و بنظر
از علماء اعلام رسانیده در محل آن تقاریظ نوشته و انتساب این کتاب را فرض
شمرده اند این بنده ام کتاب منویر را از دو کتب و کما ضعیف خود بطبع رسانیده

صفت عرف است با یک نشی از این کتاب که در
رای و آن را در میان مردم و در میان علمای آن

نصف آن را در احوال عرب نشر نموده و نصف دیگر را ببلای ایران محل نموده
بعور و دینداری شهر از افکار معکوسه منحوسه فلان و همان
نشان را به چند ماه در یک مرکز بوشهر مطلق و ممنوع و حجب را نه تا بالا و نه از پایین
شرعیست مقدسه مظهر و حسن نیست پاک اعظم نیست شهریار را در احوال
فدا است فانی بریده و غافلان را از دور سلطنت سیکه دو رسیده و کار را
با پیش برده از مصدر خلافت کبری مکراف رخصت از یک مرکز نشر بدلا
شرق حدود یافته و قریب یک سال است در ایران نشر شده قبیح و کاذب
قوم خانه مفسد طهر شده و آتش شرشان خاموش در راهی غلبت بلاک
شده اند حتی برای عباس رئیس بایره در حکایت مطلق حکایت شده اند
قبل یک ماه ارسال داشته بش را به رسیده و باران قاطع کردنش رده شده
که دیگر نخواهد شد و برای سبب حکام و دولت و سفراء دولت علیه ایران
یکصد ارسال شده و جل رسیده و طالع فرموده اند و آنها را شناخته که دشمنین
و دولت بوده اند چنانچه بر اهل بشارت حقی نبوده بر حال و حال خود آن کتاب
نهیج اطمینان است که یکصد در دو ماه قبل بجزو مبارک حضرت والا اید
و انفا شده است یقین بعضی مندرجاتش از نظر انور مبارک و الا که است

مکمل است

یک است حکام و دولات و املاء دولت و شریعت از دغدغه آن متن نموده
آلوده اند سبب آن چهار چیز است اول حسن نیست پدر مهدیان رعیت
اعلی حضرت پادشاه خلد از ملکه و مسطره و دینم عز و طرد خاندان
شرعیست ستم مهمان کار صل و عقد امور همه است امش بر فن کافیس
عمل الثقیل لا یقوم به الا الهه مادر را دل نوزد و ایه را دامن عبده ناقص
در مکرار بود اندک است فرزندها محب خانه در حفظ استقلال مصلحت است
چهارم نشر کتاب نهیج اطمینان که در نزل خود یک محبته ایست
برای عوام کردان چون این کار را خدمت ملت و دولت داشته
با تمام رسانیده ام از آن دولت و ملت امید احسان دارم که یقین
بر تقبل ما این خدمت است و سبب توفیق برای جابین در راه دولت
و دین و هر یک از افراد رعیت که بنده کاران بل فرزند آن اعلی حضرت پادشاه
هر کلمه حکمت که بانه اند بر اصلاح امور همه را خوان در طبق اصول
نهادده پدر بار عدلت بنایمی و به نمایند این است که این رساله

در این کتاب که در میان مردم و در میان علمای آن

لسان الصدق را با افکار نور ایمان نوشته در طبق صدقیت خود گذاشته
 بتوسط واسطه بیان بیندگان و مولود پادشاه و بعین حضرت والا شاهزاده
 وزیر اعظم محظوظ دولت ابد مدت بکاک پای جواهر آسای اقدس شهر یاری
 هدیه نموده ام که مانند هدیه مورد در پیشگاه اعلیحضرت سلیمان زمان بعد از حشمت
 جلوس مینمیت و نوس باید ایچ شواله متقی در حضور بیک شمس آسمان
 سلطنت تشیع قرائت شود بلکه بعضی مقررات آن و جیزه بعین منور العظمی
 شاهانه مقبول افتاده یا همان شاهانه اعلیحضرتش مفتخر شوم چنانکه صاحب
 کتاب انوار سیمیا از فیض نوال ملک محمد خویش که طالب ایران و ایران
 بودند مفتخر و بهره مند شده است مستدعی است از درو و حکماء که وقت
 مطالع این رساله از سهو و نسیان و خطا و افکار این عاجز صرف نظر فرمایند
 در کلمات عبارات و خطرات اشارات و استعارات کاتب را قلم عفو
 و گذشت و آنچه از مندرجات و معارفات آن قرین بصواب یا قریب
 بصواب و مفروق بکلیت است در موقع مذکره مجلس شورای عظمی گذارده
 و موازنه و اجرا فرمایند بهوت کرامه المدبرین و ددک مصلی بن العلم و فوق کل
 ذی علم علیم و ما توفیق الاله
 امیرالاعظم الاکرم الاکرم
 اقل الموشی حاج محمد علی
 ۱۸ جاد ۱۲۰۵

تقریر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

صفحه	
۱	مقدمه خطبه کتاب فیہ براہین الواضحہ
۱۲	تقریر حکیم و سؤال شاگرد
۱۶	امتحان شاگرد و درس اول
۲۱	نصیحت حکیم بشاگرد خود
۲۶	تنبیہات الحکیم بتلمیذ خود
۳۰	خطبہ حکیم فی انوار الساطعہ و حکمت البالغہ
۳۴	درس اول حکیم رؤس مسائل
۳۸	سؤال و جواب عجیب حکیم باشاگرد و شیار
۴۰	تقریر حکیم در انتخاب و اوصاف و زرا
۴۹	خطبہ پادشاه و اخذ مواثیق از وزرا و منتخب
۵۴	بیان خطبہ وزیر اعظم در مجلس خاص و زرا
۵۹	درس حکیم در بیان قانون اساسی ملک
۶۳	انتخاب ولایات و خطبہ والی در انجمن رعیت
۶۸	تقریر حکیم در انتخاب جواسبی و ترتیب و فوائد آن
۷۳	انتخاب ارکان حرب و لوازم علوم چند و خطبہ پادشاه
۷۹	حکایت حیرت انگیز حکیم فیہ اشارات عبرت من اعتبر
۸۴	فی بیان صفت و یرت و حرکات رئیس قوم و هو حکمہ
۸۹	تقریر حکیم در فوائد عہود پادشاه باوزرا و خرا و حکام

صفحه	مجلس	موضوع
۹۵	۱۸	بیان لوازم زندگانی و طریق صلاح و فلاح دولت و ملت
۱۰۴	۱۹	تقریر حکیم در صناعت و زراعت و سبب برکت در عباد شرق
۱۱۵	۲۰	طریق ترویج صناعت و زراعت و اصلاح عباد و عماره ابلاد
۱۱۸	۲۱	امثال حکیم در بیان حکمت و میزان فقر و غنای ملت
۱۲۸	۲۲	در بیان اصل ماده غنای دولت در شرق و بیان عواقب کار آنها
۱۳۴	۲۳	قسم حکیم که نجات از پریشانی اسلام مشرق در چند چیز است
۱۳۹	۲۴	خطبه حکیم به بزرگان و اعیان و مصلحت و مصلحت
۱۴۸	۲۵	بیان فوائد مجلس شور و اطفال روشن در جمع عقول افراد
۱۵۵	۲۶	مثل حکیم در خلاصه امثال با شرح امثال و ابلغ البیان
۱۶۱	۲۷	بیان ترتیب مجلس شرفاء و عقلا ملت و خطبه رئیس مجلس
۱۶۴	۲۸	تقریر حکیم در ذکر تخریر نفوس و ضرر ترک آن
۱۷۳	۲۹	در بیان سیر و سیاحت پادشاه داخل و حد و حد ملک خود
۱۷۹	۳۰	بیان صفت سفراء و تکلیف ایشان و ترتیب سفارتخانه
۱۸۴	۳۱	تقریر حکیم در تعلیم اطفال رعیت و ترک عادت حالیه
۱۸۹	۳۲	در بیان ترتیب طلب اطفال و صفت معلم و تکلیف شاگرد
۱۹۶	۳۳	تقریر حکیم که در علاج بیماری و معاری و نیکوکاری و کفایت
۲۰۶	۳۴	در پیمایش ارض وصال و میاه و ادویه خراب و عامر
۲۱۵	۳۵	تقریر حکیم در تنظیم مدارس شرعی و قوانین طبع و تکمیل نواقض
۲۲۱	۳۶	در بیان اخذ مالیات و محل صرف آن و موازین الحی در این باب

صفحه	مجلس	موضوع
۲۷	۳۷	بیان حکیم اصلاح امور بطریق سؤال و جواب و اقامه المیزان
۳۸	۳۸	در بیان تحقیق لیاقت و میزان القاب و ترقی و تنزل و تمیز حاکمان از امین
۴۰	۳۹	بیان حکیم میزان تقریرات محقق از حکام و ولایات و سفراء
۴۰	۴۰	بیان نفع و ضرر میاه جاریه خصوص فرات و دجله و نقش شطین
۴۱	۴۱	بیان حکیم در موازین تحقیق جنایات و مجازات و مکافات
۴۲	۴۲	بیان اصلاحات عسکری و طریق امتحان و تجربیات آنها
۴۳	۴۳	سؤال و جواب حکیم در مع و وزم اهل شرق خصوص حرانیه اسلام
۴۴	۴۴	بیان حکم احوال متعلمین علوم جدید از اهل شرق
۴۵	۴۵	بیان عدد محصلین و مقدار مضاف آنها و نفع و ضرر دولت تا امروز
۴۶	۴۶	تقریر حکیم در سوء استعمال محصلین و حجت نفع و ضرر ملت
۴۷	۴۷	بیان عدم فایده دولت از محصلین در مدارس جدید و ملت
۴۸	۴۸	بیان حکیم در علاج مفاصل سداهل شرق و اشرافا و اهل حکم
۴۹	۴۹	خطبه حکیم در ختام مجامع مدرس و تذکار و اکمال الحجه
۵۰	۵۰	تقریر حکیم در نظم مدارس و مدارس روحانی ملت و ضرر دولت
۵۱	۵۱	بیان لزوم جمهور علوی شرعی و قانون حقوق ملی و سیاسی
۵۲	۵۲	بیان حکیم در ضرر ملت و دولت از شعراء و صوفیها و روضه خوانها
۵۳	۵۳	در بیان ضرر دولت در ترک علوم شرعی و قانون فقه ملی
		و ترک علم سیاسی علما و و عند یکدیگر شده از روطرف
		اسی ملت و دولت را خراب کرده اند و احسرت راه

صفحه	مجلس	
۲۴۵	۵۶	تقریر حکیم در بیان فراسلام از روزیم خوانهای علم و نقالهای غافل و اخطان ناقص غاصین المنابر و المشوشین افکار الانام
۲۴۶	۵۵	سبب تفریق شرع و سیاست و تغییر قواعد قدیم
۲۴۹	۵۶	لزوم امتحان طلبه العالم و فساد ترک امتحان و عدم امتیاز
۲۴۷	۵۷	فایده موقوفه و خطبه معلم و حدیث و مجتهد و فساد و ترک آن خرافه عظیم
۲۴۸	۵۸	ذکر حکیم در فرار بخصایر دوس و تدبیر در دفعه و اصول و سبب شیوع زندقه
۲۴۸	۵۹	وجوب علم طب و فساد ترک آن نفی و فرور و فساد و نقل جنایات بارت بدون حد قانون شرعی و بیان مفاسد آنها و هلاکت قوم
۲۵۶	۶۰	تقریر حکیم در علت عدم ترغیب علم طلبه از به قیدی آنها و فساد ترک آن قیود
۲۵۸	۶۱	و بیان فایده مشورت رئیس روحانی با فضلاء متحن در سؤال و جواب و احکام و فتاوی
۲۶۷	۶۲	محلی قضای شکایت حکم از ان زمان

بسم الله الرحمن الرحيم

لسان الصدق

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که قدر است و ازلی
دایمست و ابدیست و توانا یکتااست و بی نیاز
لطیفست و خیر شدید است و جبار جابر است
و مهربان کریمست و فیاض علیم است و حکیم بنافیه
چیزی به عیب تشریف نداده است الا به انسان
و اذا انسان بر نگزیده است الا به غیر نباشد
الا معصوم معصوم نشود الا به تسلید تسلید
تصدیق نشود الا به برهان و معجز معجز نباشد الا
بخرق العاده و حرق العاده نباشد الا مقرون به تحدی
و تحدی نباشد الا به فعل حسن مفید حسن و قبح
داده نشود الا به عقل منیر صاحب عقل منیر نباشد الا
توحید نباشد الا به اخلاص و اخلاص نباشد الا به تعلیمات
و سل کرام و رسول نیامده است الا بالتوحید و اخلاص
و وعد و وعید لا یتستقیم و وعد و وعید الا بایقان یوم
ایقان تصدیق نشود الا به عمل به ارکان و به این اوصاف
انسان نیست مگر اسلام محمدی تا و صفیهم الله تعالی فی کتاب

الحمد

المجیدات فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار
الایات لا ولی الا لباب الذین یدعون الله قیاما و قعودا و علی
جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت
هذا باطلا سبحانک فقیما عذاب النار ربنا انک من تدخل النار
فقد اخرت به و ما للتطالمین من انصار ربنا انما سمعنا
دیانا دی الذمات ان اضا بویکم فامنا فاغفر ذنوبنا و
کفرنا سیئانا و قوتنا مع الذی امر ربنا انما ما وعدنا
علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمه انک لا تخلف الميعاد و
الصلوة و السلام علی سید البشر محمد و آله الطیبین و علی اهل
بیته المعصومین و عباد الله الصالحین احببت اقامه
بنده فظهر الی الله اقل الحاج حاجی حینقلی در حق جهات
سألی بدین حنیف اسلام شرفشدم و تا امر و نجاه سال
از عمرم گذشده است ملک سه چهار د و لث را ریدام
و حسب المقد و کتب و تواریخ عالم اسیر کرده ام و با وضع
و شریف صحبت نموده ام و مجالس عالم رعام و خاص لفظ
شده ام ادیان و ملوایش و رو کرده ام زشت و زیبای
انفار را بمنزله عقل و محکما کتاب محک زدم و سهوت و
حرکت علما و حکمای سلف و خلف را بادقت ملاحظه نمودم
و تعلیمات انبیا را مجاوزین عقل و حکمت سفیدم امر معروف
و نهی عن المنکر و فیضه هر مؤمن بالله بوده است در عهد
محمد

هر رسول رحمت عالمه حکماء و علمای متقی اصلاح ^{بوجود} آورده
و امر معروف و نهی عن المنکر بامر او سخت و تلخ است ^{چون امر او}
و سلاطین کاهی مثل شعله آتشند که دامن جلیس را میگیرد
و کاهی مثل آب روان روح حیات به اجساد اجراء مملکت
میدهد پس کسیکه به امر او امر معروف میکند و نهی عن المنکر ^{باید}
در خوف و رجا باشد خوفش از خداوند ببار که در دین ملائمه
نکند و رجاانش از پروردگار مهربان که از رحمت اخیر محروم
نگردد از جان نترسد که خواهد بود و از مال نترسد که ورثه خود
خورد یک صفت کامله امی در زیاده میخورد ^{فلا تأخذ لومة}
لا تم در هیچ البلاغه میفهمد الحق ما ترک لی من صدیق و خیر
معروف و نهی عن المنکر چنین مستقیم بود که باو ^{شیخ}
مجالسه و مکالمه میکرد شب باشد یا روز در کوچه و بازار
میکشت بی سلاح و یاور با کتفه اعادی و میفرمود لایالی
ابن ابی طالب یقع علی الموت او الموت یقع علیه و قال ایما
عباس هذا النعل خیر من امر تکم الا ان اقیم حقاً او ارفع باطلا
و یوم خبر به ابن ملجم قال عزت و رب الکعبه و كذلك المؤمن المتقی
بحسب الاستعداد و العلم و الاستطاعه امر معروف کند
و نهی عن المنکر با دست و قلم و لسان است که علماء و حکماء
سلف امر را وعظ و تنبیه میکردند به انواع لطایف لسان ^{و حکماء}

و امثال انوار سهیلی امشاهل کن نور عدالت و سیاست ^{باید}
چون اشکار ساخته است از زبان و جویش و حیوانات
مکالمه و محاکمه و مجادله کرده است و پادشاهان ^{شاهان}
عصر قلم قائل را به زر گرفته اند و خواجه کتقش را خسته اند
و از این امثال پند گرفته ممالک خودشان را به عدل و داد
پر کرده اند ملا احمد نراقی برای حسن اخلاق خلق خفوی
سلاطین چه قدر قلم زده است و ابی بکر محمد ابن محمد
طوطوسی سراج الملوک را به انواع امثال و اخبار و آیات
و توارخ و صنایع حکماء و روشن کرده است و امثال
فلاک در اسلام و رضاری ناصحان و واعظان بر اصول
جمهور انسان بسیار بوده اند چند قرن است که این
فریضه از اسلام ترک شده است که هیئت مجموعه ایشان
پردیشان شده که این پردیشانی بعضی از رضاری از روی
جهل و نادانی از دیانت اسلام شمرده است و یل ظم
این ضعف و پیدایش از عدم امر معروف و نهی
عن المنکر است که فریضه ملت اسلام است و رکنی
از ارکان دین محمد است بلکه در جمیع ادیان و شرایع
انبیاء فرض بوده است یکی از انبیاء سلف خدا رحمی

فرستاد که از این قوم صد هزار هزار خواهم کرد و دست
از اختیار و چهل هزار از ایشان را پیغمبر گفت باز اختیار
برای چه هلاک شوند و می شد که چون اختیار را از انبی
نگذرد حدیث است در کافی از پیغمبر فرموده است است
من در خیر باشد مادام که امر معروف کند و نهی عن المنکر
هرگاه ترک کند جمله پریشان شد بر وی یکدیگر تبع کنند
و یکدیگر را بکشند و دشمنان بایشان مسلط شوند که از
انها نافرین باشند در زمین و نه در آسمان امر و زمر که
چشم بینا دارد این احوال را محسوس مشاهده که کار اسلام
نه در دنیا منظم است و نه کار آخرتشان مسلم الا قلیل
من العباد امروز مشاهده میکنی اسلام پریشان شده اند
و شیرازه جمعیتشان مخرق شده و بهر انسان روشنست
که اذهان خلق بک میزان نیست و قوه افکارشان یکسان
نیست در هر قوم معدودی یافت میشود که صاحبان
افکار عالی و اذهان و قاده دقیق باشند پس بر آنها
که بر آنگذران اخوان را جمع کرده برآه راست میروند
چنانکه همسایگان شدند در این دو قرن ملا حظت کن چند
روزی خیالشان اوج گرفته صنعتی ایجاد کنند که حاکی
از صنعت خداوند است مثل چرخ بخار و مفتاح کل زمین
و آرزو

و آلات و ادوات از آهن عزیزا الذی فیہ بأس شدید و منافع
للناس تلفون و تلغراف و قوغراف که قلم عاجز است از تجویر
و لسان از وصف و احصاء آنها اختلاف اهل شرق صاحبان
افکار عالیة ایشان طالب کیمیای موهوم شوند که از
رزنج و زهر مار سم و زر ساخته شهوت را بکنند آن یکی
شاعر و قلندر که ابنای وطن را دعوت کنند به غرور و غفلت
آن دیگری منگت و مضحک و نقال ملاهی شود آن دیگری
خطوط چاپ و راست کشد که علم غیب دارد آن دیگری
لاطایلات خواند که چمن خواهد گرفت آن دیگری جمعی
از وحوش و درش جمع کرده کویدم شدیم آن دیگری
از قدرات بطن خویش بی خبر کوید عارفان دیگری
در وهم خیال مضل کوید کشفیم آن یکی تفسیر حروف
کنان دیگری شرح نقطه موهوم تا که عالم را از خرافات
پر کرده اند و افکار امر و سیلاطین را مشوش ساخته اند
و خلق کثیری را به خاک مذلت نشانند در خصوص در این
زمان یکی کوید من نقطه اولی از لم آن دیگری کوید من
صبح از لم آن دیگری کوید من جمال قدیم آن دیگری کوید
من مظهر صمد کاهی کوید خدای لم بزم کاهی کوید خالق
افس و جانم کاهی کوید مظلوم و پریشان کاهی کوید مشحون
مبتلا

مبتلايم كاهي كويد و صلح عالم كاهي كويد عالم بيكون و مكان از اين
تو هات و خرافات قراطيس لا بعد نوشته و د فائز كير كوت
حتي سلب عنهم شعور هم و عطل مشاعر هم و محنت ابدان هم
و طبعت على قلوبهم و قل حياؤهم و كثرت اعمى و ظلم
فسادهم حيث سمو الخبيث طيبا و الشيطان انسانا
و الظلمة نورا و النعان بهاء و الشجرة الخبيثة غصنا اعظما
و القبح حسنا الكبر و المرشد مضلا و المفضل مرشدا
و الشكر كفر و الكفر شكر و التوحيد شرك و الشرك توحيد
و الجاهل عالما و البليد حكما و هلم جبرا تلاعبوا في الدين
و الملة و الدالة و هذا عبد الصنم كويد و غير نامه سياست
سياهش فقها محزب بلادند و مفسد عباد امرأه و لا
منسوب من الله حاكم على الخلق كيف يشاء و از اين
تذويات بعضي امرأه مغرور شدند و بعضي عوام
در وادی غفلت كم از منعم عدل منصرف شدند اند
حكام و امرأه قواني محكم متقن محلي را پشت كوش
انداختند امير حيران و وزير و بلا و سفير سرگردان اعادي
از علم حقوق و تجارت و مبادله و قصص و اصلاح
و مهاد و مجادله نالند چون صاحب ثروت و قوت
و كوت

و شوكت شوند چون رعيت را جمع و تاليف كنند از تعليمات
انبياء بهر كيرند و نه از نصايح حكما و پند كيرند و نه از همسايگان
ياد كيرند و نه از لطايف زمان از خواب برخيزند و نه كوشندگان
چنين دهند از در قناره هاي قصا بان مشاهد كنند و ما الله
ظلام للعبد ان الله لا يغير بقوم حتى يغيروا اما بانفسهم فسيعلم
الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و العاقبة للمتقين بئذ يفر
الحا لله اين احوال را مشاهده كرده كه اخوان دين و ابناء وطن
غالب بر عكس مقصود رهسپار نند در امور دين و دنيا نالند
منهاج الطالبين را نوشته ام كه هر كس در وادی وحشت
و ظلمت كم شده به شاه راه روشن آيد در حصن حيد
و اخلاص محفوظ ماند و قد تبين الرشيد من الغي و تارة
المدبرين نوشته ام كه قفا را باشد بر رؤسا و امرأه سياست
اسلام ان ففعت الذكري و حال هم به يك عنوان خاص
تعليمات صالحه و سياست و سلطنت و روح حقيقت
علم امارت به لسان صديق بيان ميشود به انواع
امثال و حكايات و تعليم و ارشاد بطريق سؤال و جواب
معلم و تلميد حكيم و شاگرد پير و فرزندان بل كه اخوان
موشيار شوند و از قيد پرديشان نجات يافته زند شوند
و انما معهم كما كان و بيل مع قوم يونس و قال النبي يوم خير
يحيى

یا علی الان یدعی الله بک رجل خیرک من حمیر النعم
واکره یحی نباشد در نزد پروردگار خود که من و عالم را
عبث خلق تفرموده است معذور باشم و بگویند ان
صد هزار سال که نباشم و اگر در زمین بجای نماند
باشم از حضرت آسمان محروم نشوم انه هو الله الرحیم
در این مقدمه از روی تعجیل به این حقیر کسی اعتراض نکند
هر اعتراض که در دل دارد جواب آن را در این چهل و یک
جلسه میگویم خواه اهل یافت و کسی نگوید که در جردن
گویم چون تذکره المذنبین را نوشته ام کسی از رؤساء
سیاسی ملت کوشش ندارد لسان الصدوق علیه السلام
نشر میکند که موعظه باشد به جمیع ائمه و شرفا و رؤساء
ملت اسلام در اقطار عالم بلکه بهر انسان هذا بلاغ
للناس و هدای و موعظه للمتقین و کسی نگوید حقیر
که این قدر زیاد و فراوان نیست برای اهل عالم گویم هر کس
تکلیفی دارد و کاری کار انسان و تکلیف مسلم محمدی
اینست و الا انسان مسئول شود و در نزد پروردگار
خود معذور نباشد من از برای معذرت از خالق
و رزاق خود و خالق زمین و آسمان کارکنم از کسی
نیست طلبم خداوند اشرار را به صحت و شاعر مدانه است

۱۲
کاسیم در که در دنیا و آخرت بخواه سال از عمرم
گذشته است اگر از عمر باقی مانده است خدا
کفایت میکند و هو یعلم و یرا و کلشی فی عین
الله و اگر بایز اعتراف می کند که اسلام گرفته
پدرش را و پراکنده شده و کیر جمع و اصلاح
نشود کرم بشود این آیه را الانبیا سوا من
رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا معترضی
این آیه را بخواند بعد بتذکر او بخشی قوام
تبارک و تعالی اذ قالوا آتته منهم
لم تعظون قوماً الله مهلکهم ای
مغذیهم عذاباً شدیداً قالوا
مذرة

الو ربهم لعلمهم يقولون و سلام على
من اتبع الهدى وهذا اساق
الصدق

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي

ومن اصدق من الله قولا قوله تعالى ومن يوتي الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا قال
الحكمة ضالة المؤمن قيل وما الحكمة يا رسول الله قال هو الوضع الشئ في محله ما
يؤتى به الحكمة فيكتم كفته اند حكيم قاي جمله اشعارش در آن خير كنديست
ولا قليل بلكه نه خوف القول است عملوا ز شرو غرور فلسفه كفته اند مشوي
يا شمس كاهي شرف كاه مغربي هر شوق تير شتاب است مسموم بقلبيقين
موجود حتى تفرق و خد نهم و تشنت شعله هم وضعف ملتهم و قل
شوكه درو لته هم كاه كل عين ليس عليه غشاوه پس نصايح حكما فام
چه شده اند كم طيله و دهنه پاره پاره باز عيه اطفال شده انگشت حيرت
بدندان كوفته رفته ام بنديك حكيم محراب غري عرض كردم احوال ملل و دود
اسلاميه چو چنين شده است كه حتى اهل غرب از روي طعن اين ضعف
و پریشانى را دليل واه بر بطلان دين اسلام شمرده اند از روي سم
و تعجب گفت اسم تو چيست كفتم حب بنقولي تعجب حكيم اچيست
گفت در نزد امراء و مأمورين اسلام مشرق حكمت مرده بلكه چند
صد ساله پوسيده شمرده اند و روي روح آن حكمت صدها پرده ها
كشيده اند چون تو من ندانسته سوال كردى تعجب نمودم كه توان
روي شعور سوال كردى يا آنكه لفظ حكمت ياد داري عرض كردم
اى حكيم بنده چون مسبب ضعف و پریشانى اهل وطن خود سوال
كردم بر تو عيان است كه سوالم از اصل مقصد است نه خرد كبرى

وعیب جوئی برادران خود را گفت بموجب قانون دولت پرستی و
 و ملت دوستی نباید تو بگویم ولی بلك سبب خواهم گفت اول آنكه علم
 و حكمت رحمت خداوند نیست طالب رحمت را منع كردن كناه
 و امرشاد كردن بان ثواب دوم امر از جمهورهای اسلام انقلاد در
 غشوات حواشی بچوبند كه بظانۀ ایشان بی خون بلكه شبیه تو
 میشود گفت از این جهت است كه هرگاه حكمت نافعۀ را ناصح
 مشفق در پیش روی امر بحکم كند معلوم نیست به بینند یا
 اگر هاتق از همان ندادند بشوند این است كه تو میگویم كه در
 نزد خدای عالم كناهكار نباشم و هم ملت و وطن من ضربه بخورد
 رسید عرض كردم حكیم بفرماد قرآن مجید ما خدا فرموده است
 لا تبا سوا من رحمة الله و فرموده لا تقنطون من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب
 جميعا گفت بامك الله فیاك چه خوب مسلمانان شماسر حكمت را
 پیغمبر فرموده است الناس على دين الملك صلاح و فساد ملك
 و ملت بسته بصلاح دولت است از ان فرموده است
 كل راع مسئول عن رعیتة خواه شرع باشد یا غری مسلم باشد
 یا نصاری یهود باشد یا هندو اشامه باین معنون حضرت مسیح
 فرموده در انجیل متی اصحاب خطاب به رسا كه شما هانك
 نهان میباشید لكن اگر فاسد شود بچه اصلاح میشود باین
 اشاره فرموده است پیغمبر اخافنا العالم فدا العالم كفت
 بفرما اصلاح این مفاسد چیست گفت آنچه امر و نه كفتی
 خداوند

خداوند قادر حكیم موجود را به هفت روز خلق كرده است
 از روی حكمت با ترتیب اظهار ایه بعد از ایه تو میخواهی حكمت ایشان
 این عالم را بتو بیاورم و نه تقریر كتم بستم چند روز می شود تقریر
 كرد كه من حفظ كنم گفت اگر نه نده و ذی باشی چهل و هشت روز
 هر هفته يك روز بعد از امتحان كه قوه ادراك داری یا نه تاكه مثل كاكی
 بیاختی كتم سكاكی چون بوده گفت مثل شمارفت نزد يك عالم كه من
 علم آموزی كفت تو قابل تعلم نیستی در این سن نزدیك گفت من شوق
 دارم به علم گفت از برای امتحان و تجربه این چند كلمه را در يك هفته
 حفظ كن بیا نزد من كه امتحان شوی كفت بفرما كفت بگو قال الشيخ
 جلد كلب بطهر بدباغ ده دفعه تار را كرده رفت كه خوب حفظ
 كند تا امتحان شود روز موعود كفت حفظ كردم كفت بگو كفت
 قال كلب جلد شیخ بطهر بدباغ اگر مثل ان باشی يك سال یاده
 سال فایده نبری از این سنو و جواب حال تقریر این مجلس را
 فهمید حفظ كن و نكت این اشارات و اجالات درك كن و ان
 قصه را هم بشنو بعد برو كتم بفرما كفت در محله ما شخصی برنگ
 غنی و شیرین بود پسر رسید صاحب داشت ناخوش دوستان
 طبع یا نادان هر روز دستۀ دستۀ آمده هر كه يك دو تعریف
 كرده بیدار مریض مشوش و صف دوستان را شفقت دانسته
 عمل میکرد تا باین جوان تحلیل رفته خوف رك بلك كباب شده بلك
 رسید حكیم حاذق بود غایب و آمد شهر شده پند انجوان

۱۵
سرور شده طبیب طلبیده در آن حال که از دوستان آمدند
به عیادت جوان طبیب گفت هر چه باین مریض در آید خطا کردید
تا نزدیک هلاک شده است چهار چیز دوائی آنست تا شش ساعت
نخورد دیگر علاج نمیشود یکی از آن دو کسر گفت تو مهارت تمام داری
خدا برای دوست ما شمار را رسانیده تو در کجا درس خوانده چند سال
تعلیم تو کی بوده چه قدر علاج کرده ای دوم گفت خاطر خدا بگذرانم
نویسد وقت گذشت اولی گفت بگذار بابا بفهمم طبیب گفت
صبر کن نسخه بنویسم بعد حکایت کنم گفت بفروما طبیب نوشت
عناّب من سما اولی گفت عناّب با عین است یا الف من سما نوشت
یا مذکر دوم گفت ای مرد سه ساعت گذشت نه ماند از عمر خود
ما الا سه ساعت ما خواهیم علاج شود چه ضرر دارد با عین
باشد یا کاف اولی گفت توجه تجلیل داری آدم باید کار را در دست
بگذارد در آن حال پدر دل سوخته ساعت در دست گرفته دقیقه
میشد مردی گفت ای دوستان شماها بحث دارید یا ندارید ملا حظ
من دلکباب را بکنید جوان بجزیم نزد یک به بردن است دوائی که
طبیب میگوید زود بیا و مرید علاج کنم والا از من دور شوید که
خودم در تخته مرفته در همان خریله علاج در حد کنم این بگفت و
برخواست مشغول کار خود شد ذهن تو را امتحان خواهیم
کردی طبیب کیست دوا چیسست مریض کیست پدر مهربان
دل کباب چنان دوست که دشمن کدام این ها را دانسته هفته
جگر

دیگر بیا امتحان شوی که توفیق یافته باشی اصلاحات نافعه شرف
بتو تقریر نموده یاد خواهم داد و ما توفیقی الا بالله والذین جاهاوا
فینا لنزهدینهم سبیلنا

مجلس دوم

عرض کردم در سر حاضر نمودم امتحان فرما از خدا استعانت میجویم
که ما را تسدید کند در قول و فعل انه هو البر الرحیم
سؤال لسان الصدق چیست جواب این نامه را لسان الصدق نامیده اند
که در آن لغو و قصه خوانی نکند و نه فخر و دکان و لا تشیع من دکان بلکه
محض علاج امراض حالیه و حفظ الصحة کلمه مراست خواهد گفت
برتر یک باشد یا دوسر و ضعیف باشد یا شریف و لوتن قابل در تلف
باشد یک تن فدای یک ملت کردن شرف دنیا و آخرت دانسته سخن
مراست خواهد گفت

سؤال و من اصدق من الله قیلا یعنی چه جواب چون جمیع فیوضات
برقی نوع انسان از خدای رحیم مهربان داده شده است و جمیع تعلیمات
صالحه از خدا وحی شده بر انبیاء الصادقین پس هر که طالب سعادت
دنیا و آخرت است پیروی انبیاء نموده بکتاب منزل عمل کند غیر از آن
مراه فلاح و حیات نیست

سؤال الحاکمة ضالة المؤمن چیست جواب چون حکمت وضع
شیء محل است هر حرکات انسان قوی و فعلی نافع و مصلح خل
از ضرر و فساد و عاری از لغو و عبث است ان از حکمت است

انست پیغمبر مهربان فرموده است که آن صفت مؤمن است اگر در
مؤمن آن صفت موجود نیست از آن کم شده است کسیکه چیزی
عزیزی کم کرده است و بان بسیار محتاجت بی آن باید جویاشود
در هر قوم یا زمین که یافت تا جان دارد در تحصیل آن بکوشد تا بد
او را چنانچه راه سعادت نماید در امور دنیا یا آخرت
سؤال فلسفه یعنی چه جواب اصل لفظ یونا نیست یعنی موهومی
با قوت نطق و بیان تواند حق را بصورت باطل و باطل را بصورت حقیقت
بیان کند لکن حکماء جدید حقایق مایهات اشیا را دانستن گویند
و در آن سعی بلیغ نموده و کامیاب شده اند امروزه جمیع صناعات
و اختراعات و انکشافات و ادایع خداوندی که در زمین گذاشته
بود در او هر چه عالم را زینت داده اند از برکت آن علم شریف است
که بان عالم را احاطه کرده اند و بر وحشیان امریکا و افریقات لط
یافته حکمرانی میکنند و مد این عزیزان را چشم گریان بفرمان
فیلسوفان سلف لعنت میکنند که آنها بوده اند بومهای شوم خراب
دوست سؤال مشنوی شمس هر شوق شعاعش نیرشک است
جواب آن کنایه از قول وحدت وجودیهاست در سران و لجب
تعالی در تمام اشیا و هویت آن کما قال محی الدین عرب سیمات
الذی اظهر الاشياء وهو عينها که اصل اساس عباده الاوقات
فیلسوفها بلباس اسلامی آن عبارت از حقیقت محمدی نامیده در
بعض جا ولایت مطلقه شمرده اند از برای غلط انداختن خلق
و عوام

و عرفا که خود شان را شمس نامیده یا ولی مقصود ایشان انست چون
اقاب جز اعظم عناصر است که مری موجودات است از آن جهت
شمس مغربی یا تیرین یا الفاظ دیگر کنایه از انست که بمنزله سران
واجب تعالی است در اشیا بنوع خود شان و چون شعاع اقبال
اجزاء صغیر است که میباید بهر نبات و جان و حیوان انست هر
که مایل با قول آن قوم اضداد انبیاء شده است مثل شراره آتش شرک
بقلب یقین موجد مر سید از خم نموده است تا که هیئت مجموع اسلام
پرکنده شده در حال ضعف و پستیانی قریب هلاک است مگر خدای
طیب از سال فرماید که در خهای مر هلاک ما را علاج کند
سؤال مقصود از امر اسلام چیست جواب یاد شاهان صاحب
تاج و تخت امراء گفته میشود بلکه هر رئیس که یک جمع رعیت
در تحت حکم قاهر و است آن امیران قوم است مثل امیر بخارا افغان
کشمیر چیند آباد و نیکبهار و غیره بلکه هر حاکم و قائم جیش و لو
در زیر دست آن ده نفر یا صد یا هزار نفر باشد را می محسوبند
و در نزد خدای بندهاں سؤال اگر آن زیر دست را مثل روح فرزند
عزیز خود حفظ نکنند و جسد آن روح عزیز ملک و زمین است که
ان فرزند آن عزیز در آن راه میروند مثل مرکب و مرکوب که هلاک
یکه هلاک دیگر نیست این قوم باید انظور که احرام در حفظ خود
و خانه خود و فرزند میگویند در حفظ ملک و رعیت بکوشند
سؤال غشوات خواشی چیست جواب کانیکه وارد امر میشوند

و جلیس و انیس ماوک اند آنها خواشیند آن خواشی اگر صلحاء و حکماء
و عقلاء باشند باین وحیت آن سلطنت یا جمهور را انوار سعادت
احاطه میکند و اگر دروغ گوین و نقالان منافقان و مزورانی دین
و بی حیت باشند مثل غالب شعراء مداحان کاذبان و باقالان نکبت
مضحکانه یا بلباس علماء الصلحاء مغرضانه یا به هیئت زهد و عرفا
میشدانه آنها غبار سیاه هست که روی آن جمهور و سلطنت گرفته
مانع انوار سعادت است انرا غشاوه گویند چون توسط آنها جزا
نیکی بدی میشود و مکافات بدی خوی قبح بصورت حسن جاوه دهند
و حسن بصورت قبح حقیقت دشمنان دین و دولت و مملکت
ملک و ملت آنها میباشند اعاذ فی الله من مضلات الفتن
سؤال بطلانه یعنی چه جواب مشیر و وزیر اعظم و سلاطین و امیریک
در جل و عقل یا در نواب و شداید و اصلاحات با آنها مشورت میکنند
انها بطلانه گویند انها بمنزله طبیب ملک و ملکیند هر آینه خاین باشند
یا جا اهل نرود هلاک کنند و اگر امین و عالم و حکیم باشند جمیع مفاسد
باصلاح او بر و امراض را علاج کند الصحة و الامان نعمتان مصلوق
شوند سؤال پوسیده چرا میشود گفت جواب چون چند دفعه
تغییر و تبدیل شده از آن جماعت صلاح و حیات ملک و ملت
مشاهده نشده از آن قیاس کویم کو یا آن استمار پوسیده است
یا اگر پارچه صاع در آنها باشد تجربه نشده است چون وجود اقباب
دلیل خارجی لازم ندارد نور و ضیاء آن شاهد است با آنکه آن چشم
خوشبین

خوشبین نور است نه ظلمت کذا لك سنك سیاه را در شب تاریک
کسی گوید این اقباب نور نیست کلام لغو است چون اگر است بظلمت
نبود و مردم کم شده بچاهای هلاکت نمیفشانند و اسباب و ثروت
ایشان در نزد آن بیدار شب نمیدرند سؤال الناس علی دین الملک
یعنی چه جواب این مطلب انقدر واضحست که حاجت بسؤال نیست
در زمان عبد الملک و ولید و غیرهما صح هر که بیکدیگر ملاقات میکرد
میگفت امشب مطربان که بود و شرابان چه وقت عمر این عبد العزیز
خليفة شد هر که دیگر را میدید میگفت در شب چقدر قرآن حفظ
کرده و فلان چقدر صدقه داد و فلان مالیکه پدرش عصب کرده بود در
نور و هلجرا در ایام محمد شاه و فتحعلیشاه مریش نزدیک بکمر بود
در ایام شاه شهید و شاه حال کم مریش دیده میشود ملک عثمانی کذا لك
هر صفت و هیئت که در نزد هر امیر محبوب است غالب رعیت
دوست دارند که بان صفت متصف شوند تفکر تجدید شد انشا الله
سؤال این قصه چیست جواب این قصه گناه است حکیمانه سؤال
اجمال آن چیست جواب پدر مهریان پادشاهست فرزند عزیز
ملک و رعیت که مادر آن عقیم است دیگر نخواهد زاید پدر یکم
عاقل شفیق انقدر مان فرزندها دوست دارد که اگر کسی بخواند بان
چشم نرنگ نرند کرد نشوایزند و طبیب خفیه نویسان امین و وقایع
نکاران صادرند دوست معارض را با کاران و طمع کاران شکم پران
و بید نرهای لا قید آن دیگر دوست ناصح مشفق و شیران مذکور

انزروی بصیرت و دینداری و شفقت و وطن و ملت دوستی با علم و حزم و تقوی مجاهد فی الله سؤال آن چهار دو اچیز است جواب اول تمسک بدین و اخلاص فی توحید الذی جاء به رسول الله دوم تعاون علی البر و تقوی و مشاوره با علماء الحکماء سیم عدل و الاحسان و مساوات از روی شفقت و تقوی چهارم اجرای قوانین مقرره شرع و احکام حقوق و حدود فقهیه با ملاحظاتی مقتضیات زمان و مکان احسن جواب امتحان داری امید است که تو از این تعلیم فایده ببری هفته دیگر از لوازم اصلاحات بتو درس خواهم گفت متعذ باش

مجلس سیم
نصیحت الحکام

این تعلیمات را تو میخواهی از برای چه باید یاد شاهان و امراء و رؤساء و حکام فرمانرواها یاد گیرند که عمل کنند خیر آن علم جمیع افراد خلق برسد تو مرد کاسب فقط فروش در کوشه کار و انصراف بعد از نشسته نه با سلاطین بر پاداری و نه با امراء از تقریرات این حکمت چه حاصل برای خلق شاگرد من وسیله خوب و واسطه امین دارم که این تعلیمات صالحه را به سلاطین و امراء و وزراء و رؤساء اسلام خواهد رسانید و آنها عمل خواهند کرد انشاء الله و بمن اجر خواهد رسید حضرت پیغمبر مومن خیر بر علی میفرماید لان یهدی الله بک من جل خیر لک من حمز النعم حکیم آن واسطه کیست شاگرد آن جراید است خصوص جبل المتین که در آن نامه مقدس به برادران دین اسلام مروی زمین خواهد رسانید

حکیم جبل المتین غدن شده داخل ایران نشود و مقصود تو خدمت پادشاه وطن است آنها محروم میشوند از آن نامه
شاگرد اول تمام اسلامیان مروی زمین من حیث ملیت برادران و اهل وطن محسوبند مثل اعضاء یک تن و اجزای هم دیگر دوم دخول جبل المتین منع شده دو سبب دارد بلکه آن دو فساد اصلاح شود انوقت میگویم که امراء ایران با کمال شوق و قدر دانی نامه مقدس جبل المتین را بخوانند و هو خیر الخیر حکیم آن دو سبب کدامست شاگرد سبب اول همان غشوات حواشیست که در مجلس دوم ذکر شد که آنها هستند مغشوش کنند افکار امراء و وزراء و اگر آنها صالح و حکیم میبودند جراند هر چه بنویسد با کمال دقت ملاحظه کرده اقوال صحیح آنها را عمل کرده و دروغ و خطایا انرا لغو شمرده مشغول اصلاحات خود میشدند نه که منع میکردند چون غالب جراند را حکماء فرنگ مثل فونوغراف دانند که هر صوت بان برسد همانرا میخوانند خواه مرثیه باشد یا زیبا پس مرد حکیم هر صوت که مفید امراض خودش باشد انرا استعمال کرده و آنچه مضر دانند انرا قصه شمرده متعرض نمیشود و الا هر کس از آن فونوغراف صوت ناملاطیع بشنود ان صنعه عجیب را بشکند و علم کند انرا عقل و حکمت نیست مر با مرزق لاخواننا الحکمة هو خیر کثیر سبب دوم مدیران نامه بمقتضیات زمان با حکمت عمل نکرده است بعد از این خواهد کرد انشاء الله که ان نصیحت نامه مقدس مقبول خاص و عام شود
حکیم قصور جریده چه بود؟ است که سبب محرومی اهل وطن شده است

از آن موعظه الحسنه شاگرد بعضی خبرهای کذب یا افتراء یا
اشتباه و بعضی مکاتیب غرض آلوده یا مضر مفید که بعضی اوقات
در آن درج میشود که سبب تنفر امراء و دست آویز بعضی دشمنان
ملک و ملت نموده آن نامه مقدس را بدنام کرده است و بلکه میشود آن
مکاتیب مغرضانه خود آن مفید آن نوشته باشند که وقت در جریده
درج شد بهانه شود از برای منع آن نامه چون امر و نیت و تدبیر و تدلیس یا مدح
و ذم افراط و تفریط و امراض و اعراض چنان اهل شرقر احاطه کرده است
که انسان از اصلاح آنها مأیوس میشود الا کسی که میخواهد نصیحت کند این
برادران کم شده را باید خرق عادات کند محض لوجه الله جفا کند خدا
او را یاری خواهد کرد حکیم از خرق العاده چه مقصود داری
شاگرد این نامه را باید چنین مقدس داشت که بدروغ و لغو و غرض و
بهتان ملوث نشود اخبار و قایع نکار افرا چنان با حکمت تنقید کند که در
آن جریده خبری نوشته نشود مگر آنکه بمنزله اشهد ان هذا هكذا العزمه
على الراوى را منسوخ باید داشت و لوصفات جریده خالی بماند یا خود مید
محترم از خود میبایستی مثل خطبه موعظه الحسنه بنویسد به از درج
بعضی اخبار است که موجب طعن شود و نصایح مشفقانه از
نامه مقدس از انظار اخبار نیفتد حکیم شما چه دیدی از جل
المتین که بان قیاس سخن میگوید شاگرد اما از بلدان دیگر انقدر
خبر نداریم مگر بلدیکه ما ساکن میباشیم لشکر کشی عثمانی به کویت
که مکاتیب از بغداد و کربلا نوشته بودند در صدی شخصت
بی

بی اصل بود جنک بندر لنکه و بحرین و بنادر مثل آن و پس ششم در شتر
کشته نشده و عمامه حکیم پیشتر از در شتر کسی ذبح نکرده است
که چهل ذبح است یا کم یا زیاد بوی غراض از آن مکاتیب بمشام هر حکیم
میرسد حاجت بشر نیست مقصود تنبیه و اصلاح مافات است
نه خورده کوی بعد از این انشاء الله با کمال دقت ملاحظه خواهد شد
حکیم مدیر در اداره خود نوشته از اطراف اخبار مینویسند از اخبار صادق
دانشه درج میکنند صدق و کذب آن چگونه معلوم کند
شاگرد جریده نویسی منصب بزرگ و مرتبه عظیمست باید باز
نشمرد برای این کار قانون لازم دارد اول آنکه مدیر باید حکیم باشد یا ذوق
و قادر مکاتیب را سبک سنگین کند و لو تاخیر نیفتد چون کلمه نگاشته را
میشود گفت لکن بعد از گفتن مرجوع آن محال است دوم آن اداره دیر
و مدیر محرب لازم دارد خصوص در این زمان که هر دست ندارد
تنها خرق العادات خواهد کرد مال احتیاط را باید کرد که کار قوت
گیرد مردم از خواب بیدار شوند چون سرمایه حکم عدالت است
و سرمایه عالم علم و تقوی و سرمایه تاجر نقد و امانت و سرمایه جریده
نکار صدق و نصیحت سیم این عنوان ذیاد در یک گوشه جریده داریم
درج نموده و باجران عمل کرد عنوان اعلان اول مکتوب فی امضا
و بی شهرت اداره قبول نمیکند وقت قبول کند در هر چه آن و کم و زیاد
کردن آن اداره اختیار دارد دوم در هر شهر که اداره وکیل دارد دست
انها مکاتیب قبول میشود سیم اگر کسی خبر دروغ و افتراء کسی

بنویسد در هر بلد یک هیئت در نزد حاکم آن محل محاکمه شده احقاق حق
خواهد شد چهارم از شهرهای که اداره وکیل دارد کسی خبری نبوید
تا از وکیل اداره تصدیق آن خبر به اداره نرسد حق مطالبه جواب ندارد
پنجم اگر کسی اشتباه خبری اصل درج شود بعد عکس آن معلوم گردد
موقوف اعلان کرده عذر خواهد که نفوس مطمئن شوند ضمیمه و کلاسه
ملح یا دم بی اصل بنویسد بعد از تحقیق مسئول خواهند شد هفتم هر
از وکلاء این شروط را قبول ندارد استعفاي خود را با اداره خبر دهد
حکیم غالب چرا که نگار این قوانین را مراعات نمیکند خصوص بخیر
اسلام شاگرد بنده عرض کردم که باید خرق العادات کرد تا
کار شود عیب جوئی دیگری سلب عیب از خود نمیشود کسی از حکمی
سؤال کرد بمانتصاف من عدوی قال فی اصلاح نفسك علیکم بانفسکم
یکوجه باین اشاره است حکیم شما که جبل المتین را واسطه قرار
دادی باو خورده گری یعنی چه چون با تو صاف شده علم شمار نشر
خواهد داد شاگرد اول در مجلس دوم عرض شد که غیر از
راستی سخن دیگر نخواهم گفت دوم باشد یا نزد یک دوم ظن من
غالب است که مؤید الاسلام حکیمست و حکم از کلام صدق سر
شود نه ملکه و آنکه تا حال همان نامه مقدس اختلافات نقل شده
از اجزاء اداره است انشاء الله بعد از این منتظم شده نوی نامه
مقدس عالم را روشن خواهد کرد سیم اگر سخنهای ما را عینا درج
نفرماید ما ناچار شده بچراغ دیگر مرجوع خواهیم کرد و اگر انرا جرئت
اسلام

اسلام مایوس شدم با دارجات او و پاملتبی خواهیم شد چون بنده
این کار را خیر دنیا و آخرت دانسته دست نخواهم کشید خدا ما را مایوس
نخواهد فرمود و ویل مرد صالح مثل ماها یکی زامت یونس پیغمبر
بوده با نریمان مهر باقی و شفقت برادران خود را موعظه نمود خدا او را
مایوس نساخته جمله را از بلای دنیا و عذاب آخرت نجات داد ما هم
امید پروریم که ما را عالمیان برادران خود را موعظه خواهیم کرد لن یضینا
الامال کتبه الله لنا و ماتوقی الا بالله

مجلس چهارم

تنبیهات الحکیم

ای فرزند کلام ترا که گوش خواهد داد و وقع گذارده عمل کرد
چون اهل شرق کلام اهل ثروت یا شهرت را قبول کنند تو خالی از هر دو
و بادی الرای عندهم و حامل الذکر حتی بعض اخضاء تو که در یک بلد
بزرگ شده و یکی دیگر را خوب میشناسید تو باید انکاشته و جده
جامد شمرده بلکه علم ترا به از وجود تو دانند در این حال از دیگران
چه توقع داری و بچه امید زحمت میکشی شاگرد ثروت من لسان
الصدق است و شهرت من قلم نامه مقدس جبل المتین که مارا یکی از
فضلاء نامدار شمرده اعلان کرده است و من ملج و ذم لذب مرتین
و هو لیس صفة الحکیم و اخضاء من دو صنفند یکی علماء و فقهاء
و صلحاء اخیرند که ما را صادق القول و سدید الرای و حکیم الطبع
مومن محاض مجاهد فی الله دانسته برای من شهادت داده اند

و غالب ازها نوشته امضا فرموده اند ذلك من فضل الله على عباده صف
دوم عوامند من سواد الخلق بعض ایشان کبریا بکسی کار نیست و بعض
از غلبه جهل نصایح مشفقانه ما را انکار کرده اند لا عبرة بهم چون ازها ابو
جهل هرگز مانند ضحی ابوالعلم و الحکمة هر بخود و حقود و غنود و لدود
متجاهر منکر احسان و مکره العلم و البرهان و مغرور غافل از حقیقت حق
و برزخ ابو جهل گفته میشود مثل ابوالحر و ابوالاملاک ابوالاغنام ابوالکلا
ابوالطربوش خود ذلک چون صفت مفهوم در ابو جهل علم شده بود از الحکم
را محو کرده ابو جهل شد و الا نه شاخ داشته است و نه دم و نه هر کس
مانع اصلاحات امور دنیا و آخرت میشود ان ابو جهل است خواه شرق
باشد یا غربی پس باید هر آنان حکیم و واعظ متقی از آنها اعراض نموده
امر بمعروف و نهی عن المنکر کند که برضا عامه الخلاق برضا خالق
موافق نه آید از آن ره امام گوید الحق ما نرى لی صد یقه یعنی در هر
جا و مقام در دین مداخله نکرده ام حکم حق گفته باطل را مرد نمودم غالب
حواشی ازین برنجیدند و از دوستی من روگردانیدند این است لاناخذ
لومة اللائم کار هر کس نیست از ان جهت در مجلس سیم عرض کردم
که باید خرق العاریف کرد که از مولی امام ع و صلحاء مجاهدین محسوب
شوی بنده هم بان نظر کرده ام موعظه الحسنه خواهم گفت انشاء الله
تعالی حکیمی فرزند اند اگر شما شنیدار این اقلیم راست گو باشی و هر
با ظلم را در کفی غالب خود غرضان یا جهلاء غافلین با تو خصومت کنند
بلکه تسلیم حکام نمایند یا ضربه یا جانی تو برسانند و توهین تو بگویند
تا نا

ترا هلاک کنند شاگرد ای پدر مهربان این شداید که شمر دی شداید ازها اختیاست
و پریشانی فقر من از غلوق و وظیفه ندارم معاش من از خداست من امر کرده است
که تمسک سبب کسب شوم پنجاه سال از عمرم گذشته مرزق خوردم بعد
از این هم خدای حی القیوم علیم الحکیم مرزق بنده اش را میدهد وقت عوارضی شود
مانع مرزق من از کناه و غفلم و یا از دشمن جاهل و محتاج قوت نصف یوم شدم
خدای عزیز مبتدیان حلال کرده است که ذلیل لیم نشوم اگر انهم یافتند
ان بلا نیست که به بنده نازل شود برای من دعا کن ای پدر که خدا من صبر
و رضا و تسلیم غنایت کند بالسان شاکر و قبولی توبه و نروزی مرگ با
توحید و اخلاص از هوالبر الرحیم دوم از آن شداید ظلم و اذیت جهلاء
الغافلین است بمن یا معاندین المغرورین بر ضد هر حق و من از برای
جهلاء الغافلین استغفار میطلبم و برای مغرورین هدایت و انز برای
من صبر و تحمل و اجر و رضای موعود و اگر کسی قصد جان من کند ان غیبت
آخر روز من در دنیا صامک شمرده و خود را دائم مجاهد فی سبیل الله در
سعادت شهادت را خشنیده بتوفیق پروردگار بر و جان تسلیم
خواهم کرد انشاء الله حکیم اگر موانع پیدا شود کار که در نظر دارم عاقل
بماند از آن چه فایده شاکر اولاً من بیک درجه کار مرا رسانیده ام کتاب
مفاج الطالبین که محمول از تعلیمات صالحه است برای دنیا و آخرت بنی آدم
طبع شده نشر میشود انشاء الله و آثار آن قرن ها خواهد ماند دوم
از بعضی اوراق تذکرة المذنبین در صفحات جبل المتین دیدم نوشته شده
و باقی هم انشاء الله درج خواهد شد سیم چند مجلس از لسان الصدق

من در نامه مقدس هیچ شده نشر میشود من با جریمه سید ام کو یا اگر
 در حیات من یکی از جمهورهای اسلام روی زمین اصلاح شود و کار دنیا
 و آخرتشان منتظم گردد امروز که با خون جگر این نامه ها را مینویسم امروز
 مسرور شده بادل خوش با اصلاحات باقی برادران قلم خواهم زد و اگر هیچ
 اثر و آثار نمایان نشود تا کار از دست امراء مقتدرین در هر دو من با حق
 دل از دنیا بروم و برادران اهل وطن در حال پریشانی اسیر این و آن شوند
 و رؤساء سلف ما را نفرین خواهند کرد و امروز که زبان من برای مصایب
 آینده ناله میکند و مردم غافل از هر وی استمروا بمن میخندند و ای برادران که
 اولادشان از افعال پدرانشان محزون خواهند شد و امروز قلم من که
 تنها با دو فرکان بصفحات الاوراق اشک میریزد آن روز انباء و وطن ما را
 بامری کرده با چشم گریان بمن رحمت خوانند ان الله لا یضیع اجر عمل العامل
 حکیم خداوند مرفق بشما توفیق و مسدد و مرشاد و نور و رحمت عطا
 فرماید تا که از خیر الناس من ینفع الناس محبوب شوی اگر هزار نفر از دو
 صد میلیون نفوس اسلام باین روش عمل میکرده اند نور اشراق تشریف
 غروب نمیکرد و مردم در ظلمت جهل و نفاق پریشان نمیشد اند حال هم از
 رحمت خدا مایوس نباید شد و صلی نیست شما بمن معلوم شد هفته
 دیگر اصلاحات اصل ذات شاهانه و امراء اسلام از روی یاد او مر
 بحث خواهم کرد برای توانا شاء الله تعالی

مجلس پنجم
 خطبه حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و الحمد لله رب العالمین
 مشفقترین خلق بر انسان پدر و مادر است علی الخصوص پدر اگر شفقت
 اجنبی از پدر زیاد باشد و یا از محبت پدر کاسته شود آن از عوارض خارج است
 که علم رض شده است و الا بر شفقت و مهربانی پدر بفرزندش شهادت میدهند
 هر حیوان ناطق فضلا عن انسان کامل پس هر صاحب دو چشم بدست
 که پدر برای آسایش و راحت فرزند تا آخر عمرش میکوشد و از گری و سهری
 روزگار محفوظ بدارد و الم و امراض از آن دور کند بلکه هر لذتی بخورند
 داده و نوبت آن عزیز پوشانیده و علم و ادب با موخته و اسباب معاش و
 زندگانی مهیا ساخته بلکه خود را مرده انگاشته برای نندکی فرزند و فرط محبت
 کشیده با جزن و مشقت برای سروسر و راحت فرزند خود جمله این مذکور
 منبعث است از محبت و شفقت که بخون و گوشت پدر معجون بز و من
 میکنند مثل فیض فیاض من دون عوض که خاصه صفت ثبوتیه پرورگار
 ان است هر انسان رسیدن گوید خدا انرا پدر و مادر شفقت و مهربانی
 انرا آن روح الله روحی که خدا خدا را پدر خواند بلکه پدر هر مؤمن بل پدر
 هر انسان لکن نه هر انسان را فرزند خدا هر وقت آن پیغمبر عظیم الشان
 ای پدر را پدر میگفت مقصودش ای شفیق ای رؤوف ای مهربان ای غای
 محسن ای فیاض ای بخشنده حیات من و فضل از نفاق و حسد شداید و نواب
 معین و یاور من و عواید سنیه روزگار ملکوت مسرور و متظهر کنند

من لایق خطاب پدری غیر از تو ندانم انطور که تو پدری من بان نسبت تو پی
 نتوانم کرد از آن رفوت و پند و خوام و خود را پسر انسان این لطیفه ی قیقا
 حضرت پاپ تا امروز ندیده است در آنجا جیل کردیده بود نمیکفت عیسی
 یسوع پسر خداست چون آن پیغمبر معصوم در تمام آنجا جیل خدایا
 غالب اوقات پدر خوانده است و خود را پسر انسان هیچ ن گفته است
 من پسر آن پدرم الا در مقام مثال و تقریر یکران که پدرم فرزندانم خوب
 میشناسد و همچنان فرزند پدرم را مثل ما عرف الله الانا و انت و ما عرفی
 الا الله و انت یعنی انطور که خدا را من سل خود را با او صیانتش میشناسد
 کسی نشناخته است و هم چنین انطور که انبیاء و اوصیاء خدا را
 شناخته اند افرادم نشناخته اند پس هر عاقل کلام مسیح را درک کند که
 گوید ای پدر یعنی ای خالق و موجود عالم و مهربان و شفیق به بندگان که هر
 برحق و مسرور دانی برای ما خواسته است چنانکه پدران برای فرزندان
 پس خطابات الهامی او را بشنوید و برسل کرآم او را قبول کنید و با او را
 عمل که از برای اصلاح شما فرستاده شده است خالق رؤوف و مهربان
 نمیفرستد الا شفیق و مهربان باشد بر خلق ان است تمام شداید مده
 دنیا را قبول کرده مرد را بلسان مبین دعوت میکنند بسوی رحمت و
 سعادت دنیا و آخرت حضرت مسیح گوید من از برای کم شدگان نی
 اسمائیل آمده ام چنانی صد کو سفند خاشته یک کم شد نو خون را را
 کرده بی آن یک گرفته تیا یافت او را بگردن خود سوار کرده میآمد انقدریکه
 برای آن یک مسرور بود برای نود و نه بود چون از دست کولش خلاص

کرده بود همچنین مرد توبه کرد و برادرش است مروت خیر را بی اسیر گرفته با
 تناب میکشدند بسوی او روی رحمت و هدایت حضرت تبسم میکردن زن گفت
 استر من امیکنی و حال آنکه کوئی پیغمبرم آن پیغمبر مهربان فوراً اشک از چشمش
 جاری شده گفت مگو چنین ای زن تبسم من از روی عجب است که شما ها را با من
 میکشدن رو بخت و رحمت خدا و شما ها میخواهید فراموش کنید بسوی جهم
 برادر کار زن فوراً ایمان آورد همچنان خدای مهربان زمین و آسمان و عناصر
 و اعمار جمله اسباب نرنند که وسعادت دنیا و آخرت از فیض رحمت خلق کرده است
 برای انسان و انسان را عقل و شعور و مشاعر و جوارح داده و معلمان معصوم
 فرستاده برای راهنمایی مروت ظلمت قن پسر پادشاهانرا ظل الله گفته اند اگر
 بوظایف شاهانه خود عمل کنند لغو ناکند پادشاه باید شفیق و مهربان باشد
 بر عبت و اسباب سایش زندگانی فرزندان فراهم آورد و در میان آنها بعدا
 حکم کند خانه و وطن را محصور کند و حکام و خدام امین برای حفظ آنها بکارند
 و معلمان حکیم و عیفر برای آنها قرا بدهد و اطباء ی حاذق صادق برای
 مداوای امراض ایشان و حفظ صحتشان تا که بی کارها بکار آیند و بچهار
 بغیرت و ابرواح الفت گیرند و اطفال برشدرسند و شیوخ اصلاح
 شوند آسمان رحمتش بفرستد و زمین برکتش در او مرد آثار بسیار شود
 اولاد کثیر ضعیف قوه کیرد قوی تواضع اختیار کند مظلوم عفو کند
 ظالم استغفار و توبه انوقت در نهانندان از خون انسان بشویند
 و در لگنمان دوری جویند دفتر مالان پاره شود جن از طاس سحارها فرار
 کند میان مرد و زن صلح شود و عاشق فراموش کثافت تریاکی و خرافات

احاطه کرده بود اندک لفظ امیر بایشان گفته میشد و مقتضای
 قطعه زمین است حالیکه سلطان بهر دو صادق اید و حاکم بود
 سابق امیر میگفتند مثل که حال حاکم والی میگویند از برای منصب است
 که از ولی الامر دارند که پادشاه باشد پس در این حدس سلطان
 گفت با امیر پادشاه مقصود یک نیست خاصه امراء اسلام کام بافظ
 جمع و گاه بافظ فرد مقصود از جمیع امراء اسلام است خواه
 غریبا شد یا شرقی و حال عرض میشود پادشاه نایب است از همه
 عهد و عمل و وفایان از برای اصلاح مملکت و حفظ رعیت
 و دوام استقلال سلطنت ضعیف و قوت دولت بسته
 بضعف و قوت پادشاه است بان سه عهد و عمل اول پادشاه
 که میخواهد فرمان فرما شود باید اوصاف و سیاه را از خود
 بشوید و خلعت علم و حلم و وقار و عزت و کباست بپوشد
 و میان خود و برادر کار خود عهد و میثاق کند که ملاهی
 و غشبات را ترک کرده از روی علم و حکمت عمل خواهد کرد و
 لذت شهوت را نبرد و هرگاه دوام عظیم مشغول خواهد شد و
 با و امروا احکام الهی عمل خواهد کرد و بعد از احسان میان
 خلق خدا بالسویه حکومت خواهد نمود و میان فرزندان صلبی
 و نوعی در حکم و مکافات و مجازات فرقی نخواهد گذاشت
 و تحمل شداید و مشقت خواهد شد از برای رعیت و
 سلامتی ابناء و وطن جمله آنها را فرزند عزیز خود دانسته پرورش
 خواهد

خواهد داد و ظلم دشمن داشته ظلم را مجازات خواهد نمود و
 مظلوم را خلاصی و راحتی خواهد بخشید از روی تقوی و شفقت
 و مهربانی مفاسد ملک و رعیت اصلاح خواهد کرد مثل پدر
 مهربان فرزندان را و فرزندان را علم و حکم و بصیرت انتخاب نموده
 و حکام فقیه و امین بر رعیت خواهد گذاشت و از حال حاکم و حکومت
 غافل نخواهد شد و در این امور از خدای مهربان استعانت جسته
 با قلب مقروض و چشم گریان مناجات کند و بعد از آن خود را
 احق از دیگران مراعی رعیت دانسته وظل الهی شمرد و در سر
 بندگانش تاج سروری بر سر گذارد و تحت سلطنت نشسته
 و این عهد در دل لوح دل خود نوشته و یا در مقابل چشم خود
 نصب عین قرار داده عمل کند و ما توفیق الا بالله عهد و عمل دوم
 ملاحظاتی ظهور پادشاه است که باید خودش بری علماء
 و صلحا و حکماء برین کند من غیر بعض لباس مخصوص و یا قی
 احوال این حیث ماکل و ملبس و هیئت و صورت بلکه در
 خلوت مقابل آئینه قدغای بناده و خود را یکی از علماء الحکماء
 المدقق و محقق خود را بداند آئینه در مقابل آن صورت که
 پادشاه است باید در هر جهت فقه رعیت باشد و بحق برآید
 بر در مقابل آن آئینه با تمام لباس و وفایان لباس و هیئت
 و صورت را سبک سنگین کند حتی حالت غضب
 و طیش و ضحک و تبسم و حرکت دست و سر را ملاحظه

کند هر جزو حرکتی که دشمن عیب جو یا دوست ناصح سخت گو
 اوار بکنند اورا اصلاح کند وان حال را برای خود ملکه خود
 و تمام حرکات و سکنات و امور و نهی خود را در آن آینه مقابل
 خود دیده مفاصله اصلاح کند قبل از آنکه دیگران دیده خود را
 گیرند و هر که از علماء و حکماء و اولیاء و وزراء و وکلاء و سفراء
 و امراء قصر پادشاه شود انار جلالت و علم و حکمت و پرورش
 و کماست و صلاح و فلاح از و جنات پادشاه هویدا باشد
 دائم الفکر و سدید الای و لطایف نکت مضحک و منادرات
 شعراء الکذاب از مجالس خود منوخ بدارد و به صلحاء
 علماء و اخبار ملت میل و محبت کند و انرا برای خود مجلس
 ناصح مشفق بچوید و انرا شمار و عصا تو را در انداختی که
 یک دفعه عمداً دروغ گفت انرا در جبه اعتبار کلام اورا سا قوط
 بدارد و در بعض مواقع از روی علم و خرم و حکمت و عظم
 وار خطبه بخواند و لوده کلمه باشد یا صلح کلمه انوقت جمیع
 خواشی اصلاح شود الناس علی دین الملک مصداق شود
 قوام و دوام این امور مذکور در عهدین مربوط به پابندی پادشاهت
 بقوانین مقرر شرع و مراعات حلال و حرام آن و حفظ و ضبط
 حدود و احکام آن روح حیات است که باید آن افراد رعیت را
 میشود که بی حیات نیست بحال است چون هر کس قوانین
 شرع خود را عدل و احسان دانسته و پادشاه مامور حرات
 قهریه

قهریه آن پس نظر جمیع علماء و صلحاء و قهار و کسبه و ضعفاء رعیت عمل بقانون
 شرعست خلاف مذهب اشرار المفسدین پس پادشاه باب حیات حکمت شرع
 صنف اول را باید قوت دهد و بعضای حدود شرع سر صنف دوم را بگوید
 تا که محو شود و صلاح و فلاح بر شد کند و غر او بر و خزان را بر کند انوقت اول
 نزد کما حق پادشاهست با سر و بر قلب که با خدا عهد خود را وفا کرده است
 قطوی له من عز الدنیا والاخره سوال شاگرد پس سلاطین نصاری اندا حال
 بقوانین شرع عیسوی نیستند و نه مقررات عواید پایاوان چون قوام و دوام
 کرده اند و بعت شوکت مر سید اند بلکه قبل از وقوع آن که تابع پاپ بوده اند
 پریشان حال بوده اند و وقت انرا ترک کرده اند استقامت یافته اند این تناقض
 حیرت انگیز چیست جواب حکیم چه خوب است شاگرد مستمع مثل
 تو مدقق و ملتفت نکت باشد که تعلیمات معلم ضایع نخواهد شد این
 مجلس طول کشید بحال هفتم جواب سوال دقیق ترا خواهم داد خدا
 نور بصیرت ترا نریاد کند آمین

مجلس هفتم
 جواب حکیم بشارت

گفتی سلاطین نصاری پابند بقانون شرعی نیستند ابداً چون دوام کرده و صا
 قوت و شوکت شده اند جواب این سوال این است که از حضرت عیسی و قوانین
 متنبر برای اصلاح جمیع شئون افراد خلق در دست نصاری نیست از
 انار حضرت مسیح در دست نصاری چند اوراق انجیل است که عبارت از
 چند مثل حکیمانه و بعضی مواعظ بترهتیب اخلاق و ترغیب به رعایت و خدمت

و ترك دنیا و دنیا دارى و فقر محض و بی مال شدن بلکه صاحب
ثروت عامل بناموس انبیاء را بدخول ملکوت محال شمرده است چنانکه شرف
در سور اخ سوزن داخل شدن محال است پس هر نصاری که باین انجیل
که در دست دارند عمل کند و مؤمن بعیس باشد باید تاج و تخت را برها کرده
و مدبره صوفرا پوشیده صورتش را بلبطلمات دشمنان و اشتر احوال کند
هر که انطور نباشد بموجب منطوق این اوراق انجیل نه عیس را صافی
داند و نه بان ایمان آورده است چون قول و اقوال بی عمار جمیع انبیاء گفته اند
بی شمر است و چه دیگر یا آنکه حضرت مسیح کتاب محوی قوانین و احکام
اصلاح دنیوی و اخروی داشته است بعد از آن حضرت مفعول و تلف
شده است چنانکه عقاید غالب اسلام است نصاری دو کلمه که از انجیل
عنوان کرده اند هر دو را اعتبار ساقط است اول آنکه گویند حضرت
فرموده است هر چه برای خودت پسندیدی برای دیگری مقرر کن این
تمام قانون شرع است این تمام شرع شده محال است چون زبا کار نزار
برای خود پسندیده است و خمری در زجیر و شیر بر شیر اثر و ظالم
ظلم را این خلاف تعلیمات جمیع انبیاء است پس حضرت مسیح این
کلمه را مبنای مثل برای تهذیب اخلاق فرموده است و کلمه دوم که حضرت
مسیح فرموده است عمل کنید بتورات و بناموس سلف نصاری آن
مروغی یکم بنیاد کلیسا را گذاشته اند آن کلام را مجاز شمرده و دفتر تورات را
برچیدند نه یاده از این حاجت بشرح نیست هر که حضرت عیسی را
خدا یا پسر خدا یا متجدد به خدا و نجات دهنده گناهکاران و نجات
داند

داند آن کس را نصاری کامل گویند دیگر در میان امر نصاری قوانین و احکام
الهی که بدست انبیاء فرستاده است نبوده است که سلاطین پابند است
باشند بلکه هر رئیس یا امیر نصاری مستبد برای خود روش سیاست و
حکومت داشته اند آنست قریضای مفادی خلفاء و سلاطین و امر اسلام
و قق که پابندی بقوانین شرع الهی بوده اند در مقابل آنها نصاری از بی
اساسی قانون دایم متزلزل و پراکنده و پیرشان بوده اند تمام تواریخ شاهد
باین مقال است حتی از استحکام مراعات امر اسلام بقانون شرع یکی از
امراء مبدعین روزگار گرفته ام که بشهادت اوطار کفر انشاء الله ان است خود
تخل اعراب چندین هزار ساله استحکامات قلعه ها را سورخ سورخ نموده
پیشرفت کار هائیکس بکارت است و ثروت بلکه به علم و حکمت و
اتفاق و تقواست پس ای فرزندان هر قدر پابندی امر اسلام بقانون شرع
ست شده است آن قدر از قوت آنها کاسته شده است تا امروز که
مشاهده میانی مثلاً غایت علوشوکت امراء اسلام را صد درجه فرض کن
و در حال حال امراء نصاری در پنجاه درجه امراء اسلام کم کم پای مراعات
قوانین شرع تقدیر است که خواهند که بدین درجه پائین آمده اند بیست
انوقت امراء نصاری که در پنجاه درجه بوده اند و گاه چهل و پنج در آن
حال امراء نصاری بهوش آمده اند که این ضعف و تزلزل از بی اساسی ماست
و قوت اسلام پابندی باین قانون محکم بوده است پس عقلا و اهل فطرت
جمع کرده خواه امیر زاده باشند یا بانه کان زاده بانه مشورت نموده اند از
قوانین انبیاء و سیاست شرعی اسلام یاد داشته اند با تجربه ات احوال ملوک

از برای خودشان قوانین و احکام و حدود قرار داده اند با بعضی خرج و تعدیل
و عقلاء ملت در آن غور کرده و با هوشیاران رعیت مشورت کرده تعالیم
اولاد و نسا داده مجرا داشته اند و هر قدر با بندی سلاطین نصاری بان
قانون محکم تر کرده اند بآن درجه عروج کرده اند که بدرجه درجه بصدور رسیدند
وامراء اسلام غالب حدود قوانین شرع را مهمل گذارده اند تا که از شدت
درجه درجه باین آمده به نیست و پنج مر سیده اند پس شدت وضعف
این جسد از شدت وضعف آن روح حیات قوانین شرع است حکماء
و عقلاء فرنگ این مطلب را بعین الیقین دیده ملتزم به پابندی قوانین شده اند
بحدیکه فرزندان شاهیل با غلام نرنگی بالسویه محاکمه میکنند و او را فرزند
اعلان می نمایند و این سر مشق از خلفاء اسلام یاد گرفته اند در قانون شرع
اسلام شراب خوار را باید در ملاء عام حد نزد ولی شام آن حد بر عتبه
الحایفه در خلوت نزد حضرت عمر و الی اعزاء نموده مقصران را شام طبعیده
فرزند خود شمر در ملاء عام بقانون شرع حد نزد حضرت امیر عالی
مدینه العالم بوده یک یهودی بان جناب اعدا داشت امام خود را حکم
نکرد با هم نزد قاضی رفته یهودی عرض کرد قاضی گفت چه کوئی ابوالحسن
حضرت فرمود چون من را تعظیم نموده بکنیه خطاب کردی و حال
آنکه ماد و خصم نزد توبه محاکمه اند ای و در تعظیم من توهین خصم است
که خلاف عدالت است شرع اسلام است این سیرت است که در هر
قرن غالب مروج مسکون است اسلامیت استعلا کرده و وقت امراء
اسلام سیرت سافرا اختیار کنند بان در اندک زمانی بر ملوک
نهین

نر مین افتخار خواهند کرد و الا تحت جناح ذل در زیر سم ستور
پادشاهان پابند بقوانین محقره خود باشند نغور و نلور باید
ذالک الیوم این است ای فرزند که گفته شد پادشاه طالب تاج و تخت
و عز و شوکت و دوام استقامت بخیر است به پابندی به قوانین
شرع مقرر ملت خود اول شرط آن است که آن احکام محکمه قانون
شرع بر خود و اولاد و خدم و جند و ولات خود با کمال تدقیق اجرا
دارد و در هر حال مراعات حدود آن کند و لودر بعضی مواضع
ملاحظات حوادث زمان و مکان و اعیان کند از روی حکمت باشد
مؤمنان و شرفاء و علماء و صالحا ملت این مجلس طول کشیده
مجلس هشتم لوانم بعهد ثالث برای صلاح عموم ملت و دولت
ذکر میشود انشاء الله تعالی
من تبایع افکار
المجدید

مجلس هشتم

تقریر حکیم

امیر مهم پادشاه انتخاب و نیز راست که اعظم از آن در سلطنت بامارت
متقل متصور نیست آه چه وصف کند حکیم و زار است
بامارت هر پادشاه یا امیر دشمن بسیار دارد خصوص همایان
که دشمنی ازها عظیم است و دوستی ازها خدیه و خطیر است پادشاه
برای حفظ تخت و تاج و زار عالم حکم این صادق شفیق لایم
دارد و نیز پرچم پادشاهست و کوش و نهان و بین پادشاه

و دست و پای و شمشیر و نیزه پادشاه توپ تفتک پادشاه
 و لباس و ثروت و دربان پادشاه و سوار و لشکر پادشاه
 خدا یا رحمن آن انسان را که چشمش خای نیست و کوشش مایل
 بر هوا و هوس و بینش طماع طالب نقیض باشد غشاش و غشاش
 کج و پایش لغزیده شمشیرش شکسته و نیزه اش کوتاه و لباس
 پوشیده و شورش مفتوح و درش شکسته و در پایش خوابیده
 و سوارش مرعجه و لشکرش در وادی نفاق پراکنده پس رعیت
 که فرزندان پادشاه اند برای پدر مهربان خود دعا کنند که خدا
 بر پادشاه چشم بینای امین دهد و کوشش ششوی میر و سنی
 طیب طلب فطن و زبان صادق ادیب علیم و دست دهن از
 شداید حکیم و پای ثابت دوعزم راسخ و شمشیر برنده و نیزه
 بلند همت و لباس علم و حلم و شرف و امانت و ثروت توفیق
 و تقوی و در محکم حافظ و در بان بیدار بصیر و سوار صبری
 ناصح و لشکر شفیق شفیق مجاهد وطن دوست دشمن کش
 دعا یک از افراد رعیت که فرزندان پادشاه اند استجاء بفرمود
 شد انشاء الله و جمیع اهل خانه پادشاه در راحت و نعمت
 زندگی خواهند کرد این دعا به از دعا بارانست که خدای
 مهربان برای بندگانش مستجاب میکند و حال آنکه بر عاقبت
 خداوند از فیض رحمتش بر خود لازم شمرده است که عطا
 فرماید رزق بهر شقی و سعید چه خوب گفته است حکیم
 سعدی

سعدی ای کرمی که از خزان غیب کبر و تورا و وظیفه خورجی
 دوستان را لجاجتی محروم تو که باد شمنان نظر جاری
 جمله این تقریرات ای فرزند برای امر مهم بودن انتخاب و زراعت
 که اعضاء و جوارح رئیس رعیت پرور است و لیل و نهار بران چشم
 که کند خواهد شد و کوشش کج پیچ بریده و بینی طمع بکند مالیده و زبان
 ملون آن کند خواهد شد و دست شقوت بریده و پای لغزیده از افتادن
 و شمشیر دوست کش بازش انداخته نیزه دل از در برهم شکسته
 بازش دوزخ سپرده خواهد شد کل مرعج مولی غم غمته گذار
 الوند داشتند عذابا از اخوان السلطان و وهوا امر المملکة کذا السلطان
 العادل الموحّد یحشر مع الانبیاء و الونهار العلماء الحکماء الاتقیاء مع
 الاصفیاء ذلک عدل من رب العالمین و ما الله ظالم للعبد ای فرزند
 اول لیاقت و علم و حزم و حکمت و نور بصیرت پادشاه در انتخاب
 وزرا معلوم میشود با قرآن از دوست و دشمن چون وزرا اند
 مفاتیح صلاح و فساد ملک و ابواب و ابواب ملک و ثروت
 و پریشانی ملک آن ختم امر و فراموشی دینم که در حجاز دما غم بر
 آمد یک مرکب پر از چوب و تخته کبر و درها بول داده از جزایر هند
 و لندن آورده اند برای تعمیر طاقهای اداره نفط در قصر شیرین
 یا ای خسرو قصر شیرین تو امر و زراعت تلخ شده است بر فرزندان
 آن زمین ای پدر مهربان ما در ایران کارخانه آهن ریزی نداریم اما
 چوب و تخته هم نداریم کلا کوهرها و جنگلها و باغهای ایران مالا مال

از آن درختان نعمت خداوندیست که نه از همت پادشاه بلند شده است
و نه از غیرت و عظمت رعیت آب خورده است گویا و نه از دربار
چشم ندارند و نه دست دراز که بکمیافی نشان دهند درختان بلند
چنار و چتر سدر کنار و تیوان راست تیریزی و بلوط مثل چتر
بولا جمله به از آن چوب و تخته که از فریاد او بریده بودند و انواع درختان
که اسمشان ندانم و در جنگلهای ایران باین دو چشم خود دیدم که در
بتان پروردگار برای بندگانش کاشته و از آسمان آب داده و بکشتا
و بار تربیت نموده لکن ایناء وطن بی علم نعمت و غرات او در آتش
جہل میسوزاند چنانچه طفل درین خود را که از ثروت عریان شود و در
نار فقر بریان امید است بعد از این نشود آنچه شده است انشاء الله
چون خداوند وعده فرموده است که بنده هر وقت بسوی من برگردد
اورا استقبال خواهم کرد بتایید و رحمت پس ای فرزندان شاه
بامید پروردگار در انتخاب و نه از سعی بلیغ کند بعد از تجربه
و امتحان در هر سر و علم اقله و از نه از اهل علم و حلم و نور
حکمت و تقوی و کیاست اختیار کند در این امتحان چند محاکم
باید کرد که زیر خالص دست او در و با قوت آن کنیز توانم
سلطنت جمع اوری کند اول باین محاکم بسجده غش و نصیحت
و غث و سمین آنها محاکم ظاهر اول عالم و حلم و تقوی که از آنها
دید شده است دوم پابند بقوانین مقرر شرع ملت باشد
باشند سیم دروغ و خدعه و خیانت بدوست و دشمن از آنها

چند

دید نشده باشد چهارم مایل با هو و لعب و عشیات نباشند پنجم
خرافات خرقه پوشان پرده فطانت آنها دیده نباشد ششم مرشدان
سجده مدعی ربوبیت روح حیات حکمت آنها را ندیده نباشد هفتم
بسیار سزاهمک به زیادتی خدم و حواشی و خشم نباشد هشتم رنگا
و نه از نه نباشند نهم در مکالمه با دوست و دشمن وضعیف
و قوی منکر باطل و مظهر حق باشد و لای خدعه و الله لوفه لائم و وف
و مهربان باشند بمخلوق خدا دهم در محاکمه و مباحثه و مجادله و
مناظره سریع الغضب و کثیر الانزعاج و عجول الاستطراف باشد
بلکه با درانت و فطانت و کیاست و صبر و تحمل و تقوی و تدبیر
و نور حکمت مخالغ باشند فتلک عشره کامله طوی لمن رزق
و سعد بذلک الجمهور کار مملکت منظم شود بآن و نه از نه
محاکم دوم ذهن و قادیاد شاهست که بنور حکمت تاریکی قلب
انها را تفتیش کند اول انکه عقاید دینی آنها موافق یا نیک
به عقاید یا دشمن است یا نه چون نور نصح از دیانت ناست
دوم مراقبت خفیه صادقانه لایم است که همچنان که ظاهر
عامل به قوانین شرع مقرر ملت یا دشمن است در باطن
معتقد و در هر سر عالمست یا نه چون اگر نباشد خایر و مروت
در اصول دین که مکنان جمیع در ستکار نیست اصول مذ
در این باب مانع شئون امانت و نه از نه شود اگر شود از جهل
محوسست بوزارت نشاید سیم استخبار از نبات

و افکار ضمیر آن است که مهم با امور خلقت یانه از نواقص و پریشانی
 رعیت هر وقت پریشان خاطر است از روی دل سوزی همیشه در ذکر
 علاج امراض آنهاست نه در جزا کردن و نه در مجازة کردن و سفند ان و اع
 چهارم وطن و ابناء و طغرا بالطبع دوست دارند یانه چون اگر دوست
 نداشته باشد زود باران بفرود شد بچشم خویش و اقربا و حقیقت
 و عشیره خود را در مکالمه و معامله و محاکمه که با اجنبی میشود
 و مساعد حق باشد یا باطل میکند یانه اگر انطور باشد آن مدانه در
 دین خود کرده است پس کی دولت را نصاحت خواهد کرد ششم
 شکر منعم و وفا به عهد و جزاء الاحسان احسان کننده است نه در امور
 دین و دنیا چون اگر نباشد بقرآن بتوان تیر انداخت هفتم در
 مکالمه و محاکمه و مصاحبه یا مکاتبه نکتہ سخن و کنایه فهم و استعاره
 دان و مشابه مددک بدین و قاذ مصیب و خودش کم کنایه کو و
 بلاغت دوست اگر انطور نباشد در معاشرت با دول و کلا
 اجانب در داخل و خارج دل دولت را بکنایه نرخم زنند و بند
 استعاره کتف را به بندند و با قلم مشابه در قفس محصور بدارند
 که کلید آن در دست ایشان باشد بزرگتر از این بلا برای وطن
 نیست هشتم پادشاه ملتفت احوال و حرکت و نهرا باشد
 مدتی بلکه هر وقت که نور حکمت ایشان داده شده است یانه
 مقصود از حکمت وضع شیئی فی محل است یعنی سخن نمیکند
 الایحای خود جواب نمیدهد الامصیب رای و مشورت نمیدهد
 الا

الامصیب ایجان نمیکند الامفید حکم نمیکند الاصلاح کار نمیکند الا از
 روی علم سخت نمیکند الا از روی حکمت نرم نمیکند الا از روی شفقت
 و نصیحت اگر انطور نباشد علف را بسای دهد و استخوان را بکاوه
 هر دو از جوع هلاک شوند و ای بر آن کاوه و کوسفند ان که انطور مری
 داشته باشند که زود بچنگال کورک در بند کوفتار خواهند شد نهم
 باید بنظر خفی ملاحظه کرد که از اغورات شعرا کذاب و مداحان جواشی
 ریاکار و از خوف القول گوشه نشینان و مکر سخن چینی نساء سابقا کل خویش
 و باز کول میخورند یانه چون اگر انطور باشد یکروز اسیر بدست یکه ازین
 سخاوتان چهار کاره خواهد شد چنانچه ابو موسی اشعری بدست عمرو
 در دومة الجندل دهم طاعت پادشاه را و پرورش رعیت و اصلاح
 مملکت برای ذریات ابناء و وطن را جزو عبادت و طاعت پروردگار
 دانسته و بامید جزاء خیر در انقضای عمر خود دارند یانه چون اگر نباشد
 مشقت صدق در جهاد و خروج و سختی و شدت و زحمات فرج
 مصایب و شداید از وطن خود و بیداری شب در تدبیر حل مشکلات
 ملقا بدو روز عیش و تریل ترجیع دهد هذه صفة العشرة المبشرة
 الذی بشر و بلسان جمیع الانبیاء و مرسل الارام عای فرزند باین صفة
 و نهرا برای پادشاه به از وسعت ملک و کثرت نفوس است از
 نیستی انطور و نهرا کثرت نفوس چاین نیست شد و سعة آن ملک
 کوچک و از هست آن و نهرا پیستی بر آن بلند شد و قطعه زمین
 انرا باین پس پادشاه هوشتیاد و نهرا باین صفت را عزیز در ذکر کرد

خود را در هر روز از اصائل نوزدها آن بسیار تربیت کند که هر یک از آن
و نه را غایب یا مفقود شود از آنها در جای آن حاضر شوند و هر مد
نظر پادشاه باید چنین باشد که گویا آن چوب راست سخت از باغ
مرعیت آورده طاق ایوان را بمان بلند کرده است نوزدها آن
آن درختان را باید تربیت داد تا که بر است عمل آید با صلابت دین
و تقوی که وقت یک از تیرهای بارگاه کهن مین ست شود یا نیم
تیر اجل بریده در جای آن گذارد تا که با هر بلند کند راه انتخاب و نه را
موصوف بصفت علم و حکمت الحسنه که در شود یک هفته فکر و تدبیر
بر نکات آن حکمت در قیق مشغول باشی تا که بحال نهیم چگونگی
عهد پادشاه با و نه را منتخب ذکر شود برای قوی فرزند و ما
استعانه الا بالله

مجلس نهم

تقریر حکم در اجند موافق از و نه را
اول پادشاه در میان باغچه که نزدیک دار السلطنه است یک طاق
بازد یک طبقه کرسی دار بزمی آن مقدار شخصت کرسی خود
آن گذارده شود سقفش مرتفع پنجه هایش ایضا تا بقرب سقف
در دیوارش سفید ساده بی نقش و صورت و طاقچه و فرخنده طاق
از بیرون ده ذراع خالی بر یک فرش در دوران فصحی خالی در آن زمان
آن مکان کاشته و آب در زیرش جاری و پشت درختان خیابان
چهار خرچ پهن و دور آن باغچه محوط و در آن عمارت طاقهای
پاکیزه

پاکیزه برای خدمت کدما ن و یاوران رجال دولت و کرسیها را در
طاق عین و یا رچیده از هم دور و جیب دور و در کرسی
یک میز وسط پاکیزه گذارده در زیر تخت صند و پنجه و بالای تخت
میز کاغذ و قلمدان گذارده شود و سر پادشاه در صدر طاق گذارد
که عین یسار آن سر بر هم جای چهار نفر باشد در سر بر و در جلوان سر
یک میز طولانی باشد صند و پنجه در و بالای آن قلم و کاغذ و عقبن آن
میز نزدیک سر یک میز چهار گوش نیم خرچ از باقی میزها بلندتر
دارد شود و بالای آن میز خرچ را لایق آن طاق گذارده و در میان خرچ
چراغ یک قرآن مجید و یک قرصه نان بگذارد و همیت آن طاق را طاق
پاکیزه بدارند و در آن طاق صرف دخانیات و آکل و شرب و نوم و
معصیت لغو و بخش و مجادله و محاصمه و فریاد قیل و قال نباشد
نام آن طاق را خانه پاک و بیت عهد گذارده محفوظ بدارند و در آن
طاق و عمارت از مصنوعات اجانب کار برده نشود الا جز فی
که ناچار از آن است مثل آهن آه از آهن الذی فیہ باس شدید و منع
للناس پس پادشاه در آن طاق کا که کا که غان بخواند و مناجات و دعا
کند برای مرعیت و ملت و از خدا استعانت جوید به تدبیر مرعیت
و عشیت مملکت و پادشاه یک دست لباس برای خود و نه را
منتخب از منوجات داخله ملک پاکیزه در دست کرده خودش بپوشد
و در سر نه تاج که هر وقت بر سر میگذارد گذارده بر و در آن طاق
بسم الله الرحمن الرحیم گفته داخل شود و بر سر بر نشسته الحمد لله

مشغول بد کردند و تدبیر کار خود باشند و لباسهای و زین را برای هر يك
در بقیه گذاشته بفرستند یا يك رقعہ باین مضمون كه این لباس از
منوجات فرزندان عزیزم فرستادم برای شما كه بالای دشمنان
از تن كند غل غوده پیراهن دوستدار پوشیده يك فوایش در جلو يك
خادم از عقب بپاید به اطاق پاك كه با خدا عهد كنیم یا نكه مرضای خداوند
و هر كه داخل شود بگوید بسم الله الرحمن الرحيم عاذتكم عن ترك كونه
گوید سلام عليكم ای پادشاه مهربان یا امیر مهربان در جواب پادشاه
گوید عليكم السلام و علی من اتبع الهدی بعد از نشستن و ایستادن
با دستهای به هر يك بوجه طلاق و طلف و ملاطف فرماید باین نحو كه
الحمد لله لباس وقار همت و امانت پوشیده آمده اید باین اطاق پاك
و این لباس لباس غر و امانت و صدق و نصیحت شماها خواهد
بود كه روزهای رسم و وفاداری شماها افتخار كنم و من شماها را
امین و صادق دیندار عالم و حكیم دانسته بوزارت اختیار نمودم
كه یار و یاور من باشید برای اصلاح مرعیت و سلطنت و من نه شل
بر ادر بزمك بلكه مثل پند مهربان سعی و كوشش شماها را منظور
خواهم داشت و در میان مرعیت بعلك و احسان حكومت خواهم
کرد و فرزند عزیز من آن خواهد بود كه به قوانین مقرر شرع
عمل كند و دشمن من و سلطنت آن خواهد بود كه در سر و عیان
پابند بقوانین شرع نباشد كه من مأمور اجرائت قهریه آن میباشم و
كوتاه كنم نزد پرویز كار رسول خواهم شد و هم چنان كه شماها
اگر

اگر از عهد تخلف كند رسول خواهد كردید پس هر يك شماها انچه را از
عهد و میثاق است در كاغذ بخط جای بنویسد كه در آن كیایم و استعنا
و متثابه نباشد و نه با خط شكسته نوشته شود و همچنان من عهد خود
كه برای شما خواندم مینویسم كه خدا و رسول و كتابش میان من و شماها
كوازه باشند بعد از آنكه هر كس عهد نامه خود بشمار نوشت اهل یار
بدهند ما اهل ایمان يك يك بخوانند و اهل ایمان بدهند ما اهل یار يك
يك بخوانند كه به یك دیگر شاهد باشند بعد هر يك عهد نامه خود
گرفته در بالای قرآن مجید تسلیم پادشاه كنند و گویند خدا یا این عهد من
كه پادشاه خادم كه بان وفا كنم و پادشاه این عهد نامه ها را بدست یار
گرفته بدست مر است قرائت را پادشاه برای و زین را و و كلاه
و امراء و مرعیت و لشكری عاكند و از اغفال حال مرعیت در پیوان
بروردن و خود شرا مشول دانستم كریه كند و جمیع و زین را با چشم
گریان در قلب مناجات كنند و از خدا توفیق و سداد و مدد طلبند
و پادشاه باین نحو عا و خطبه را ختم كند كه خدا یا برای عهد كه در
این اطاق پاك با تو كردم حور كعت نماز میکند از كه عهد ماها محكم شود
و اول كار ماها طاعت و عبادت شما با همین نیت احرام بسته و زین
پادشاه را عادل دانسته اقتدا كنند و نماز گذارند با قلب باکی و نیت
صادق و پادشاه باین مضمون در قنوت مناجات كند اللهم یا من
رفع السماء و بسط الارض و خلق الانسان و عامه البیان و ارسلي
الرسول بالمعجز و البرهان و انزل الکتب و الفرقان للبیان للحلال و الحرام

والضار والنافع وجعلت من عبادك ملوكا واعطيتهم السطان
على سائر العباد وامرت ان يحكموا بحكم الكتاب بالعقل والاحسان
ليستقيم امرهم ويجمع شملهم ويتصلح مفاسدهم ويدوم صلاحهم
اللهم اجعلني ملكا واعطني ملكا لا اكون مراعى امرى غفمك اللهم سميع
باك في تدبيرهم واصلاحهم وحفظهم من الذئاب الضارية والوحوش
الموحشة وامرهم في سيرة الصالحين لدفع الظلم ورفضه ونجات
المظلوم واحسانه اللهم اتخذ الوتر من اخواني الذين ما اعلم
منهم الا خيرا لا شدة بهم ازرى واشد بهم عضدي واشتر لهم في
عملي اللهم لا تخيب ظني ولم اتخذ المضلين عضدا اللهم اصفني اللهم
قاسي واصف نصيهم لي وعبادك اجمعين حتى اوف بعهدي ويوف
بعهدهم وسعد من وفا وخسر المبطلون ولا يفلح كيد الخائنين
والعاقبة للمتقين ربنا لا ترغ قلوبنا بعد از هديتنا وهب لنا من لدنك
رحمة انك انت الوهاب الله الازل هذا ونحوه ثم يركع ويسجد و
يدعو بهذا المضمون يا اعلي يا عظيم يا اعلي يا حكيم يا غفور يا رحيم
ويا خالق كل شئ ويا رزق كل حي يا رب العالمين تجمدت لك جفوني
لا شريك لك عز من اطا علك وذل من عصاك وفقني لادراكك
واعصمني من معصيتك ولا تدل رقبتي لعبادك العصاة ولا
تدمع عيني لغير خوفك وامرهم في الثبات في المهمات والشدايد
في مرضاتك انك على كل شئ قدير وصل على محمد خاتم النبيين
واله الكرام وعبادك الصالحين والمحقين بهم يا من يعلم ما في ضمير
الصامتين

الصامتين غماز ما ختم کرده برخیز بروی و نهاء استاد یکدست
بالای قرص نان گذارد چند کلمه موعظه خطبه وار و عده دهد
بنصرت پروردگار و جزاء الاحسان در دنیا و آخرت و مریدان
بمقامات ارجمند و حسن وفادار شداید و غیره و گوید این نان
عهد است که معنی غمک باشد بخورید که مخلوط بخون و گوشت
شما شده فراموش نشود و خوردن یاد شاه یک لقمه از آن نان
خورده و بهر یکی از و نهاء یک لقمه بدهد که بخورند و باقی
قرص را با نامهای عهود در صندوق خانه پاک گذارد و کلید آن
نزد یاد شاه محفوظ بماند و و نهاء با یاد شاه مصافحه کرده از
اطاق بیرون آیند هر که بمنزل خود که برای آنها معین شده فته
قرار گیرند متعینا بالله مشغول کار شوند ای فرزند حکمت این
عهد و تراقیب اشرا خوب دانستی یا نه اگر حکمت بتواند آرد
شده است بنور آن نکت دقیق این را بتواند آرد آنگاه در امتحان
تقریر خواهی کرد انشاء الله مجلس دهم طریق مراقبات یاد شاه
با احوال و نهاء و تعیین ولایات بصفت لایق برای شهرهای
مملکت در هر کفتم میشود خدا بتوفیق علم و عمل عطا فرماید
که در حجت تقریر حکیم فی فائده نشود من جد وجد و علی النیات
نور حق

مجلس دهم
بیان حکیم

خطبه وزیر

صدر اعظم ناظر است بر بایه و نه راه در سر و عیان باید مراقب حال و نه راه
باشد در خارج و داخل که هر گاه بستمه با نور علم و حکمت بغض و حد و وفا
و غرور و غفلت را از آنها دور کند و بخشنند و بپای و نیت صالحه و تقوی و
اتفاق و شفقت و محبت و همت و غیرت مردان آنها را موضوع و مریض
فرماید که خیانت و دناست بخاطر آنها خطور نکند بلکه هر کس پادشاه را
پدر مهربان خود دانسته و و نه راه را برادران و رئیس و نه راه را معلم
صالح خود و مملکت پادشاه را خانه خود و بر عیبت را دختران و پسران
خود و آبادی مملکت اطمینان خود و کثرت ثروت و رعیت خزان خود
و سبب خوش بختی خود و عقب خود و پائیده بقوانین شرع الهی
حیات ابدی و سرور خود هر که این طور باشد آن مرد مردانه در وفا
داری و بر رعیت پروری و وطن دوستی و عراضی خداوندی بگوشد تا
که نفس الاماره بالسوء ماکشد و غانده الانفس المطمئنه مرا ضیعه مرضیه
قوت تلك العين التي ترى تلك الوجوه المبيضة في الدنيا والاخره پس
مرو نه دوم عهد با طالع پادشاه رئیس الوزراء باقی و نه راه را بان لای
عهد پوشیده دعوت کنند در مجلس خود که در دیوانخانه است و شش
نفر از رؤساء عسکری و شش نفر از رؤساء ملکی ایضا حاضر کند
در آن اطلاق که کوسیمها گذاشته اسم هر کس بدین جهت خود بالای کرسی
نوشته شود با خط جلی که مغالیه و منافه نشود که او حرکت هوای
خلیث است و در آن اطلاق نیز ایضا فرمایند و نه خادم و یاور او
بعد

بعد از تحفه تعارف بوجه الحسن جمله بر خواسته رئیس الوزراء مرو نه راه
کرده موعظه و نصیحت حکمت آمیز خطبه بخواند باین نحو بسم الله الرحمن
الرحیم حمد خدا را که انسان را خلق نموده با حسن التقویم و امتیاز داده است
بعقل و تدبیر و فضیلت داده است یکی بر دیگری برای هر یک از خود
مورد تکلیف نموده و انبیاء معصوم فرستاده و برایشان وحی فرود آورده
که قانون اسایش بندگانش باشند که یار او روند عهد خود را بپای و نه راه
و عهد گیرند بوفاء عهد خویش و خبر سرور دهند و فالکند ها و عدا
عذاب و ذلت بر عاصیان عهد شکن و صلاوة و سلام بر سید مرسل
محمد خاتم النبیین و اله الطاهیرین و اصحابه المنتجبین المجاهدین اما بعد
بیان این جمیع آن است که هر چه در غایت دارد و حد مرشد و هر سعی
ثمر ثمر علم و عمل مر سید با مقام از جمل است و غایت مر شد مر سید
برایست و ختام این خیر مرقم از دنیا بنیک نامی ایمان و عدل و احسان
پس هر که مر سیده است از خدای من بقله کوه و از پستی زمین بکوشک
قصر و از تارهای چاه بکله سته شریف بمقام بلند مر سیده است هر
که در آن مقام مغرور شده پرواز کند پر شکسته اقتاده هلال خواهد
شد پس عاقل آنست که وقت مر سید بان مقام بالکمال هوشیار
خود را حفظ کند از فریب نفس الاماره بالسوء و پایش را ثابت
کند در وفاداری مطیع مولا شود و عاق پدید نشود تا که از آن منزل
اسفی فرود نیاید الی الاید چون اوقت آن مقام پای لغزیده او دست
ظلم و چشم ظلمت و کوشش کج پیچ و نه راه مانع کاذب غش از دل

حقود خود مناقق پس يك باشيد از آن او ساخ كه آفات سعادت است
پس قدر نعمت بدانيد و شكر خدا گذاريد كه برای شماها یاد شاه دل گاه
با علم و حلم و خرم و حكمت عادل قرار داده است كه بان نور حكمت
شماها را خلعت و تاج پوشانیده است كه لباس صدق و وفا و امانت
و نصیحت و كیاست شما باشند و شماها ان لباس نور علم و حكمت بخا
كند كه بلند تر از این مقام برای انسان نباشد در این عالم الا در این عالم از
برای المتقين الموحدين و ارجوان تا كنون منعم انشاء الله مقام شماها
بلند است و تكلیف شماها بسیار و بار شماها سنگین و اجر تحمل این بار
پس اولاد خود را تربیت كنید و بصدق و امانت و تقوی و نصیحت
و كسوت علم و نور حكمت پوشانید كه یار و یاور شماها باشند چنان
من و شماها یار و یاور یاد شاه میباشیم و برادران ایناء و طهر تربیت
و نصیحت كنید كه بهتر كه نور حكمت داده شده مثل شماها بکیاست
موصوف شوند معاون علی البر و التقوی شوید و انرا اشم و عدوان
اجتناب كنید و ظن نكنید كه اگر کسی بکیاست معروف شود كرسی
شماها را خواهد گرفت بلكه كرسی آن در كنار كرسی شماها خواهد
گذاشت چون این جمهور و وزراء و وكلاء و امراء و سفراء بسیار لازم
دارد افتخار شماها نباید بیک دیگر باشد چون برادر یکی دیگر میباشد
بلكه باید بر همایه و اجانب افتخار نمود الحق كه اگر شماها مثل همایان
هوشیار حكیم باشید و سایر قوم خود انوقت اگر کسی بملك شماها
دست دراز كند ظالم خواهد بود خداوند حكیم دست مظالم خواهد
برد

برید و بشارت بان مظلوم هوشیار نصرت داده خواهد شد چیل بعد
از چیل فرزندان شماها بر افعال شماها افتخار خواهند كرد کسی نگوید آن
بیزمارك بوده و یا امیر كبر و یا بوزیر جمهر و آصف جمله مثل شماها ان
بوده اند مخلوق فی احسن التقویم خدا بجمله سر مایه داده است ازها از
حسن استعمال تجارت كرده اند ماها از سوء استعمال خسارت پس
بعلم نرند شوید بصدق و امانت هوشیار و بنور تقوی بیدار منصوب
و مؤید محفوظ خواهید ماند خدا فیض اش از ماها خواهد برید چون
قصد و نیت ماها حفظ خانه ماهاست و اراضی فرزندان و اولاد
ماها و ناموس و انزادی مانه چشم خاین بزین و فرزندان همایه دارم
و نه طمع تصرف با طرف خانه همایه مثل همایان مست ثروت
گویان نیا محض برای انرا خلق شده است دیگران هم نصیب ندارند
و حال انكه خالق عالم بکیست دوستی و دشمنی با کسی ندارد عمل
نرشت ظلم و اعتساف دشمن خود انسانست و عمل صالح و عدل
و احسان دوست انسان و ما الله ظالم للعبيد پس بلند همت
باشید كه اسم شماها در دنیا و آخرت بلند شود و این كلمه تراهر
دفا تر نوشته حفظ كنید كه فرزندان شما خواهند قرن بعد از قرن
كه شاهد باشند كه من برادر شما شماها را با این كلمات موعظه كردم كه
بقوانین شرع خاتم رسال عمل كنید و طاعت یاد شاه فرض شما را
چنانكه فرزندان صالح طاعت پدر ما خدا با ماها نور علم و حكمت و
توفیق دهد امین بعد با و نه ما مصافحه نموده كار كه برای هر كس

معین است مشغول شوند این فرزندان در سر خوب مطالعین
که یک روز امتحان خواج شد و در مجلس یازدهم طریق انتخاب و لا
وصفت لایحه آنها و تکلیف پادشاه و وزراء و در آن باب ذکر خواهد شد
انشاء الله

مجلس یازدهم در حکم

اول لایحه است برای هر سلطنت یا امارت قانون احکام اساسی قرار ده
از برای اساسی عمومی چند فصل فصل اول کتب فقه علماء اعلام را جمع
کرده با کمال دقت ملاحظه نموده شهرانها را گرفته خلاصه کردن
دون تعرض بنده و ادله که آن وظایف علماء روحانیست پس لایحه
احکام قصاص و حد و جرح و ضرب و لطم و برهتان فردا فردا
طلاق و نوشته شود جزئی باشد با کلیه جمیع مجازات حدود شرعی
در آن باب ذکر شود با فهرست که سهل التناول باشد برای عالم
و محکوم فصل دوم در تجارت و معاملات بیع و شرا و شرکت
و مضامیر و مبادلات و ترتیب دفع و سندات و مایهات و بیای
واضح العبارة احکام محکّمات که طالب و مطلوب حقوق خود را
بشناسند و صلاح و فساد معاملات را بدانند بان اشاره شارع
فرموده است کل تاجر فاجر حتی یتفق و کذا لک هر جا که و یا قاضی
ظالم است تافقیه و عالم باشد و به احکام محکّمات عمل کند
فصل سیم در نهاعت و مغارسته و مایهات و عتار و نه
و جبال

و جبال و جنگل و میاه و انهر و کدام حقوق مرعیت است و کدام حقوق
خزانه پادشاه و حکم ارضی بایر و املاک مجهول المالک و حدود ملّاها
و حقوق فلاحها فصل چهارم در احکام اوقاف صحیح و فساد وقف
و صرف و ضبط آن و اصلاح و تعمیر آن و صرفیات آن بوجه شرعیست
یا نه و تغییر و تبدیل چگونه باشد بشود و چون انتقال شود از این باب
وقف بدیگری و حکم شرعی از چه رو تصرف بکند و چگونه صرف بکند
مصلح عام یا خاص در آن تقریرات کلمات استعارات و تشابها
نباشد که اهل زیغ ابتغاء الفتنة تاویل کنند فصل پنجم در هواریت
و اقام آن و متروکات و اعیان آن قواعد و صیغ و مواقع آن ضبط
شهود و تحقیق آن و ملاحظه شعور و مراتب موصی و لیاقت علم
و دیانت و صی و ملاحظات احوال اتمام در حفظ جان و مال آنها
و حقوق و رتبه غایب و ضعیف یا دیوانه جمله این فصول را در
یک کتاب جمع نموده طبع شود و بجمع و وزراء و وکلاء و امراء و وولا
تقسیم شود بلکه بقیه نازل بر رعیت فروخته شود که جمله حاکم و محکوم
بمحقق خود مطلع باشند و کتاب دیگر بایده ترتیب در امر گستر
چند فصل اول در حقوق ملل اجنبیه که در تحت حکومت
آن سلطنت است آنها و نوع یک مرعیت و یک مسافر هر یک حقوق
مخصوص دارد با ملاحظات جاریه و اشخاص و نهان و معلوم که تحمل
احکام استبدادی بسیار صعب است اگر مؤسس باشد هر
حد خویش را بشناسد و بجهت می شود بقبول مجازات امکانات

فصل دوم در اخذ مالیات و عثور و عقور و نکو آت و مکرو و ملا حظا
محاصل داخلی و خارجی و در سبک و سنگینی آنها و مبادله با اجناس
اجانب و چگونه آنها که فصل از آن در غره ۴۱ و ۴۲ جبل الملتین از
مقاله یک از فضلاء نامدار ذکر شده و نعم ما قال فصل سیم در حقوق سفر
و کلا، دول و حد حدود شاه بندرها و نظم و ترتیب آنها را باید نوشت
که هر کس تکلیف خویش را بداند فصل چهارم در اساس بعضی اجزا
سیاسی که لازمه هر امارت است مثل اخذ جرایم و جبر و تبعید
بعضی اشخاص و طرق استنطاق و تحقیق آنها و حد نرانی و لاطی
و قاذف و مفتدی و قطع طریق و عیالات عاصی و نحو ذلك
فصل پنجم در اصلاحات بلدی و طرق و علاج ترابری و چربی و نگی
و قلع قلندر و و بطالی و بی عاری و نقالی و اصلاحات بعضی
سیاسی و مقدار حق مداخله عکری و ملک و ملک و عکری
و حد و حدود اطاعت عکری و ولات این فصول خمس اخبر
باید برای انجمن بعد از مراجعه و مذاکره هر مطلب را تصفیة نموده
نوشته شود و کتاب سیم قوانین سلطنت یا امارت است بر سه
جزء نوشته شود جز اول مختصر خلاصه قوانین همایکان
و لو مووس مایل باشد و یا قواعد کلیات آنها که در دست حکم
و ولات و امراء و وزراء و سفراء یک سر ششم نوشته باشند
جزء ثانی جغرافیة داخلی و حدود و تفصیل همایکان و طرق
و مرور و نفوس و مذاهب با تصویب جغرافی اراضی و شهرها

و دهات و کوه و صحراء و جبال و او دیه و حدود و میاه و البحر
جزء ثالث هیئت مختصر مقصود از هیئت معلوم شدن فصول
کرما و سرها و اوقات مسافرات و احکام و سیر کواکب و ترتیب
محاصل هر چیز بدرجه خود که برای مسافرت و وزراء عین و حیل
و سوق عکری واجبست علم جغرافی و هیئت پس آن کتب
منظم طبع شود و امراء و حکام که انتخاب میکنند برای مدن و حدود
بعد از تحقیق بر دیانت و امانت و نصاحت آنها در مجلس و وزراء
او را امتحان کنند که از این قوانین شرعی و سیاسی اطلاع دارد یا نه
و نکت سیاست اجتهاد را میداند یا نه بعد از امتحان و استظاف
حاکم که برای شهرهای سواد اعظم تعیین میشود و یا برای سفارت
در پای تختهای اجانب و یا امارت کسر حداری مقامات مهم و
برای وزارت اداره معظم مثل ناظر مالیات و ناظر اوقاف و وزارت
پوست یا ناظر اوقاف و یا کمری و نحو ذلك این اشخاص بعد از آنکه
معلوم شد که با علم و عمل و حکمت و کیاست موصوفند یک
دست لباس داخله پوشانیده در اطاق پاک بیت العهد بریز
عهد گیرند که بر پادشاه و ملت خیانت نخواهد کرد و آن
حدود قوانین شرع خارج خواهد شد و در وظایف خود خود عهد
نخواهد کرد و بموجب قوانین شرع و سیاسی پادشاه از هر
مسوات حکم خواهد کرد یک دست بالای توان محمد کند
بدست دیگر آن کتب حقوق را برداشته برای پادشاه درجا

کند و از خدا توفیق طلبد و بگوید خدا یا من عهد کردم که بامر تو طاعت
یاد شاه کنم و عمل بقوانین شرع و حکمات کتاب مرا توفیق ده که وفا
کنم ان شاء الله تعالی و آنرا بوسیله از اطاق بیرون آمده تهنه در میله
مسقر کند بهر جا که مأمور شده است مجلس دوازدهم و آنرا حاکم
و والی درس گفته میشود

مجلس دوازدهم

تعلیم حکیم - خطبه والی

و منیرا که حاکم انتخاب کردند برای شهری بعد از امتحان و عهد
گرفتن کتب عملیه که قانون احکامست بدست او سپرده برای
او معاش قرار دهند که کفایت کند و خدمت و حشم او را بحد دلخواه
و ترتیب مجلس و اعضا و کتاب با قانون عملیه شخصی او را بخواهند
بدستش دهند و حاکم اجزاء مختص که همراه دارد جمله ایلان
مخصوص از منوجات داخل مجلس نموده و چند سوار عسکری
بالباس منوجات داخلی مجلس او را برسانند بجل حکومتش
من غیراخذ حق راه یا پیشکش و آن سوارها در راه اندوخت
یا که از احدی غصب نکنند بلکه بقانون شرع عمل کرده باشند
و حاکم بعد از استقرار با اعیان دید بازید نموده از روی هوا
نزدیکی که و غوث اعضای مجلس برای خود انتخاب نمایند
فراش و کاتب و پیشکار و یا ویرا برای خود قرار داده جمله ایلان
و وطنی

و وطنی مجلس نموده مجلس شورای ترتیب دهد و با اعلام داده علماء
وامرا و حکماء و تجار و اعیان را دعوت کند مجلس بعد خطبه مخصوص
دیندار فرمان یاد شاه را بلند بخواند کلمه کلمه که جمله حاضرین بشنوند
بعد والی بر خواسته در مقام بلند ایستاده باین مضامین خطبه بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین
و عباد الله الصالحین شکر خداوند را که یاد شاه مهر بان را از پدر
از برادران اینا و این وطن برای ما گذاشته است و ملک و استقلال
بخشیده و بوزیرا عالم حکیم گرو را بسته و با امرای ناصح امین بازوی
او را قوت داده و با رعیت منزه دل خوشخت ملک را آباد نموده
و بچوشتن لشکر خدا پرست و وطن دوست محفوظ و بعلما و جانی
در راه راست ثابت قدم داشته و توفیق عمل بقانون شرع مقدس داده
و با واعظان متقی از منزهات محفوظ داشته و با وحی بشارت
فرستاده است بقوله تعالی ان الله لایضیع عمل العامل ان تعدتم
الله لا یحصى پدر مهربان شماها را عادل و امین و حاکم حکیم و عالم
فقیه و ناصح شفیق دانسته برای شما والی فرستاده است که بحکم
کم تجارت و منزهات شمارا و تربیت کنی اولاد و خدمت شمارا منزه
کر بسنه بوده ام فرستاده است که در جنگاه شما سیر شوم و نه
لاغر که در جزیره شما چاغ شوم بلکه از خزانه شاه که از محاصل شما
گرفته است که بمصلحت شما صرف کند برای من و وظیفه و علوفه
مقرر فرموده است که احتیاج ما را کفایت کند پس من آمده ام

برای اصلاح مصالح شما و من خادماً شماها میباشم که شهر و خانه شما
از کثافت اشترای پاک کنم و کناهکاران را بر آه او برم و من صراف شما
باشم که هر کس حق شما را بدزد و دزد گرفته تسلیم شما کنم و من
دست شماها را که اگر کسی بر شما قصد ظلم کند سببی بروی آن نزنم
و هر که مال شما را بدزد دستش بچشم و هر که قصد جان و ضرر
شما کند گردنش را من پس هر کس با همایه خود دارد زود صلح
کند و کسی حق کسی اغصب کرده نبرد کند و حق کس را انکار کرده
اقرار کند و مال یتیم را تلف کرده عوض دهد قبل از آنکه در محکمه من
حاضر شود که در چشم من بزرگ و عزیز آن خواهد بود که در آنجا
حق باشد و کوچک و ذلیل آنکه باطل و ظالم باشد چون نموده ام
یا مراد شاه بقانون شریعت عمل کنم و در طلبات اجتهاد نه
سخط من این شوید و نه از عدل من مایوس پس در حرکت و سکنت
و حکم و عدالت بمن اقتدا کنید چنانکه من به پادشاه اقتدا کرده ام و
برزاکاران و شراب خواران و قریاک کشان که بسختی سیاست
من گرفتار خواهد شد قبل از آنکه بعد از این پروم کار گرفتار شود
و تقالان که بدویشان جمع میشوند و قلندران را همراه زن هید
و کدایان در دست تن آنها را دشمن ملت و محبوب وطن نموده
مجموعه آنها را خواهم بست پس هر کسی ناظر باشد با ولاد و خدم
خود و دوست و همایه خود که گرفتار آن بلاها شوند
و بیکه دیگر نصیحت کنید و مفاصل را اصلاح نماید و امر معروف
و نهی

و نهی غیر المنکر فریضه خود شمارید لباس تقوی از دستکاری آبناء
و وطن به پوشید که آن لباس همت و حمیت و کیاست و ثروت
شما خواهد شد چنانکه من و اجزای حکومت من بآن ملبس شده ام
و از هر ذیل دور باشید کسی ده تومان کسیرا انکار کند بعد از
اظهار حق ده ده تومان از او گرفته خواهد شد و از بعضی از
و از بعضی بیست هریچه قدر در باطل و انکار حق سخت شود
انقدر از او اضافه گرفته خواهد شد کسی جنایت ضرب و جرح
کند یک دایه شرعی برای مظلوم گرفته خواهد شد و یک برای مجرم
سیاسی یا دشمن اگر یک از مامورین و خدمت من تجاوز کند حدود
او مراد شاه و قانون شرعی ده روز همایه و هم صحبت غیبت
من نکند بلکه با کمال انزادی بمن شکایت کند که تحقیق رسیده
ظالم کفر و مفتی مجازات خواهد شد و اگر ازین خلاف قوانین
شرعی و اوامر پادشاه عمل صادر شود نزد پادشاه
شکایت نکند بلکه اول از من بمن شکایت و در ذیل خود تا مرا
بمن بنویسد که اصلاح شود اگر مفید نشد اختیار علماء و
نصحاء و حکماء خود تا مرا بنزد من ارسال کنید که ما را از غفلت
بیدار کنند و از روی علم و حلم و حکمت موعظه نمایند که حال
و محکوم اصلاح شود هر آینه دیدند شیطان را گول نهاده
و نفس اماره بالسوء بر من مستول شده است و شهوات
هوایستی نور چشم من برده و غبار خیانت و شقوت

روی حق را بوشانیده پس آن ظلمت است که من و شمار الحاطه
کرده است آنوقت در عزل من خیر من و شماست هر چه نزد تو
خیرش زیاده و در تاخیر زیان و خیانت عقلاء و نصحاء شما
جمع شده بدیدار پادشاه شکایت کنند و دفع مر استغاثند
انزوی ارباب مثل فرزندان که از ظلم غلام و خدم بیدار مهربان
شکایت میکنند خوشحال شما که شکایت شما شنیده خواهد
شد و برای شما رسیدگی خواهند نمود از آن رو که پادشاه شما
بیدار شب است مثل بیدار برای حفظ فرزندان و و نهاده
و و کلاه جمهر و شما حکم بینا مثل جاسوسان ناصح امین از آن
رو احکام عدالت من بشما خواهند دید و من بامید مقامات
بلندی خواهم کوشید و اگر از من ظلم صادر شود یا عفت
بویزم شاه خواهند کرد و از این مقام انداخته اند
خواهند کرد از آن رو و از وظایف خود غافل نخواهم شد اگر
غافل شدم بیدارم کنند بحکم الله تعا و نواعل البر و التقوی
و لا علی الاثم و العذون ایچه گفتیم با طفال خود تعلیم کنید و همی
و صاف برسانید و در الواح نوشته محفوظ بدارید که از عهد
من و شماست میان من و شما که عمل خواهد کرد و پادشاهان من و شما
خوشنود خواهند شد و ما توفیق الا بالله پس عالم با کمال در ق
ماجر و احکام عدالت مشغول شود تا که در مجلس سیزدهم
ظریق تعیین مفتش و جاسوس در پس گفته شود انشاء الله

که بعد از آن امتحان شوی

که بعد از آن امتحان شوی

لسان الصدق

مجلس سیزدهم حکیم

در بیان جاسوس

پادشاه

اول همان طور که با کمال کیاست و هوشیاری و نهاده عالم حکیم
انتخاب کرده است و همان طور چند نفوذی بدار امین و بکالات
لایقه موصوف انتخاب نموده آنها را دو صنف قرار داده ضفول
اشکارا بلباس مخصوص از منسوجات داخلیه ملبس نموده در
اطاق پاک از آنها عهد و میثاق گرفته که و نهاده عظام هم حضور
داشتند باشند و آنها عهد خودشان را یک یک نوشته که از روی
بصیرت و علم و تقوی تحقیقات نموده خواهد نوشت و به در
و دولت و وطن خیانت نخواهد کرد و در کار خود کاهلی و خرد
و جهل خود داری نخواهند نمود و خلاف این عهود نخواهد کرد
و عهد نامه را یک یک خوانده به بالای قرآن گذاشته به پادشاه
تسلیم کنند و خدا را بر خود گواه گیرند و و نهاده شاهد باشند بر این
و پادشاه چند کلمه موعظه و از خطبه خواند باین مضمون که این
منصب بزرگست که به شما اذن و این خلعت افتخار است
که بر شما پوشانیدم و شما را دیندار و وطن دوست و علماء و حکما
دانسته با سراسر سلطنتم مطلع گردانیدم و شما را منزلت چشم
قرار داده که بانو عالم و تقوی که داخل هر جمع شوید و حاکم

هر مجلس و بشماها حق دارم که مطلع باشید با فکر و نهرا
 و امراء و حق نظارت داشته باشید بدقت و قدر از آن و حق
 صرافان و مصارف لشکران و دخول افراد اجنبیان و ابرار
 و مصرف حدودها و احکام حکامها و نبات و لات و حرکات
 ایلات و رفتار ماهدان حتی اگر لازم شود داخل خلوات
 و نهرا و امراء و حکام و ولات شوید مانع بر شما نباشد الا ما
 شرعی پس شما باید با کمال از حق ناظر باشید نه و نهرا و امراء
 و حکام و جمیع عمالات حتی ذات شاهانه هرگز نیست و نهرا مطلع
 شده از موی حق حقیق نبوی که تا اعمال هر کس برویش خورده
 شده بخانات و مکافات شود و بعدد و الاحسان اقتدار که
 برای شما معاش تعیین کرده ایم بان قانع شوید و مصارف خود
 و حشم خود تا از آن محدود کنید و ایمان چشم طمع شما از آن بگذرد
 باشد و دست هوس بریده و پای ستر از لشکر بلکه چشمها
 غنی باشد بانور علم و امانت و تقوی و دستستان عادل بلند
 و ایشان در وفاداری ثابت که افراد این دولت اعضا و
 دیگران و رعیت فرزندان و مملکت خانه این جمهوری
 کسیکه طرح دارد بر نای ثروت و مقام از چند رعیت پرور
 دهد بعام و امانت و حمیت و تقوی که از ثمرات آنرا جمله
 خانه آباد شود و جمهوری صاحب ثروت و دهر امن و آسایش
 نهند که کنند الی الابد پادشاه و نهرا و وکلای دولت
 شما

شبانان میباشند و جمله رعیت کوسفندان در ملک پرورند
 و جمله ملک پرور کار و خداوند مخلوقات پس هر صاحب
 و حمیت که بخواد خداوند قصور و جنان و غلمان و خدم
 شود و در نعمت حریت و راحت نهند که باید در نای
 کرگان ستمکاران از شکست و از کرمی و سرخس و نهرا و حفظ
 داشت و در ارضی صدق و صلاح و دیانت و امانت
 و غیرت و حمیت بخواند و این حیات عالم و حکمت سیرا
 که که جمله چایغ شده ناز و دل کنند و ثمر او و نهرا و نهرا
 میگویم که از وفور شیرانها بر کهای جمیع این جمهوری خون
 صالح جاری خواهد شد و از مرغین آن کوسفندان بهر
 حیات بفرزند آن جمیع اهل وطن داده خواهد شد و این
 پشتمانها جمله ثوب ثروت و عز جلال خلعت افتخار خواهد
 پوشید پس بگوئید در مصالح مفاسد و ظن عزیز از
 علم و حکمت و کیا است همچنانکه همایکان کوشیدند
 و رسیدند مقامات بلند خیات الدینا شما هم از خدای
 طلبیده با جد و اجتهاد جهاد کنید که پرور کار ماها را پرور
 خواهد کرد بلکه بهتر از آنها بر شما ملایم و یار خواهد کرد
 خداوند علم بصورت انسان نگاه نمیکند بل برتانی
 و قلب انسان پس قلب پاک دارد از او ستار خدای
 و صورت از سیرت جمل و دناست و بنور علم و حکمت

و توحید و تقوی قلب را روشن کند و صورت را بصدق و امانت
مصطفی که بچند مراتب روحانی شمایحتم من روشن خواهد شد
انشاء الله دست پادشاه را بوسیله و با و نه راه مصداق
بهر طرف که انظار معین کرده اند مرقم مشغول کار شوند صف
دوم چند نفر صاحب دین و امانت و علم و سیاست مطلع
بر جزای داخلی و خارجی و مهندسی حکم الطبع حاکم
خفیه قرار داده که احدی از احوال آنها خبر نداشته باشد حتی
غالب و نه را و بلکه آنها را یکی دیگری خبر باشند بعضی يك
يك نفر و بعضی را دو نفر و بعضی را سه نفر و امتحان کرده و عهد
گرفته بادست خط و آنها سیر کنند بحال شرف و امرای
و وزیران و تجار و رعیت و سفراء و حدود و شهرها و ایلات
هر يك يك نفر و حرفت مثل تاجر و بعضی سودکار و بعضی
شاعر و بعضی واعظ و بعضی طبیب یا جراح و بعضی
دست خرد و فروش حمله بالمال و محتجن باشند که سیر
و کشفیاتشان کتاب نوشته باخریطه بخبرافه صحیح و صحیح
نه تقلیدی و تقلی باشد بلکه برای تعیین دیده و نوشتن
و نقش کرده باشد که هر هر کس معلوم شود یا راه
عسکری و وزیران مهندسی بر روی آنها افکار خود را
صرف خواهند کرد و کج راستی حکام و شرفاء رعیت
و امراء لشکر و سفراء خارج و شاه بنده ان ممالک
خارج

خارج و داخل از روی بصیرت و خدا شناسی روزی روزی بنویسند
که بنظر پادشاه برسد بخوبی که احدی نداند بکدام واسطه نامه
میرسد و از که مرسد است خلاف مفتشان آشکارا که آنها
بالتباس مخصوص داخل هر کس بشناسد حتی ضعف رعیت و
افراد عسکر و شکایت هر کس را بشنوند و تحقیق حقیقی
کنند بنویسند بدون حکم و اعتراض با احدی ظاهر یا مظلوم
بلکه بحکم اطلاع داده حکام از احوال بعدالت کنند و خود
ایضا ناظر این احکام که اگر اظهار عدالت شد بحال عدالت
خبر دهد تا حاکم و محکوم مکافات شود انوقت احدی از نامه
پادشاه این نشود و نه کس از فضیلت یا بوسه صانع را
و مرغبه جمله تربیت شوند و افراد رعیت اجزای یکدیگر
شده چون اوقات مکنون یکدیگر اصلاح کنند که نه تنها
شوند طالب و مطلوب نیکت این حکمران در دست مطاع
کنای فرزندند که در مجلس چهاردهم مختصر از تربیت
مروءات عسکری در رس گفته شود بعد از آن امتحان
شوی این چند دفعه است که بتواخطار صلح که امتحان
خواه شد که عذر نداشته باشی در نزد من و من معذرت
باشم در دیوان بروی که جمله بتو گفته ام و هر علم و
حکمت بتو القا نموده و مفاتیح جمیع سعادت بتو دادم
لقد اعذر من انتم

سان الصدق

مجلس چهارم

وصف حکیم ارکان حرب

بعد از وراثت اتم ترین امور سلطنت و امارت انتخاب
 ارکان حرب است اول صفت ارکان حرب دیانت و اما
 و همت و خجست و شرف نفس است و پابندی بقوانین
 شرع و ملت پادشاه دوم تعالی بر کوب و پیان و
 حکمتی تن در کوی و سر در و کار قلیل الغضب و کثیر
 الفکر دوم از لغو و احیای و عیبت نریز یک بعلم و عمل و حکمت
 حرام بخشیدن هوشیار شرف کم سخن ننگه سبک طبع و کلام
 خطبه خوان حکمت کو حق شناس و وطن دوست حامل
 مشاق و قریب و دشمن مداح پاکار و شاعر غزل خوان
 دوست غزوات مردانه زنده دل و جز خوان از جاد
 روح زنده عاقبت اندیش و فادار در دین و عهود و
 مواعید فدوی پادشاه شفیق و فرزندان وطن مدح
 اشرف مناصب و وفاداری در آن دیندار و جهاد
 افضل العبادات شمار این اوصاف را پادشاه سلیم القلب
 و وزیر موزون الحاکم در چند امتحان قوی و فعلی در
 ایام قلیل میتواند تجربه کند که بدست او مردان شمشیر
 برنده و کوه گردان بهار که بان دست ظلم دشمنان را بر
 و فرزند

و فرزندان وطن را پیراهن عزیز پوشاند خوشحال آن فرزندان
 که پندشان چنین شمشیر و کوه گردان چنین بودند سلف
 الصالحین که مدح شده بقوله تعالی فضل المجاهدین علی
 القاعدین اجر عظیمی علوم چند است لایم و لازم این صف
 اول جغرافیه مفصل عکاسی خصوص داخلی و حدود ملک
 که بدان نشاید ابداد دوم هندسه علمی و نظری سم هیئت
 شرعی سیر کوکب و ثوابت و حساب مری و ساعات و
 اشهر و فصول چهارم قواعد حرب همایکن و مخارجات
 حروب و تجارب قلمی و زمان و اطلاع بانواع هجوم و خشیان
 و جلدی در زمان راه زن پنجم علم بقوانین شرعی و سیاسی
 داخلی بلکه خارجی پس باین اوصاف موصوفی امر را و شمشیر
 انتخاب نموده جمله را بلباس مخصوص از منوجات داخلی پس
 کرده در اطاق پاک حاضر شوند و پادشاه در سر بر و موی
 و مهر در عین و یار عزت خود قرار گرفته پادشاه باین سخن
 خطاب کند مجرب اول شجاعت و همت مرد غلبه بر شهوت
 و هراس و وفاداری در دین و طاعت پروردگار و اصل
 مروت شجاعت بر ضعفاء فرزندان وطن است از روی
 عدل و احسان و حقیقت قوت قوت قلب بالیاست عقل
 بنوع عقل دانسته شود نهشت نریز پانزدهم شیرین عزت و
 پس عقل است که گوید علم به از جهل است حکمت به از

ثروت مراست به از دروغ و سرکسار به از خیانتکار ضایع
 مخرج به از مضاعف شیطان و طاعت پدر مهربان به از دشمن
 جان ستان حیات ابدی به از خوف یک روزی در شرف مرگ
 مردن به از در عمارت زندگی شرف و روح بروی به از تن و
 شکم بروی تن بنیر دادن به از پیرهن عاری پوشیدن جا
 دادن بدوست به از به لغت دوست گرفتن شکر
 نوبت به از ظلمت عدل به از ظلم پس شمار اعاقل عالم حکم
 شجاع بلند همت وفادار دیندار و حق شناس وطن دوست
 در آستانه انتخاب نموده و خلعت افتخار پوشانید و شمشیر
 عزیمت شما بسته و عصا قدرت بدست شادان که در تان
 خانه من شوید و حصار ملک من و حامی وطن و آباد وطن
 و مری برادران وطنی چنان باشید بر لشکران که پدر بر
 فرزندان شمارا نشناسند مگر پدر دانا مهربان که زور
 درستان به بالادستان افتد کنند همچنانکه شماها بمن افتد
 نموده اید و من بساف صالحین امروز شمارا از دست
 کاری فرزندان محنت یاک پوشانیده در اطاق بیابان
 حاضر کرده که پیش روی پروردگار خود عهد کنند
 که این لباس فخری ام خواهند پوشید همچنانکه پدر
 شما یار شاه پوشیده و برادران شما و نه را پوشیده اند
 و علماء طیبان امواج شما پوشیده اند پس هر کس

بوظایف بقدر سه خود عمل کرد سعادت دنیا و آخرت خواهد
 یافت امروز که شما توانمخ ساقی خوانده و فادای امر محبت
 و دون همت عهد شکنان را نفرین میکنید کذاک خبر امری
 انباء وطن شما بلکه اهل روی زمین هر زمان اعمال شماها را
 در توأم بخونده یا لغت و یا محبت خواهند خواند یک
 مشت توأم و توأم میان مغرب و مشرق پیر کرده اند از
 خبر هر کس از شماها قلم برداشته عهد خود را بنویسد که
 چه خواهد کرد و این برای خودی چه آثار تاملی خواهد گذاشت
 و نوشته خود را بلند خواند که زمین و آسمان و آنچه در
 میان است با قوام شماها شاهد باشند پس در آن
 و امر و یک یک بخط خود عهد خود را با تامل و حکمت امیر
 بنویسد چیزی ننویسد مگر عز مشایخ باشد که کل
 خواهد کرد بعد هر که نامه خود را مافضاخت خوانده
 بروی قرآن گذاشته بدست پادشاه تسلیم کند و دست
 پوشیده برای پادشاه و رعیت خطبه واری عاقل و حص
 شوند و جمع این حرکات و تلفظ را بحورمان ماهر دفتر
 کنند و امر هر کس عتاب خود در نقطه معین
 شوند و پادشاه و وزیران و عظام و سرخواران از خیال
 امراء خنجر دار باشند شب و روز ساعت و دقیقه
 و خفیه و آشکارا تا که صدق و امانت و حمیت

و بظانیت و شرف و شجاعت در وجود افراد ازها طبیعت
 شود و صفت حمیده ملکه ایشان ای فرزند این جمله را
 مفصل بخوان این مقامی را که نور علم و روغن حکمت است
 کن که بلکه درهای خزاین سعادت بروی اینا و وطن باز شود
 که محروم غایت از اسایش عزیزی بنوی و سرور و سرمد
 اخروی مجلس بازدهم برای تو حکایت جدید حکایت
 که چشم حکما و رهرو حایان روشن شوند بنور الله تعالی
 امتحان کنوی ان شاء الله قرا تلمیذ هوشیار خواهد یافت
 منتهای افکار
 انجمن

لسان مجلس پانزدهم
حکایت حیرت انگیز

جوانی از عیسویان قبل از بلوغ بتشویش تملیث افتاده
با همسایگان بگفتگو در آمد تارفته رفته بر او مهربان شد که توبه
محمد صلی الله علیه و آله اخلاص و عاقبتش حیات و سعادت
او حکم و ارکان دین طریق مستقیم است از روی بصیرت
مسلمان شده و به آن سعادت غلغله میگردید و سرور و به
داخله اسلام را سیر کرده خیر الامور و سطرها را دانسته
در آن ثابت قدم ماند بعد از آن دید سیاست حالیه اسلام
اسلام منحل و امور ملکشان مختل شاه عرب قانون میگردید
و در مدبیره عمل میشود باقی سر به کم شاه عجم قانون
در صدد عمل میکند باقی منتشر در دست افراد رعیت این احوال
حیرت انگیز را مشاهده نموده از روی اشتیاق رساله نوشته
بعنوان تذکار بسیاری از اسرار سیاست را ذکر نموده
ونکات حکمت را بیان کرده طرق سعادت را نشان داده
روی کمون را باز کرده هوشیاران را بشارت و افکار را بخیار را
به کوشش اختیار رسانید و داروغه ها را بیدار و خوابگاه در آن
نشان داد و بمشیلان اردوگاه دشمن را وصف نمود و نامه های
حصار را نقشه کشیده اشکارا کرد و راه سد و تلم و دفع خشم را
نموده صلاح و فلاح را بآب بآب بزبان ساده میان کرده خواست

آن نامه را بدست شاه دهر شاه در غرب بود ناچار چهار نسخه
نموده یکی را به فرزندار چندش داد و دیگری را به امینش سوم
به برادرش بخشوده با کمال امید که انعام طالع نموده از غفلت
هوشیار خواهد شد فرزندان چشم پدر را روشن خواهد کرد
و امین نصیحت مشفق را به برادرش روز ظهور پدر را غم نموده
تمام امور کشوری و لشکری منظم خواهند نمود و رساله را به آب
حیات حکمت به لوح قلب خواهند نوشت و قلم نویسند را
برز خواهند گرفت و خلعت افتخاریه دو شش خواهند
مدفقتظار کشید تا پدر از سفر آمد سالها گذشت از آن
اثار اثری هویدا نکردید تا آنکه افق شرق غروب کرد گویا
رساله در کنجی افتاده پسر در شد امین خواب برادر
کرفتار آمد صاحب نامه انگشت حیرت بدندان حیرت
کزیده خیال کرد اگر نسبی دیگر به یکی از هم و در هم مثل اول
خواهد شد و دست رس هم با اعلام جمله افراد جمعه و بزرگان
نداشت از بیم آنکه کراک اجل سرش زود برسد و به زیر خاک
نسخه اعمالش مدفون شود برای اصلاح ابتداء وطن فکری
انگیز پیدا کرد رفت بر سر کوه بلند در وسط شهر که مشرف بود
بر اشرار و اختیار دوست و دشمن عالم جاهل دور و نزدیک
شیراز رساله خود را گسیست روزیکه باد بروی و ستان
مغریب

میوزید از اجزای رساله زارها کرد و خوشوقت که با خدا
 در آن حال باد مخالف چهار صوبه شد شمال و جنوب شرق و غرب
 اجزاء از هم متفرق شد به عالم پاشید غالب افتاد به جاهای
 بی محل و یا محل بیکیس یادست دوست و دشمن و اردوی
 خصم و ارباب دوست و مغازه در آن و بیابان داروغه گان
 و نام جاسوسان و کفرندان و بستر امیران و محراب
 غایبان انوقت آب یا مسیحیسم جلای افتاده مضطرب شد
 که دشمنان از دوستان خبردار شدند و در آن از سر
 داروغه گان برادران که این اوراق متفرق از قار و غایب
 شمارند رندان راه سعادت شاید دشمنان یک دفعه
 هجوم کرده وطن را غارت نموده اطفال را غریبان و غایب
 بناچار در سر کوه مناره بلند بود از خوف جان و سوز
 دل کفن ملک پوشید بهمان مناره رفته به لسان صدق
 فریاد زده ای برادران خفته بیدار شوید و ای دوستان ^{شمار}
 و ای داروغه گان سلاح پوشید به دفع دشمنان که پوشید
 فرزندان در بر شده اند یا گرفتار جمل و نفاق انهارا جمع
 و اصلاح کنای فرزندان بر آکنده جمع شوید و طاعت پدر را فری
 شمارید عاقبت شده فرمان بریدای غلامان در را محکم به بیدید
 و صبح

و شب بیدار روز و هوشیار باشید من ناصح امین و برادر
صادق شما میباشم در هر مناره بنور حکمت ان نوا یلبس راعیان
می بینم شما در ان کودی از پشت کوه خندانید اگر خبر دارید بر
و مستعد شده اگر خبر نداشتید من شما را خبر دادم و تحت
تمام کردم از این زیاده طاقت ندارم و اگر دارم از ان چه خبر
حال برداشته کوه چند نفر دیدند در مناره یک بچانه بسوزان
فریاد میزدند و ادقالت می نمودند قوما الله مهلكکم
عذابا شديدا جواب گفتند قالوا معذرة الی ربکم لعلمکم
ای فرزندان بچانه امروز کرمی و سرخی در زانوار امجد شده
در هر ان مناره شب و روز ندانید که لا بد از خدا و امانیوس
نخواهد کرد برادران خفته بیدار شده اموال و اولاد و وطن
خود را از دربان حفظ خواهند کرد ممکن است کسانی که
هم بیدار شده با آنان همدست شوند از نهیهای هوی فریاد
خفته گان بلکه مردگان زنده شده زنده گان خواهند کرد و اگر
یکی از این مقاصد حاصل نشد باز عاقبت بخیر خواهد شد
چون ندای انرا در ان بلندی اهل عالم میشنوند و شخص
به چشم دیده تمجید خواهند نمود شمن دانایان شد و فرزندان
وطن بعد از قرنهای انقراض من و اوراق را دیده بر صاحب نامه
رحمت خواهند خواند و بر خفته گان شقی لعنت ان وقت فریق
فریاد

فریاد و فریق فریاد السعیر هو الخسائر الجبین معلوم خواهد شد
پس ای فرزندان قصه را فسانه شمار و هوشیار باشی که نصرت
مظلومان گرفتار نشوی مستعد باش تا هفته دیگر روز
امتحان ثانی است چون حکم کار عبث نکنند اگر در سراسر است
نسب جیده باشی دیگر به تودرس نخورم گفت ای انسان
ما سعی من نتایج افکار جدید
اصان الصدق مجلس ازدم
سوال در مجلس ششم گفته شد باید شاه باید بزی تصحاه
و حکماء مزین باشند من حیث صورت و لباس و مآكل و مشرب
و حرکت و سکون هئیت و صورت چه دخل دارد بافعال عقاید
باطنی را چه نسبت به سیاست ملکی و اقامه حد و شرع
جواب مقصود از صورت ریش و شمار است چه ریش
و ریشائی افعال عادی هر ملت بسته به قوانین ملکی و مسائل
مذهبی و جمهری آنانست مثلاً در ملت هند و مذهب بودایی
ریش و تراشیدن شمارب نیکوست و در یهود به قانون
قیح و کناه شرح علل این حسن و قبح رساله مفصل لازم دارد
اما در ملل نصاری ریش و شمارب و زلف و امثال ان داخل قانون
شرعی نیست و بسته بمیل شخص است از ان جهت یکی همه را
مستراشد و یکی شمارب بالا میبندد و غیره جمله در این افعال اختارند
شد

مثل لباس سفید یا زرد یا سرخ و سیاه پوشیدن ما است
 لکن خود را بشو و شاور و غسل و اهل قانون شرع و عدم مراعات
 آن حدود نقصان بر ظواهر اعمال جاریست حکماء و وکلاء ملوک
 غریب چشمشان که به امر اسلام می افتد اول امتحان میکنند
 نظر به صورت و ریش و سبیل آن نموده استنباط مینمایند
 که در عقاید بنیته مست است یا ثابت قدم حرارت ملی
 دین را باقیست یا نه چون علماء و حکماء غریب از قوانین شرع
 خبر ندارند همین امر اسلام را دیدند پادشاه قدری از قانون شرع
 او را خائوس چون و ملت دانسته عزیشان قوی میشود که رقیب ضعیف
 العقید میتواند او را گول نز از این است که امر او و وکلاء ملوک
 در جمیع معاهدات و تحدد حدود با اهل غریب مغلوب و مغبون
 شده اند یعنی آنها را گول زده اند پس چنانکه تاج و کلاه در پیش پادشاه
 هیبت و علامت جلالت اوست همچنان ریش در صورت مسلم
 هیبت و عظمت و حرارت اسلامیت او را ظاهر میدهد امر و بیجا
 سال است که در امر اسلام این سیرت مرتفع شده با میزان
 حق در صدد برسی هم قتل کرده اند این کلمات را گوش فرمایید
 شما را در حکماء غریب درخواهند شمرد و الحاکم هو الله تعالی
 این اجمال را در سیرت حکام و سفرا بیان خواهد شد اما لباس
 هر ملت دو نوع است یکی لباس راحت و امنیت دیگر
 لباس سفر و جهاد و مشقت اگر چه اهل لباس راحت

پوشند

پوشند عیب و نقصی او است و اگر مدتی در سفر لباس سفر و جهاد
 پوشد کار نیست بی محل پادشاه یا امیر یا جمیع اجزایش از قبیل
 وزیر و وکلاء و خدام و شمشیر آن عسکر بلکه جمیع وظائف
 خواران مجاهد و مستعد سقز بلکه دائم السفر هرگاه بوظایف
 مقدسه خود کما هو حق عمل کنند در هر سرزمین بمیرند
 از شهید محسوبند از این جهت در نظر حکماء غریب افضل
 اصناف انسان ارباب حکمت و افضل از ایشان ارکان حرب
 آنان رو کوبند رعیت و ملت آنان جمله عسکر هم لباس
 سفر پوشند تعلیم یافته و اسلحه خود را در خزینه پادشاه
 محضف گذاشته و سیم تاراف بکوشش بسته مشغول تجارتند
 صناعتمند در هر ساعت بهر نقطه اراده شود در آن جا
 حاضر میشوند باقی دول که حریک بمراستب خود بایشان تاسی
 بسته اند چنانکه هر کس رو چشم بینا را در مشاهده میکند پس
 امر آن و حکام اسلام با جمیع اجزای ایشان که لباس کوتاه پوشیده
 و آستین بسته و شلوار شک پا کرده و چکم پوشیده و کلاه سفر

بر سر گذارده جمله حسن و کمال است اگر مقرون بعمل باشد از روی حکمت
و حکمت نه مثل یا لایچی بهر لون و کذاک حرکات و سکانات منزه از
قوم مطمح نظر حکما است مثلاً در غزلک اگر یک امیر یا سفیر غریبی
نویسند آب زمزم هر که کردن نقصان و غفلت و مانع قصور می نمایند
ولی باوز یک عبادت کردن و آب حاج فرزدن برای او شرف و بزرگی
و حکمی قلب است و اما از برای یکی ز اراء اسلام طوان و آب زمزم
خوردن آنرا جلالت و عظمت و حکمی در نهود دین است لکن شراب خوردن
و هرا کشیدن و رقص نمودن و غفلت و طیش و کم مغزی و سستی بر پای
نبوی به قانون علی است پس عیاران این زمان کسی که آن پاینده
کنند خام مغز و وحشی و در ضرورت مدینت یافته باز بان شیرین
یا بالوان سفید و زرد و سیاه و سرخ و یا با تیر زهر آلود شکار کرده
در قفس و ل عبودیت گذاشته مالک رقابتان میشوند سؤل
گفته شد که پادشاه یا امیر باید در کمال رقت پای بند بقانون شرع
ملت خود و احکام سیاسی آن ملک باشد حکمت آن چیست
جواب چون پادشاه رئیس آن جمهور است حرکات

وسکانات

وسکانات و سیرت او مرغیب و مطلوب عامه می باشد اگر پای بند
بقانون شرع آن ملت باشد آن سیرت حسنه زود با فراد
رقت تا نیک کرده عامل بقوانین شرع و مطیع با حکام سیاسی ملت
شوند و هر خیر الخیر الناس علی ادین ملوکهم اگر این طرز نباشد کار
برعکس شود مثلاً اگر یک کس ره فرزند باشد یا ده غلام یا ده
خدم و ده زن و ده دختر و کنیز صاحب خانه اگر شراب خورد بهر از
چند سال جمیع اهل آن خانه شراب خوار شوند حتی کار بجای
برسد که برادر خیانت بخواند و خواهر خیانت به پسر برادر نکند
با عروس هم آغوش خانم با غلام که کار بانرازه شلوغ شود که هیچ
نهی و امر بر آن ها اثر نکند مگر آنکه صاحب خانه بهوش آمد از غفلت
شود و توبه حقیقی کرده اسباب طرب را شکسته غلامان خائبر از خانه
رانده خدم را حد زده هر کس را در جای خود قرار داده بکاری
گماشته خود ناظر بانها و دقیق از افعال آنان غفلت نورزیده
از اعمال سابق نادم با قلب صحیح و چشم گریان و ساعت اظهار
تا سفاک کرده بعمل صالح مشغول باشد شاید کار او اصلاح و ناس

او محقق بماند حکام گفت احسنست روح درس همانا دانستی نیست
 حدیث خواهد رفت سؤال درس هشتم گفته شد که بیت العهد
 ساخته رفت داخل پدیده برای چه جواب در مجلس هفتم
 این نقطه دقیق را بیان خواهد شد روی این کثر را خواهم کشو
 و ما نوظیف الا بالله من یتاج افکار الجدید

لسان الصدق مجلس هفتم استماع

مروزی دهم حکیم

سؤال حکیم بیت العهد و اطاعت پاك بان ترتیب برای چه جواب
 اولاً نظم و ترتیب تازه در انتظار وقتی در قلوب کی تأثیری دارد
 دهم این قواعد عهد از سیاست حکمان بنوی و سیرت سلف صا
 لحین است معرینه بیعت چون امر و زعام منقلب شده و احوال
 سلف فراموش شده و در انتظار بعضی قاصدین اسلام استجبه
 شده است لاجل ذلك این ترتیب با صورت شرعی بسیار
 مطلوب و مجرب واقع خواهد شد و کسی را با رفت و ترتیب
 مخصوص در آن جا دعوت شده و عهد گرفته شده و از آن و عهد

نام

نامه گرفته و بر آن خطبه خوانده شده است با مضامین حکمت
 آمیز و مثل که بر آن قسم خرده است این احوال مشهور شده
 و طرح انتظار بهبود شده با مراقبت وزراء و حکام ملت این
 احوال حجاب متین خواهد شد از ارتکاب اعمال ملت و دولت
 و هر کس عهد را موس خود را حفظ خواهد کرد که در عهد کشی ^{سؤال}
 نشود و انکشت نمای دوست و دشمن و اقران نشود و در نکات
 بیکاری و بیوفای بدینای هلاک نشود و هر المطلوب ^{مجلس} مصلح جمیع
 سؤال برای دو کس یا دو کس در این مجالس خطبه
 خواندن چه فایده دارد جواب اولاً این صفت و سیرت انبیاء
 دهم تالیف قلوب و عشیان را انبیاء و اصفیاء با خطبها و
 موعظه الحکمة الحسنة نموده اند ستم کلمات خطابیات تأثیرات
 عجیب دارد در قلوب جمیع اظهار ترغیب و ترهیب صادقانه
 است از غیبایای قلب که لوازم سیاست است بسم این حکمت
 تمام احوال و حکماء و فزونی خوب بنجیده اند که در غالب مجالس ^{مجلس}
 در امور مهم خطبه بخوانند و بخوانند الا پادشاه یا وزیر یا

یا سفسر یا فیلسوف حکیم منبی بر اغراض و مقاصد و مطالب آئینه
و ماضیه که نطق دادند و مقال خواندن آن ها مشهود عالم است
هانا خطبه را مقاله نامیده اند ششم خطبه خواندن با تمهیدات
مقدمه نهذیب اخلاق و صفای عقل و وسعت افکار و صیقل
چهره حکمت است و این صفت و سیرت حسن از امر آراء اسلام
منسوخ شده است که شیراز اتفاقان کسسه و نفاق روح
یافته متفرق شده اند و سیرت خبیثه مهلك در طبایع امر آراء
اسلام تب لازم شده است شعر خواندن و شعر نویسی و عاشق
و معشوق و مرید و مرادی که جمله غرور و غفلت و ظلمت است خواجه
از نور حکمت من بعضی امر آراء و شاه بندرهای ملوک شرق و
خارج و داخل دیدام عوض آنکه در شب و روز قوانین و اخلاص خواجه
را خوانند و نکلت احکام را دانسته ضبط کنند که حقوق ملت و دولت
را حفظ کنند جهد و چهارش خواندن مثنوی بود و حفظ اشعار
مربطان طریق هلاک و به کفایت شعر خواندن مباحات میکنند
و حال آنکه از حقوق ملل و دول به خبر و غافل از زلف

خود

خود این را هیچ عاقل نتواند و کذبت غالب جوانی امر آراء
و پادشاهان اسلام و الله ^{ما} ^{اول} و ^{یالهام} غفلت
و ظلم ما اعظم رزیتها پس ای پدر هر وقت پادشاهان سیرت
سریه را ترک کرده و سیرت حسنه صالحین عمل کرده آن
سیرت زود جمیع و کلاء دولت سرایت کند و کار عبود
اصلاح بشود انشاء الله سوال بادست خط غرور و عبود
عهد نام گرفتن چه حاجت جواب چون کسی که در
میان هیئت چیزی بنویسد بدیهی و باید بلند بخواند
و بالا قرآن مجید که آئینه به پادشاه بدهد در آن بنویسند
کلمات منافقانه بنویسد چون پای آن کلمات برنده باشد
قلم بند میشود لابد است نوشتن خط اعظم پیش پسر امر آراء
و ملزم میشود که دایم صورت آن مکتوب در پیش روی خود
مستور محفوظ نگه دارد و عهد و انسان در نوع است یکی عهد
قانون شرعی ملت است که منکسش و تجاوز کردن از آن

ستوجب سیاست شرعی است که پادشاه اگر سیاست کند معلوم نیست
 در نزد خالق و مخلوق بلکه ماجر است عهد و پیمان حفظ شرف و
 جبران و منزلت و احکام برپاست و حقوق قومی و بشیون ملی
 و دولتی است شکستن آن عهد و خیانت در شرف ملت
 و دولت مکافات سیاسی حق پادشاه است پس کسی است
 خط خود عهد داده است اگر خلاف آن عهد کند بعد از
 تحقیق دقیق اگر آشکار شود پادشاه ^{بکافان خود} معلوم نمیشود که پادشاه
 خلاف قانون شرع و ریاضت عدالت حکم کرده است در این
 حفظ ناموس سلطنت است سؤال پادشاه و وزیر او و کار
 رخت مخصوص از منوجات رعیت پیوستند برای چه چیز
 گفته شد که هر صفت و سیرت که در رؤساء و امراء صفت
 نایبه و مطلوبه مرغوب باشد آن سیرت زود سرایت کند
 به جمیع افراد رعیت زشت باشد باریها حق بیک در
 به بعضی علماء روحانی ایضا پس اگر آن سیرت حسنه
 باشد بر جمیع رعیت سرایت کند در ایام قلابل
 که ختم

که ختم پادشاه بان رعیت روشن شود این یک میزان صفت
 میزان دین جمیع هیاهوی بنی آدم برای سه چیز است منزل
 و ماکل و طبس من لوازم این حوالج سبکانه است
 اما مسکن خدا زمین بر هر حیوان و انسان پهن کرده است
 و باقی زشت زیبا آن مکان بسته به تدابیر حکماة انسان و انسا
 در هر زمین که زاد ولد شود برای آن مسکن است و وطن
 منسوب بان جمهور است پس برای مسکن زمین ملا و تقو
 این قدر صرف نمیشود لوازم دین حیات اکل است آنم انقدر
 مضر به وطن نیست چوف جو و گندم و کونشت و روغن و فوکه
 حاصلات هر زمین طبیعی است هر زمین که آب و خاک دارد
 مسکن است زراعت میشود زیاد و نقصان آن حاصلات
 بسته به علم و تدبیر زراعی است و اما لباس اصل فایده
 هم در هر زمین موجود است که پشم و پنبه و ابریشم باشند و
 پرد عاقل و جاهل ثروت مملکت را به این جنس ملوک
 مزورق نمی میکنند اگر ابناء و وطن پشم و پنبه و ابریشم خود را

منشورات لازم بپایند و بپوشند ابد از ثروت آن ملک
چیزی کاسته نشود ای پدر مهربان او رخصته شدیم در
مجلس ^{الحکومت} توضیح این مقدمه میشود در روز روشن
والله المستعان من نتایج افکار الجدید

لسان الصدق مجلس مجسم روز سیم امتحان حکیم

سؤال تفصیل لوازم زندگانی چیست که باید بیان کنی جواب
مکن و ماکل و پوشیدنی پادشاه هوشیار رنده دل ملو
از نور حکمت در خانه ملک خود جمله این لوازم را موجود دیده بان
قناعت کند که یک پاره بخاج پول نراده باشد و هیچ از رفاه
بر وی نفوذ شده در خزینة فضل جمع شود برای روز محشی
یا راحتی یا جهاد در دفع دشمن سؤال پادشاه و ملوک
که لوازم زینت سلطنت لازم دارد مثل لباس و فرش و ظروف
و زیور و آسایش در ملک نباشد چه کند جواب هر متاعی که بقدر
و مطلوب و مطلوب ملک باشد آن زینت قوم میشود حتی
اگر

اگر ملوک یک پیر مرغ یا ناله آهنگان تراشیده در تاج خود نصب
کند جمله رعیت طالب آن باشند پس پادشاه از برای
رواج امتعه داخله و مصنوعات رعیت را در ادا امر
خود استعمال کند که جمیع افراد رعیت با کمال غر استعما
خواهند کرد و این کمال در آیت و بزرگی و وسعت افکار
پادشاه است از آن در روس و فرانس و المان بازار
مخصوص ساخته و اعلان کرده که هر سال از مصنوعات
تازه در آن بازار بیایند و پادشاه و رؤساء و جمعی
و مشرفاء وقت در آن بازار جمع شده با کمال رغبت
خریداری میکنند و در آن مباحث میکنند تا که جمله ملک
رنده و آباد شده است و محصولات معاونت لازم است
معاونت میکنند و بعضی را قیام میدهند و کوبیاینها
ترتیب داده معاونت به بر و تقوی میشوند و پادشاه شام
و عدوان از آن ها دور میکند که بان درجه رسیدند اند

که اولین بر آن فرسیده اند و این برای هر امر و پادشاه
 میسر است و قیصر روس تدبیر کرده است که احدی از
 ملوک اولین و آخرین نگذرد است بر امتعه خواجه صدر
 هفتاد و شش گز داشته و بعضی اجناس منع کرده است
 که مصنوعات رعیت فروش شود و صناعات و زراعت
 اصلاح شود و طرق حمل نقل امن و سهل کرده است
 که مصنوعات داخل به عالم نشر شده نفوذ عالم بملک خود
 جمع بشود و بآن نفوذ میشود لشکر آراست غالب غلبه
 جلال ملوک غریب برای وسعت تجارت است که پیش
 فیم اردوی استعلا است زیاده از این شرح لازم نیست
 چون این نامه را ما برای انسان زند می نویسیم نه برای حیوان
 صامت و سنگ جامد در این باب مثل بیانم که هر کس
 در ملک کند حتی اعمی و اقم حکایت و برادر برده است
 حکیم موافق هر یکی ده پسر زن دارد داشته اند و ده کین
 و ده غلام و چهار صد جیب زمین و باغ و جنگل داشته اند

و در هزار کوسفند و مویشی یکی از آن در برادر حکام بود
 برجی و یکی عالم و معلم که جمیع علم و ادب بیاخت
 و زندهای و برادر یکی کد با فو که اداره حرم داخله بآن
 بود و یکی معلم که بیخیزان و عروسان و کنیزان علم و ادب
 می آموخت حکام و پسر با غلام شبان قرار داده و در
 غلام باغبان و چهار با غلام زراعت و یکی با غلام آهنکار و در
 با غلام بنا و یکی با غلام نجار و یکی با غلام ظروف ساز
 و یکی با غلام طبیب و عطار و یکی با غلام علاف و بقال
 و یکی با غلام تاجر سودکار و یکی با غلام حرسه و پاسبان مسلح
 پندی سواری و یکی برجی ناظر نقش مهندسی معمار
 اما کد با نری خانه از عروسها و نفر بار و کین ملایم قرار داده
 و در و با کین ناظم عجات و در و با کین معاون شبان و معاون
 باغبان و در و معاون زراعت و یکی را با کین غسال و در و
 با کین غیاث و چهار نصاب و در و فتاه و یکی نظاره
 جهان در تخت نظارت حکام پسر فرزندان با کمال افت

و عفت مشغول کار بوده اند مدت سالها و خدا را میسر
از آسمان میفرستاد و زمین برکتش ظاهر میساخت ای پدر
اگر این خانواده صد سال کار کنند چه اندازه ثروت آنها
شود حکم گفت اگر یک خانواده در این ترتیب مدت کار
کنند زیادی آن حاصلات آن جمهور خزان و گنج پر کند
چون از جمیع محاصل آن چیزی خارج نرفته است الا قلیل
برای بعض ضروریات مثل آهن او چیزی دیگر که اسباب
دفاع آلات صنایع ساخته میشود از آن ذات نفوس احرار
جمله کارکن و کسب ثروت کرده اند و شاید و رجالا بعضی در صد
هشتاد ساله فضل دارند آنها بلکه زیاده از آن عدد چو بی
عار و بی کار ندانند در میان خودشان آن است یکی عرب از من
سوال کرد که فقر و پریشانی اهل شرق از چیست گفت من گفته
الاکول و قلته النشغل کویا آنکه سوال کرد معنی این حکمت
دقیق را ندانسته رفت ای فرزند هوشمند توجه تفسیر
کن



کن آن کلمه را جواب ای پدر مثل همان است که عرض شد که
آن میزان حق است مصرف انسان خردمند و پوشتی است
یک کس کار کند در صنایع و بازرگانی و تجارت و هر چه خود
بکند بلکه دیگر میتواند بر او بی کفایت کند و زیاده فضل کند
بعد از چند سال صاحب ثروت شود لکن اگر یک ساعت
کار کند و بیت ساعت بخورد چون خواهد شد و یا یک
نفر کارکن جاهل یا غافل چهل نفر خورنده نیز ندان چون
فقر و پریشانی نشوند مثلا ملل شرق نفوس آن صد
ذخیره کن مرد زن صغار و کبار از صد ده حکامند از پاد
گفته تا بسبب از جمله حاضر خوانند و در صد چهار علماء و طبیب
امام جماعت و واعظ و در صد چهار سادات و شرفاء و بزرگان
و ضعیف قرار و در صد چهار شاهزاده بیک زاده خان زاده
و در صد چهار درویش قلندر مسکین و هر چه در میان
بیچاره کرک و ندان در صد چهار کور و تنبل و بی کار
بیچاره شی در صد یک ترقال در صد یک شاعر در صد یک

عاشق و معشوق در صد يك ستار فتاح فال در صد يك شفا
 در صد دو دلال اعتدال خارج در صد يك صراف و دزد
 و راه زن در صد يك مریض در صد ده اطفال صغار در
 صد بیت لساء عطايل مثل خواتین و غیره در صد يك سفر
 و در صد يك پیر و مجنون در صد يك مشغول عزایا شادی
 در صد يك مشغول بدعادی علم مضاد سه بی کار شده که
 جلد خوراک و پوشاک را حق لازم دارند و خودشان بیکارند
 زجر در زمین کاشته اند و نه جوارب بافته اند کارکن مانند در صد
 بیت هفت ای پدر مهربان تو ساقی تو بر این حقیر از تخمین
 و تقبیل میکنی از چه روست حکیم گفت ای فرزندان این قسم تو نفس
 از سرم بردار در فکر میریت انداخت که چه کوفته تا حال زن و کی
 کرده اند اهل شرف و من شهادت میدهم که خدا بتو نور و حکمت عطا
 کرده است بگو آن باقی بیت هفت چنی کار میکنی در تمام سال
 جواب اوقات کار کارکننده ها باین قرار است که با عدم ناظر حکم
 و مشورت عالم در سال سه ماه تعطیل کردی و سرری و باران
 و طوفان

و طوفان دارند لا محاله و یک ماه تعطیل خوردن و آشامیدن که روز
 يك ساعت باشد پس صد و شصت ساعت روز درازنه
 ساعت یکماه میشود و یکماه طاعت پرور و کار روزی يك ساعت
 و يك ماه اعیاد و روزهای شریف و يك ماه محاسن مایه
 جاهل خود غرض يك ماه روز يك ساعت مشغول دعا
 و تطهیر و غیره نمایند الا ثلث سال مشغول کار که میشود ثلث
 بیت هفت نفر نفیر بد عالم کارکنند و صد نفر بخورد و بپوشد
 چون پریشان نشود و حال آنکه کار آن نه نفر هم بجای خود مصرف
 نشود از عسرت ظروف و غفلت حکام که در بعضی فقط شرف وقت
 باران باطل باشد و حاصل خوب شود از در محل نقل تلف
 شود حاصلات در بعضی نقاط کران بقیمت خون انسان
 این است تفسیر فقر و پریشانی شرف من ثلث الشغل و کثرت
 الا کول خلاف اهل غیب در صد ده مقام اندوهمند
 وقت فطور زمین را با معادن و حاصل تقوی کرده بر غایت
 پیاورند عوض کار خودشان که در صد بیت بد کار

اطفال و محلم و معتمدین و مدبردارند باقی در صدد حیات
کارکن سال نه ماه بلکه زیاده چون عوض اوقات اکل و شراب
و عیادت و دخانیات جمله اصناف غالیات شبها کار میکنند
و سران و امان چنانکه دیده میشود عیان و در دست کارستانه
و محاصل مزارعشان از سهلی و طرف حکمانه ملت کاه از آن
تلف شده به قیمت اعتدال بمصرف فروش میشود و به نفع
اگر حکماء بعالم نشر شده نقد میشود نه از قوت در قطع از
ملکشان انسان هلاک میشود نه در قطع و مگر حاصل تلف آن
است که ثروتشان بترتیب رسیده است و ابناء و خلفشان مستحق
و سرور رنده کی میکنند و نیست حیات دنیا بر آنها صادق است
است از این مثال پند کرد گویا دامن توفیق خواهند گشت
و ما توفیق الا بالله امروز آزاد کن ای معلم صالح تا فردا
مجلس نوزدهم امتحان حاضر شوم حکیم گفت بابرک الله
ضیک شکر خدا که در تمام عمر خود دیدم بایک تلمیذ هوشیار
زننه بنور حکمت و در تعلیم توانا آخر عمر خواهیم کوشید انشاء
الله

الله من نتایج افکار الجالبه

لسان القدی مجلس نوزدهم

روز چهارم امتحان حکیم

سؤال اسباب آسایش بنی آدم مدنی چیست جوابی گفت
و صنعت تکرار حکیم از این سؤال برای چیست آه آه از این
مسئله اگر بعد از انقاس اهل شرف زبان داشتیم شب در روز
فریاد میزدیم که ای برادران اهل شرف رنده کی شما بسته است
و صنعت است و زراعت و صنعت بعلم و بصیرت بلکه بیدار میشوند
و میدانشند که زندگی انسان با سرخ سفید زربینت که
نیست آیا میدانی ای فرزند که کونه نیست جوابی در سکوت
پادشاه است که در میان رعیت مبادله و معاوضه شود از روی
اعتدال که امور عهود نظم و قوا را کی که مردم از روی ملک میزان
سجی کنند و مرادای و ظایف خود ملوک قیام که ملوک رنوه سکوت
قرار داده اند چون اقر فلان است و از آن زیور و علی و زینت
ملوک رفوع میشود (و در امرای سلطنت محماده نوره از او را
اراد مصرف قرار داده اند که محاصل رعیت بآن مبارک شود

این نه از کرای آن فلز است بلکه اعتبار را متباین با و شاه
که مطلوب و مرغوب خلق شده است آیا امروز مملکت غریب
طلا و نقره بنیم و کتان و ابریشم بسند بکمر زده خرج میکنند مگر
که مرغوب تر از طلا و نقره است امروز بیک شرق در یک عمارت
صد هزار مثقال طلا خریده و یک غریب بهتر از آن عمارت
مثقال بنیم یا کتان صرف میکنند این بنامین فاحش اعتبار
سکه است و حکمت صناعت پس طلا و نقره سکه و بسند بیک
اسباب معین است مثل سکه و ترازو و زرع و کیل و وزن
و آلایزه کی و زینت انسان مدی در عالم از زراعت و صنایع
است پس لاغیر هر که نظر دقیق و بصیرت دیدار دارد
روشنی علم و حکمت این مسئله را محسوس مشاهده میکند اللهم
ارزف اغرائنا نور العلم و الحکمة انک رؤف بالعباد سؤال دیگر
اهل شرق مخصوص ایران در دفع پولیشانی چیست جواب عفت
دیانت رؤسای جمهور و ترویج علم هندسه و جغرافیه و استعمال
مصنوعات داخله زیست باشد یا زیبا و تنقیر از مصنوعات

خارج سؤال شرح این حکمت چیست جواب در مقابل علم
شده که هر چه مطلوب و مرغوب ملوک و شرقا و ملت باشد
آن زینت قوم میشود مثلاً امروز در ایران ظروف چینی
بلور و برنج و آهن و چوب از مصنوعات خارجه در اطراف
های منزلت و کوچک اهل ایران مقدار صد کمر و زینت موجود
به کار در رفاه زینت گذاشته اند مثل کا و طلا و نقره و این
شیء عید هد لاکن بسیار میشانند سالی در صد هشت
مصرف شکسته و ریخته و خراب شده آن اجناس زخرف
است و در مشکل آن جنسهای مرغی ظروف و اوانی در خانه
و طهران و قم دیده ام پاکیزه ساخته و شیشه لاله و مرکتی و قلیان
و بیاله و چراغ و غیره موجود در دکانها چیده به مشتری عاب
اهل صناعت محتاج بنام شبیه زلفک و پریشانی کپش
و تلش آب شده سؤال چهارم این شده است جواب آری
ملوک و شرقا و ملت این قدر طالب اجناس زخرف اجانب
شده اند که اگر کسی را بداند که از مصنوعات داخله بنفش

پوشیده و در اوقاتش گذاشته است و او را غیر شمرده و دفع الهی
 با خیل نامیده یا زریل مرد با غیرت این احوال را دیده ناچار
 برای حفظ ناموس و نام خود ثروت خود را ظروف و شیشه
 و پوشاک ملوک و نیک خریه خانه اش را زینت میداد و در سال
 مبلغی خرج سنگسره و کهنه شده و زهره کرده باید بشود لاجا
 و اگر یک دهقانی داخل خانه یک شهری شود انان خانه را در
 از خانه و منزل خود بخل میشود و قصد میکند که نصف پول بشود
 خود را از آن ظروف زخرف بخرد تا که اگر یک شهری داخل خانه
 شود از بخلت با خاک یکسان نشود ای پسر اگر امرا و ملوک
 و شرفا و ملوک در هیچ لوازم خود از مصنوعات داخله مثل صفا
 و قم و خراسان و طهران استعمال میکنند هرگز دهقانی بخل نمیشد
 و نه فخر و تش را بپا در نمیداد الا والله نه بپا دارد است بلکه
 بدست دشمنان و ستمان شمشیر داده است ضعیف الدین ظلم
 الحق منقلب بقلوب مرد دین دار با غیرت پشیمه که خودش
 بافته پیوشد و جو که خودش کاشته بخور و خجالت نکشد بازان آن
 که

که پلاس از دشمن گرفته و دشمن کند و انگشت علی باذل گرفته
 بلیسد چه میشود اگر امرا و رؤساء و شرفا و حکام و سر بار و شرف
 بیک و شال و قناری و خام و غیره از مصنوعات داخله پیوشند
 یا تلن میکنند که سفاه اجانب و تجارت و سایرین خارج لباس نرم
 خوش باف پوشیده بتو بختارت نظر خواهند کرد کلاه چنین است
 آن ها بختیم عمارت بختاوت و تعی کیسه آن نظر میکنند وقت
 ثروت تو در خانه تو موجود باشد و محتاج بختاوت و در هر
 بدشمن ندی بتو کس بختاوت نگاه نکند چون تو صاحب علم و حکمت
 و ثروتی در عالم انسان دو صنفند یکی انبیاء و اصغیان و انبیاء
 در نزد آن ها اعتبار انسان با ایمان و توحید و تقوی و صفت
 دیگر ملوک و سلاطین و تجار و کسبه است در نزد این صنف
 حکیم گفته است قیمت المار ما بیلع الدراجی سؤال مقصود از این
 کلام چیست جواب این کلام شرقی دارد و عربی وجه این کلام
 عربی آن است که چون در علم و حکمت ترقی کرده اند اهل تحصیل
 در هم و دنیا و ثروت را از عالم میدانند از آن رو حکم

لمحی و با طبیب نفوس یا در محل اشیا ماهر و در تصنیف
فلذات بصیر و شناختن معادن و طرح ریزی آلات و ادوات
و تدبیر در اختراع صنایع عجایب و غرایب نافع برین نوع
انسان را صاحب ثروت حقیقی دانند پس آن ها شده اند
مفاتیح کنوز الارض و غزاین و ثروت و زینت رفیع از آن رو
قیمت آن اشخاص در غرب و لودر کیسه ایشان در جم نباشد
بسیار بسیار گران است از آن جهت قیمت آن ها نتواند ادا
کند الا پادشاهان و پشیر با علم و خرا بطهای آنها را بخیر بخت
در هر میخیزند و مدعیان و قان و حکمت اهل شرقی بچهار پاره
بخیزند اگر بخیزند و قاتر پارینه آن ها را بیک پاره برای تعلیم زبان
و اصلاحات لغت است پس و البته وکیل علی ما اقول و اما باقی
افراد اهل غرب هر یک بیک مقدار از آن علم رسیده اند و جمیع
صاحب در جم و ثروت شده اند آن است که در عالم محرم و گران
وجودند مثلاً بیک لغز فکلی که فرانساوی زبان است در ایران و
شرق اقل ماه صدق آن قیمت دارد و بیک نفر شرقی فرانساوی آن
ماه ده تن یا پانزده تن قیمت دارد یا اگر سنم آرزوی جمالی

و کلاه

و کلاه درزی میکند خدا یا برادران وطن ما را چشم تبر عطا
فرما که این کلام را مبالغه و اغراق نشانند بنده آنکه در مقام میگویم
هر که بنده است انکار کند من چه چاره کنم و اما شرقی این کلام
خلاف اهل غرب است هر کس که نقد یا جنس یا ملک دارد بقیمت
آن بصاحبش نظر کنند بلکه میشود حکم دقیق نفوذ شخص را
بر روی اعتبارش بشمارد صاحب صد لیره را صد لیره اعتبار خوار
کنند صاحب هزار لیره را مقدار هزار لیره لباس و سفره و اسباب
البت مثل ذلك صاحب آن ثروت شفی باشد یا سعید جاهل
باشد یا عالم صغیر باشد یا کبیر زن باشد یا مرد سخن هر که را
بمبلغ در اهشی و شی کرارند در امر وادی یا هم گوش دهند
و صواب شمارند و لودر چاه بیفتند و بشنایند که ضار میشوند اینک
بجواب ایشان خطور کنند که این از شوی رای جا هلا بود یا غافل
و یا مغرور و اگر فقیری بفضاعت و یا در کسوت کسب و فلاحت
حکمت لقمان را بیاید به بازار امر آه و مشرقا و شرق او را بخ حله
شمارند یا شعله آتش در قلب لاسد کسی نزدیک آن نرود

الاصحاب صفت و حرارت کبد یا صاحب طهارت زاده و کون در
 آن آتش ای پدر حکیم زباغ سوخت از سوزش سخن باقی
 امتحان را بکنوار از برای روزی دیگر تنها دلم تنگ شد چون هم
 در پس ندانم جواب حکیم ای فرزند هر سعادت دنیا و آخرت
 اولش صعب و سخت است و آخر آن سرور و راحت در پیش
 روی مجاهد هزارها عقبه و عوارض دیده میشود تحمل باید نمود
 و انسان که انسان است فی امن التقییم نیستش صادق در حق
 راست باشد در شداید خدا او را یاری خواهد کرد که سعادت
 دنیا و آخرت فایز شود ملا حظ کن خداوند قادر عالم حکیم بی غیر
 خود صبر نماید فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و صبرایه قائم
 کما امرت پس مؤمن ایضا در مغرله خود و در صبر و سلوک و
 زنگی صاحب عزم وجد باشد و در امر معروف و نهی عن المنکر
 استقامت کند چنانکه آن مامور است هو مؤمن موعده و ارجان
 نگویند منهم ان شاء الله و نفوذ مع الفایزین
 اخلاص الجدید

لسان

لسان الصدق مجلس بیستم حکیم

روز پنجم امتحان دهم

سؤال اول تمهید مقدمه استعمال مصنوعات و مشروبات
 داخله صیت جواب جمیع رؤساء و بربار در مجلس مخصوص
 و غور و تفکر در آن باب و بیدار شدن از خواب و شناختن
 خود را که چه کار دست گرفته است و بکدام قانون شرعی
 و با سیاسی باید عمل کرد و بچه درجه در آن مقام و امر و اجراء
 حکومت باید ثابت قدم باشد و راسخ در حدود آن قانون و آت
 و تعویص ملک و حیات رعیت و امثال اینچنین مقدمه هم غیر
 و سعادت علم است ثم علم سؤال استعمال مصنوعات داخله
 و ترک زخرف خارج یک دفعه میشود یا بدینجهت برای انقلاب
 این مسئله بسته است بچند مطلب اول رعیت امر و رؤساء
 و شرفاء ملت است قول و فعل و قلبا و لسانا از روی علم و عزم
 و نور و بصیرت دهم اوانی و ظروف خرف و غیره از مصنوعات
 داخله در خانه ها امر و رؤساء استعمال کردن مبنی سر یار
 و مامورین صغار و کبار را از مشروبات داخله پرهیزانیدن

در سخت نظارت امرای حکماء و مبلوسات را هم وقت شسته
رفته اند که در انتظار جلوه الوان پارچه تنزل نکند و این امر آمو
ر و سنه مراقب حال صناعت کاران شوند در میان تخمین
و تقییم تربیت کنند و ترقی دهند اهل فنون را سوال الوان
دقیق این مقدم ثروت چیست جواب احترام اهل صناعت
و ترویج مصنوعات آنها و تقویت هوشیاران اهل فنون دین
دار و دفع ظلم از آن ها و مهیا ساختن بعضی اسباب داد و ست
ضروی صناعت و تسویه طر و قد سهل نمودن حمل نقل در داخل
یا اخراج خارج سوال اسباب ضروری صناعت کدام است جواب
چرخ های بخار و مهارت در آن فن خصوص فرض الفرض کارخانه
رسمان تاج پنبه و پنبی چون دست بیگار در شرف خصوص ^{ایران}
بسیار است میشود با نظارت امرای و علماء حکماء بزرگان کار
چرخ با فته با فته از دست و پراید لکن دست مثل چرخ ^{رسمان}
میتواند نابید پس باید رسمان نرم پاک با چرخ بخار تابیده
بدست اینها و وطن داد که چلواری و خام سفید با فته نرم

سخت هر یکی که مرغوب شود رنگ شود بلکه هر چندی بومی تازه
نقش رنگ شود خوش منظر جهت زینت صورتی و غایت
ملکت هر کس در پنجاه سال عمر خود مشاهده کرده است که هوشیاران
غریب هر چند روزی روی خام نقشه سرخ زرد نیلی بنفش
کل ریحان کشیده مثل سحر ساحران اطفال شرف را کول زده روز
زینت ببازار شرق آورده اینها و وطن هر چه در خانه و طیارش
از پدر مانده در بهاء آن خرف زایل داده از آن ارباب پوشیده
گرفته خرق پوشیده اند ای کاش پدر مهربان میگفت ای فرزند
عزیزان این هم الوان جمله رسمان تافته و خام با فته است که هر قطعه
بیک صورت عیار درآمده سرمایه ظاهر و باطن شما بیغایبید
بعد از این دست عیار بشکیند و بدست آن در و در می نهد
من پدر شما زنده در حفظ جان و ثروت شما خواهم کوشید اینها
رسمان تافته هر طور که دلخواه شما است با فته سرخ زرد رنگ کشید
و با طفال خود پیر این محنت ببوشانید چنانکه من و جوانی من پوشیده
اجزاء در خانه ام عاشق را فراموش کرده و فرشته طلاق گفته

و قلمرو در پیش را نکبت شمره کارشاعی لغو شمره انشاء
 ائمه مثل علماء و حکماء و شب و روز در بند بپزند که سندانها را
 نرم صاف کرده مثل کل کوزه کردن هر روز از آن طرح تازه کلانتر
 دلبر ساخته و کیلاس لاله رنگ و پیاله رقصان نقش که بکمر برآمده
 اطفال صغار بچریان دهند که وقت صغار کبار شده و رشید
 شوند ملاعظم کنند ارث پدرشان را تلف نکرده اند و بر آن ها
 نکنند بلکه عزت خوانند پس وقت مصنوعات مرغوبه مطلوب امرا
 و شرفاء شود و از روی رغبت استعمال خواهند کرد و سحر سلیمان
 غیب آن روز باطل خواهد شد و هر که عقل تازه نور دارد این
 کلمات را ملازم شمارد بلکه مجسم مشاهده کند هر که عقل کهنه در شرف
 سرد شده دارد این حرفها را و زورت زینور شمارد از داخل سین
 بالین ظهور قبر محی الدین کلام صدق و حقی سمای را اندر فیل
 لهنو لاده و الله شهید علی و علیهم و هو خیر الحاکمین سوال طریق دیگر
 ترویج این مطلب اهل صنایع و فنون نافعه و افکار صحیح و زهین
 و قاره چون جمع کرده تشویق کنند بر این چنان که روس و المان و
 فرانسه و غیره کرده است سوال چه کار کرده اند آن ها جواب

درج سنان

در وسط ملک خویش بازار و نمای نگاه مخصوص ساخته اند
 و اعلان نموده اند که هر ساله هر که از مصنوعات خود بظهور یا
 طرح تازه و یا هر هنری که بحسن افکار و تدبیر حکیمان وجود
 آورده است در ماه فلان شهر فلان بیایند و کانه ها و محلی
 ها مرتب و آرد و حاضر کنند چنانکه مشاهده میکنند مکاره
 و غیره پس اهل شرف مخصوص ایران و افغان و ترک شهری
 معین کنند و اعلان دهند و اسباب فراهم آورند و وقت
 موسم پادشاه و امراء و رؤساء و شرفاء و امراء ملکی و عسکری
 در آن بازار آمد یکان یکان مصنوعات رعیت را از نظر بگذرانند
 و بار رعیت از آن ها بچینند و بشیوه باشد یا ظروف و آلات
 و صنایع یا رفعت مسکن و مجلس و دران مصنوعات
 مهندسان با علم و حکماء و مین دار و غریب کنند و بعضی صنایع
 ضروری را وسعت دهند یا از خزینه و یا تشکیل شرکت های
 تجارت بحاوت حکومت تأمینات پادشاهی مثلا یک استادی
 مرغی ساخته است از پولاد ترویج و تاشه آن بجا لانم نیست

اما بلك استاد بلك آلات شخم ساخته است كه دو كاودر يك روز
بقدردنه كاوشخم بكنند تا بيد آن حكما و انا واجب بخارند مثلا
يك استاد بلك ميان قلياں منقش ساخته است بما انقدر ضرر
نيست لکن بلك كس شيشه قلياں ساخته است يا كاسه شربت
در دست كرده است قروج و تائيد و وسعت آن لازم است كه هم
نوعی ظروف ضروری با كوزه فروش طرح ساخته انباء وطن از بيابان
های مست كننده دشمن مستوفى شوند يا از شيشه های الوان
ستار نجات يابند مثلا يك استاد بلك چنانچه مطر رخنه كنند
ساخته است اگر در مدينه وجود آن هيچ نباشد بجا ضرر ندارد لکن اگر
يك استاد بلك پارچه پشمين يا پنبه طرح تازه و پا كوزه ساخته است آن
بلك اهل شرق لازم و واجب است بپوشند و از گرمي و سردی روزگار
محفوظ بمانند و وسعت آن صنعت سبب ثروت عموم ملت است
باقی اشياء باين قياس فرض كن و بعضا امتياز چند ساله داده كه در
آن كار علنا كار كنند تا قوت گيرند و ديگران غبطه برده جهل و جهاد
كنند در اختراعات جديد نافع و هر كه اختراعات خود را مثل

سپهر

مدرس به انباء وطن را تعليم دهد و در كتاب نوشته بانقش صنعت
و آلات آن صنعت او را بياي محترم داشته و در مجلس عظيم و تكريم
كنند تا بجله قتل سگال مرثك برده شب و روز در تحصيل علم و عمل
بگويند يا در شاه هوشيار بايد سلطنت را از خداوند عالم بياي كنند
چون جمله انباء را فرستاده است به ترويج و ترهيب تا احوال عالم
منتظم شود حكيم گفت احسن بر تويم تو در مجلس بيت يك ترويج اين
تقريرات خواهد شد و بشايت داده شود بگو كه خوب استخوان دارى
نه خطا والله يعصمان من سهو والنسيان و يعفونا و هو خير هم

من نتاج افكار الجديده

لسان الصدق

مجلس بيت و يك امثال حكيم

ترويج تقريرات مجلس امتحان قبل از ثروت ملكت بران اى فرزند
ثروت مقدار نام و حساب بر عدد درهم و دينار سيم و زر است
و كسيك بلاغ و زمين و عقار و انهار دارد يا مصنوعات يا جوهرات مثلا
بدل نقد آن ثروت شمارند مثلا كسى كه در خانه دكار و انسر و هزار
خانه و زنبور داشته باشد و هزار مار صاحب آن خانه را غنى و صاحب
ثروت شمارند بلكه گویند فلان بويشان و كفتار به نيش زنبور

وزیر ما راست اما اگر کسی در خانه یا کار و انسل در هزار کوزه بنور
عسل داشته باشد که نام مبارک آن مدفن محل صاحب سیاست و
سلطنت و عدالت و حقیقت است رعیت پرور و علم رعیت و طبع
فرمان بر کارکنان با غیرت و علم و هنر و هزار مرغ آب و گوشتند با برکت
صاحبان خانه را صاحب ثروت گویند چون جمله آن حیوانات نافع در
بدن تقوی است بلکه به از تقوی آیا فهمیدی ای مثل لای فرزند
یا نه بلای فهمیدی وای بوم که کمتر از حیوان باشم و بیل المین هم افتد
سبیل پس هوشیار باش ای فرزند که طلا و نقره و دولت است خوش
سزاک و وزن اصل آن مثل معدن طلا و مس و آهن یک پاد
یا امیر که در یک قطعه زمین محدود مستقل حکمران است پادشاه
اصل چشمه آن در مرغوب موجود است که در آن در آن کار کرد
تصفیه میکند و سکه زده بخیرینه میریزد مثل آنکه از چاه آب کشد
بجوش آهین ریختن تا پر شود از اطرافش ریخته باغچه را
سیراب کند یا آنکه در آن زمین اصل آن چاه و چشمه نیست اگر
شقی اول است پادشاه رعیت را علم و آداب و صناعات
و زراعت آموخته است که خرد را که پوشاک و ظروف و زینت
مکن

مکن و لوازم انسانی و جمهور سلطنت را کفایت میکند که در
حاجت نیست از خراج پوشاک و غیره بخشد آن وقت
هر چه از آن معدن روز بروز تصفیه شد سکه زده بای
دولت مامورین ملکی لشکری داده میشود روز بروز ماه بام
آن ها از زر و سیم را عوض محاصل و مصنوعات رعیت داده
جمله رتبه کی میکند و آن طلا و نقره مادام که از حصار ملک خراج
نرفته است ندرت بجای باز بخیرینه پادشاه بر میگردد و کم و زیاده
مثل آن مثل کی است که در خانه خود یک باغچه بزرگ می کشند
باشد و در آن باغچه از خاک آب زیر زمین و صاف آهین
کشیده تا بالا ای زمین یک زرع و در آن باغ چاه حلقه
باشد شیرین و کنار باغچه حوض بزرگی با صفا و در آب آب
کشی در آن چاه نصب کرده که شب و روز بچرخد و آب را
ورده بجوش بریزد و حوض پر شود از اطرافش ریخته در
سواقی باغچه جاری میشود و در جمیع اشجار و در زمین
چمن و گل و گیاهان سیر و طواف کرده جمله را سیراب و زنده

نخورد باز سرساقیه بخوش بر میگردد و آنچه زمین فرو برده و بوق
اشجار رسانید و آن هار را تو تازه نخورد بچاه میریزد چون اهل
باغ از ته زمین تا بالای فضا از آهن دیوار ساخته است که
قطر از آن آب بخارج نشود پس ای فرزند عوض آن کس که
پیراست با صفا و باغش سیر و زنده و خنده دایم سیر و باز
و آب چاه جاری الابد خوشک شود خوشحال و صاحب خانه
دایم مسرور است بآن اشجار باغ و کل در میان معطر سوال اگر
فهمیدی این مثل را شاهد بیاور که فهم توانمجان شود جواب
این است که هم اهل عالم مشاهده کرده اند که حکماء و علماء در اول
محاصل بخارج نوردند و موازنه میکنند مثلا گویند ایرانی یا
عثمانی سالی که در محاصل زراعت و صناعت و معدنیات دارند
و سالی دوازده کرد و مصارف بخارج این است که بریشان و مضل
را فکرین یا روس سالی بیست کرد و محاصل زراعت و صناعت و
معدنیات دارند و هفت و بخارج و مصارف آن است که بر ایشان
شهرت کرده است و وقت ضرورت از خونینم فروسیم به خرج

کفنه

میکند اگر بادر نداری ای پدر در قریبیک ترا سوال را بخوان
تا عیان شود یقین شد که مثل را داشتیم ای فرزند پس هار
و سلطنت که زراعت و صناعت لوازم رزق کی آن مملکت کفایت
نکند و محتاج به پوشاک و خوراک و ظروف و زینت مسکن باشد
هر چه از آن در قلوب تصفیه شود سکه زره بیت رعیت داده
شود آن ها ناچار بخارج داده عوض آن لوازم زندگی بیاورند
تا کم سیم و زر قوت پیدا کنند تا رسید بقریب محلی اسایش
برهن شود اطراف خانه خراب شود ابناء وطن مثل فرزند ناخلف
به پدر دریم را از یکدیگر فایده مثل عیار و دوزانیم در دیده
از یکدیگر بیجا برده تا که ملک متزلزل ساخته و رعیت بریشان
مشک از خانه وطن با طرف پرالنده گردیدند هر که حکم است
این بدیهی جغرافی کدام شهر است که زیاد از این حاجت
نیست هر کس دایم می بیند و هوک کوش شنود و امر میشوند
ای فرزند اگر شوق دهم باشد یعنی در آن ملک معدنیات
و نفیر ابر نباشد پس هر چه در خزینم پادشاه و دست

مرعیت سیم و زراعت هلم باید بدل محاصل آن رفیق و
مصنوعات آن جمهور باشد که هر سال هر چه از خوراک و پوشاک
خود ایشان زیاد آمده است از زراعت و صناعت او را بخرج
برده بدل نفی آورده اند و در حقیقت سابقه جاری بخود
خزینم پادشاه آن است پس پادشاه رزق دول با علم
و حزم و رؤساء جمهور صالح باید با کمال دقت و جد و جهاد
در ترقی زراعت و صناعت بکوشند و سواقی را از خار و
خسک و موانع پاک کنند و دست ظلم شایع نکنند و با
عدالت مافی غش و غرض و علت در زیر استیاری کنند که اثما
کثیر بار آورد و باغبان و اهل خانه از آن خورده سیر شود و باقی ثمرات
بخرج برده بدل نفی بیاورد که هر حکومت مستقل بان محتاج است
روزی ضرورت سنول این مسئله را فرمودی یا نه جواب بل نفی خود
شواهد مزگا دارم اول هیاهوی فتنه و جنگ جبال دول
غرب در سوق تجارت و بضاعت بنویز شرق عالم و لول انداخته
و بیک دیگر در معاهدات و معاملات رنگها زده اند چون

بنور علم و روشنی حکمت دیده اند که هر چه قدر از محاصل و مصنوعات
بضاعت از ملک خارج گرفته است بدل آن نفی آورده
بخزینم تسلیم شده مثلا چشم آب جاری از محاصل ملک بخوض
خزینم میریزد آن است جدت دهد میکنند که خار و خسک
از مزارع دور کنند و اساس و اطراف سواقی محکم نمایند
و بر آن سواقی قونسلها و سفر آه و کلاکها بکشند که شب و روز
در ترویج جریان آب مشغول میباشند و از کمال دقت و وسواس
آن و کلا و سفر آه داریم در تحت نظارت کار کرده ملاحظه شود
و همچنین امتهان که مبارک شیطان کول زده باشد که غیبت
کنند و یا غفلت ورزند شاهد می که من شغل کارون است
و جهاز ران انگیزن که بلسان فصیح المبین سنهات میدهد
که روس میگفت ایران مستحوی چشم بسته من است تو حق
نداری و انگیزن میگفت معیل دیرینه خام من است قدیم علی
قدم حکم شریع است شاهد دیم زیاد کردن مرکز اجناس است
و آزادی بضاعت روس چه قدر عظیم است و حقیقت

عظیم است که انکسین مضطرب بشد و او بلا فریاد زبان در این
ملک و آن سید رفته که الامان عداچ کنید برادر من ظلم میکنه
کو سفینه پرورده دیوینم مارا میخواهد بگیرد و ثروت ایران را
تنها ببرد و حال آنکه برادر بزرگ من هستم در شرفوت غرب
دوئل این ثروت بچین میرسد کاری کند که بن ظلم نشود شاهی
پناه گاه مظلومان شاه دستم سال گذشته قرار گرفته است صد
دوازده کرک گیرند چند ماه هم گرفته اند لیکن امانت گرفته اند
هسایه کان بیدار سر بلبله کرده اند که ای دوست ما از صل
چهار محاصل ملکمان بتو چه را دهم گفت من از شما چیزی نگرفته ام
بلکه از رعیت خود در داخل مملکت رسم گرفته ام بنما چه ضرر
دارد بزبان شیرین گفته اند تو خود انصاف کن رعیت شما نه
خام بافته است و نه چرخ ساخته است و نه قندی ریخته است
و نه جاهی کاشته است فقر کاسب مزدورند بنیان شکم باد دل
دست گردان بدل صد لیره بضاعت از ملک ما می آورند صد
هشت از آن بتو میدهند حق مسکن و حفاظت و از

صد ده روغن و گندم خریدم برای ما ارسال میکنند که ما را
کرم بار روغن بخوریم بجان شریکان دعا کنیم و باقی از صد هشتاد
آورده بخوریم پدر مهربان ما تسلیم میکنند دیگر صد میوه
از روی کلام قانون غرب بتو بدهیم گفت راست میگویند حق
باشماست این است صد چهار امانت گرفته ام چهار
ماه بستانید که بر شما ستم نشده باشد در تمام شرایع اینها
در شاه عادل در هر دعوا کافی و واقعی است ای پدر من
۳ شاهد عادل آورده ام که جمله اهل این عالم دیده و شنیده
و صادق شمرده اند آیا قبول میفرمایند یا نه قبول است
فرزند هانا عزت و شوکت و دوام و قدرت دولت و
وامارت به چند چیز است اول دیانت و علم و امانت و عفت
پادشاه و رؤساء جمهور و دین علی بقانون شرع و سیاست
مملکت بدالت و مجازات و محاکمات بالسویه یعنی البریه
بمزین باشد یا کمپک سفید باشد یا سیاه ستم پانصد

پادشاه و وزرا و وکلاء و ولات و جمیع رؤساء جهود
بقوانین شرع ملی و سیاست ملکی جهانم تعلم جمیع افراد ملت
خوانند و نوشتند و علم و ادب آموختند و بر جمیع افراد اجراء
حکومت علم قوانین حقوق و حدود و ملک داری و شب بیداری
روز و هوشیاری پنج بحصولات و مصنوعات داخل از پیشانی
خویش و باقی ضروریات کفایت و تناعت کردند و ششم اصلاح
صنایع و زراعت کما هو حق و هفتم تسویه ظروف و شواجر و سهل
نمودن حمل و نقل بضاعت و تجارت هفتم جاسوسان امین دین
دار با علم و بصیرت و وقایع نگاران صادق شفیق وطن
دوست نهم تربیت اطباء حاذق برای حفظ صحته ابناء
وطن و هم انعقاد مجلس بزرگ و جمیع آوری رؤساء و اهل
فطن با علم و هنر سال دو دفعه با آنها مشورت کردن در
لوائم مملکت و جلب منفعت و دفع مضرت که خلاف مروده
و شاد و هم فی الامر فاذا عرفت فتوکل علی الله و تکرار عشره الکلمه
المبشر بسعادة العظماء فطربا للفاقرین و لولهم حسن الخاتام

من نتایج افکار الجدید لسان الصدوق مجلس سبیت دهم

اعترافات شکام

در مجلس بیت یکم ذموی که ثروت بدل فقیری مصنوعات
و محاصل زراعت است و در بلاد ایران و ترک صناعات بسیار
کم است کل مردم و زراعت ضعیف است بخلاف از مصنوعات
خارجیه آن قدر که ممالک ایران و ترک داخل میشود یقین بقدر هزار
یکی از محاصل شرق به بلاد خارج نمیرود چون صنایع شرق غالب
منسوخ شده و زمین های بسیار بایر و آبهای مردوخانه های بزرگ
ترک و ایران بجهل بدریا میرود برای تربیت ماهیان و صیادهای دریایی
مقام و منازل غنایم و خجالت که کارشان در دری و غایت است نه
زراعت دارند و نه خبر از صناعت و شهرهای سواد اعظم شرق غالب
بازارها را اگر کسی با نظر وقت سیاحت کند جمله را خواهد دید محلولان
مصنوعات خارج از مصنوعات داخل یافت نمیشود نه در تن آدم و نه در
دکان اصناف پس این نقود و ثروت که در دست ارباب شرق و غرب
ایران و ترک انباشته و حال آنکه در زمین این دول و ممالک این
دول و ممالک این ملوک معدن طلا و نقره و ایر و کرب و نیت پس

تجارت بجز در این است و معاشات عسکری و ملکی انجا داده
 میشود جواب حکام ای فرزند شما میخواهید مطلب را با کمال
 بسنجی یا آنکه سخنان سغفیات در قوالیه لفاظی بر روی
 شعاع کلاش و عرفان فلاش و روشنگر لفاظی کرده افکار
 را بر نشان کنی که چهار نفر بقرتو بگویند شمل به شیرین سخن
 میگوید عذر شاگرد نه والله ای پدر مهربان من با کمال
 سوزی و شفقت و دیانت و آداب سوال کردم که بفرمایند
 در آن تفکر و تدبیر کرده بفهمم و در نامه مقدس نوشته برای
 ملک شرف قصص ابناء وطن ارسال دارم که آن ها خوانند
 و سنجیده هوشیار شوند که روز سیاه اسیری نه بینند
 هلاک نشوند جواب باریک الله فیک ای فرزند پس با کمال
 هوش و کوشش کن این در اهرم و دنانیر سیم و زر که در بلاد
 شرق مشاهده میکنی آن از نقود بقایای بدل نقدی محض
 قبل از این وقت است آن هم کم می رود تا که نایاب شود اعراض
 شاگرد ملک قبل از این وقت است اهل شرق چه گویند بوده اند

که

که ز ریخت و صنعت داشته اند امروز ندانند جواب حکام تا نصف
 قرن سیزدهم در ایران صدک و ظروف و زعفران ذکر شد بخوره
 بلکه نیم کردیم نموده است لباس و فرش مثل فلک بلاد ترک
 کدک نساء و رجال بزکاف جمله شمال و قدک و بربک و کدک و تنای
 و خام بافته و لمن و ظروف نشان مس بوده است و عت و هفتاد
 نساء و رجال جمله ملتس بلباس پشم و خام بافته زنان و مردان
 داخله و امروز پی مردان دیندار هزارها موجودند که برای
 العین دیده اند احوال اهل شرق و در بغداد یک مجلس بود
 بعضی کهن سالان میگفتند قبل از شصت سال در چهار
 خانه یک خانه در آن پیراهن ابریشمی زنانه یافت میشد و شرب
 سفوف ایشان از شیر و خرما بود ایران مثل ذلک و حال هزار گونه
 البسته زری و دانه و زنانه خانه اهل شرق را تبار کرده است
 سی سال قبل در بغداد دیدم اقلاده هزار جلائی طاقه باف
 و خام و پشم باف و ابریشم باف بود امروز هزار نفوس در آن

روز انسان وقتی ملابس اهل بغداد را ملا حظ می کرد در حد
 هفتاد طاقه و غلام و قماش کار بغداد و داخل پوشیده بودند
 امروز در صد پنجاه یافت نمیشود سایر بلاد مثل ذلک و بلاد
 ایران که ذلک این است که در یک قرن ثروت یک ملت بزرگ
 و در دولت کهن بتدریج رفته است بخارج تا که در نصف قرن
 سابق و در اول این قرن نیز رفته اند پس اگر ملت شرف
 نیم قرن دیگر باین روش راه روند و اصول سیاست و تجارت را
 تغییر ندهند و محصولات و منوعات داخله قانع نشوند و صنعت
 و زراعت را اصلاح نکنند آن وقت ملت در شکست خواهد شد
 و در دولت پریشان و مضطرب و اعتراض شاگرد آن وقت در بلاد
 ما ابله پول نخواهد ماند این محال است چون هیچ جماعتی
 به پول رستگ نشود و ربع اهل شرف خرید و فروش نکنند و میانه
 و در هم و در میان ربع و شرف نشود و در این حال چون میشود
 جمله مردم یک اقلیم یک دفعه بیکار شوند و دست بسته بمانند
 شوند جواب حکیم ای فرزند اگر دلال دست گردان از مال شما

بود که بمصرف و تشریح می رساند فروت که در دست آنها است
 از شما است یا از آنها یقین از شما است آن ها فروتنی است
 دارند و این آن وقت جمله اهل شرف و دلال دست گردان احوال
 غریب خواهند شد که از خود چیزی نداشته باشند بلکه نقصان
 داشته باشند اعتراض شاگرد اهل یک اقلیم بزرگ و ملت عظیم
 و در دولت کهن چون و شکسته شود مگر تا جایی است که حساب شود
 شما عمو میگویند این به طور میشود جواب حکیم شما ملا حظ
 کنید در ملت قافقار بعد از تلفیات و مصارف و مخارج جنگ
 دولت ایران هفت کیلومتر نفوذ غرامت حرب دادند از کسی
 کرد و نه از بی پولی زیاد زد و نه لشکر به موجب ماند و نه مانع
 کرد و نه اعتبار حزین رفت و نه بندری رهن گرفتند شد
 لکن امروز بیچاره است نه جنگ کرده است و نه خسارت محتاج ^{نقص}
 شد و در دفعه نیز رفته است و در اوقات کم را سلف
 فروخته است و در مهورات سینه ترکی مثل ذلک جمله این مصائب
 از ملت صناعت و زراعت است و کثرت استعمال مصنفات

خارج پس اگر نیم زن باین و بپاره راه مردند آن وقت یک حکم دینی
الحساب تمام نقود اهل شرق را حساب کنند با فرض آنچه در شرق این
ملک شرق و ملت و رعیت در آسیا نقود است در دست
افراد خلق این اقیانوس است صد میلیون لیو فرض شود در
مقابل این مبلغ اهل شرق در هر رفته حکم و محکم در صد میلیون
لیو فرض داریست بخارج که با کلهای استغرافی ایران و ترک
مقدمه آن حساب است وقت ملت بان در هر در سندان آن
ملت در شکسته محسوب است چون سوداگر و باجگر که هزار لیو
سرمایه داشته باشد هزار لیو هم از اعتبار از ثروت مردم در
دستگاه او میشود و کم هزاره ثروتش برود بان باعتبار هزار
لیو کارش میکند بعرضه لکن اگر از آن هزاره نقود اعتباری
صد لیو ضربه کند نمایان میشود تا کم بنصف برسد چنانچه
بایستد که حرکت آن ممکن نیست عقلا آن وقت اگر مطالبات
مقبول و سریع الوصول است در چند پنجاه و شکسته است
و اگر مطالبات سوخت و تلف داشته باشند یا املاک غراب

باین

باین در صد هشتاد یکم یا زیاد و شکسته است التزم عهده
من ان الله والغفل ولا تفککنا بجهالتنا وسوء اعمالنا و اغسل
دلس التفاق من صدور و التقوی ربنا لا تخرج قلوبنا بعد از دفع
هدینا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

نتایج افکار جدید

لسان الصدق بحسن بیت

قسم حکیم

به یزدان پاک دانا یگانه بی نیاز ازلی بخشنده توانا دایم ابدی
آفریننده موجودات مریات و مخفیات زمین و آسمان آدمی
و پری مه و خورشید و ستارگان و نسیم حیات آب روان کوه
کون جهاد و اصناف حیوان لاله و چمن درخت و دره و ریختن
که اسباب زندهگی آدمی شهری گشته است و پیشه و صنعت
بان خداوندی که انسان را آفرید با حسن التقم و آدم را داده
تکویم و او را زینت داده است بعقل و فکر و نطق و علم و ایمان
چشم داده است نورانی مستطیل کو روی که نظر کند بلند طاف

آسمان را و گردش خورشید و افلاك را و قلب منبع حكمت داده است
 كه بيندیشد بعظمت مخلوقات و لطافت مصنوعات و اصناف
 و انواع عجایب و خالق این انشیا ال اعظم دانسته و یگانگی شانه
 ایمان آورده باخلاص بگوید لا اله الا الله وانی وجهت وجهی
 للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشركین
 و انا من الصادقین هیچ پادشاهی و امیری و سلطانی و فرمان
 روا و سرور من سلطنت و امارت و قضا و دام نكند مگر علم و عفت
 و عدالت و شفقت بآن امیری كه پیغمبران انتخاب نموده است از
 آدمیان و معصوم داشته است ایشان را و روح فرستاده است
 ایشان كه بآدمیان بگویند كه آفریدم شما را كه مرا ستایش كنید
 و پروردگار من را شناسید و بیکدیگر یاری كنید در راه
 مراست وستم كار فرمایید و فریار و پاور وستم كاران بنزركان
 بخیزد سالان علم و ادب و راه صلاح و فلاح بیاموزند
 پدران و محلمان و فرمان رويان زشت كار نشوند و دین

دستان

دستان را از زشتی باز دارند اصلاح جمهور ملت و شئون
 سلطنت نشود مگر با انجمن عقلا و علما و حكما و مشورت بآن
 اجزاء و اعضا و صلاح و باعفت و دیانت و محبت و همت
 و شفقت بآن خداوند يك چشم او را ندیده است و فكر او را
 احاطه نموده است بلكه آن ذات واجب و ثواب افكار انسان را
 محدود آورده است و در آن حجاب كشيده است كه فكر هر كس
 كه بفرود آن حجب پدید برش سخت و پای تدبیر بآن حدود
 نرسید شكست و در سیر زمین و آسمان حیران ماند
 و در كرد و پوهن آن ذلول در كر و لب افتاده است و در
 و ثبات خورشید در رج خيال مانده است مغانج سر و دنیا
 و آخرت علم است با عمل و عمل با امتحان و آزمایش و امتحان
 صادق نشود الا بنظارت امیران قوم و پادشاه عالم و عادل
 متقی و خداوند قادر را از ارفعی و آسان و همه و خورشید و ستاره
 و افلاك جمله را آفرید و شريك امراده فرموده است ذلك من تعالیه
 العزیز الحكیم و حكما و مدققین در تقدیر زمین و آسمان

و بهین کوری و بر باقیبایس سیوسفینم سر آید تاره اند چون حقیقت
 بدیده اند هر افسانه زده اند هیچ پادشاه و امیر سعادت دنیا و آخرت
 فایز نشود مگر بتعمیر ملایم و ترویج علوم و علماء و علم ترقی
 نکند الا با امتحان مصداق امتحان نشود الا بعمل و عمل خیرند حد
 الا با خلوص و اخلاص نشود الا بخوف و مرجاء و خوف و مرجاء باشد
 الا بوجود پادشاه عالم بصیر قادر قاهر عادل مهربان و پادشاه عادل
 نشود الا بعلم و شفقت و شفقت نشود به بنی نوع انسان الا
 بدیانت و تقوی و تقوی نباشد الا بتوحید و ایمان و ایمان باشد
 الا باتباع مرسل اللہ و مرسل محقق نشود الا بمعجزات الباءات
 و اتباع مرسل سعادت نرسند الا بعمل و عمل صالح نشود الا بعمل
 انبیاء حکماء معصومین و از تعلیمات محقق قرآن است کتاب شی
 منزل قال تبارک و تعالی و من لم یحکم بما انزل الله اولئک هم الظالمون
 و قال الملک و الامراء لا قدم مع الظالم و الایمان و یدم ریتی
 مع العدل و الکفر فکیف اذا اجتمع الایمان و العدل و انک بغیر
 العظیم لا یناله الا در حفظ عظیم خد و نال تو عالم و دانا و سید
 کمره انبیا

المانیان تل های بابل را از هم شکافته اساس تاریخی پنج هزار
 ساله را در درجه حروف سنگهای شکسته را با هم وصل نموده
 میخوانند که حکماء سیاسی آن زمان چه نوشته اند از برای
 اصلاح مملکت و عزت ملت و دوام سلطنت و با علماء
 صناعت و زراعت چه تدبیر زندگی و اسباب دفاع ساخته
 و فراموشی ها در خرابیهای شش در میان و خوش و خوش
 زمین ها را زیور بالا میکنند که از خرف شکسته صناعت آورند
 و از اسباب دفاعشان حکمت و بدانند که علت تاریخی
 چند هزار ساله دوام و استقلال و شوکت پادشاهان
 قدیم فرس چه بوده است و اما وحشیان به علم آن ها را دیوانه
 شمارند یا جادوگر و عقلاء اقلیم او را پادشاهان حکماء
 طالب حکمت و الحکمة صائفة المؤمن فویل للیخافین خدایا
 ان اهل شرک و انبیا و من کسی از این صفات او را ف
 مستطیع واضح روشن کلمه حکمت خواهند یافت یا نه حسب
 این خطره و غوغوش در وانه خوانند یا هوشیار در واری

جهل کم شده شمارند یا در روشنی نور حکمت برآه مراست روان
و طاووفی الآبانه بیس الانسان الاماسی نتایج افکار
الجديد لسان الصدق مجلس بیت چهارم خطبه حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم
والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على المرسلين و آله
الطيبين وأوصيائه المعصومين وخلفائه الراشدين وعباة آلهم الطيبين
اجمعين خدامه تبارك وتعالى انسان را بزرگوارترين صوت بهيكل
وسيرت آفريده است و تفصيل داده است بزرگي و بزرگي در عقل
و گياست و تدبير و سياست نادانهاى بنى اسرائيل گفتند ملك
را چون بطاوت دادى كه از ما فرق نداشت گفت بل او را فضيلت
دا ده ام ب علم و قوت پس هر انسان خدا شناس خوشيار بايد دانست
كه انبياء عليه السلام هر يك بدرجه فضل خود در ميان قوم
تكليف داشتند و بان عمل كرده اند و كتب سماوي را در ميان خلق
شهود كزاشته اند كه هر وقت تلاوت شده اند نيشم شود كه انبياء
اولوا العزم را زن و اولاد و غيرهم عال و جان ازا دلى و طيف
رسالت و سياست مانع نشود است همتان اصلا
خلق

خلق و همتان تجارت آخرت برده و سر و نشان رضای پروردگار
حضرت موسی آبی به آری نه نوشیدند و حضرت عیسی نعم الهی حضرت
تناول نفوسه و حضرت خاتم النبیین ۳ ساعتی در حیات دنیا
نیا سوده است پس هر انسان نسبت بمكان و مقام خویش
مورد تكليف است و در دنیا و آخرت مسئول پس سعيد آن باشد
كه بمقتضى وظيفه خود عمل غوره است از روی علم و حزم و تقوى
و شقى آن باشد كه وظيفه خود را بجا نياورد و از عز و اقتدار خود
از روی جهل عقلت درزيه و از تكليات و مكافات دينوى و اخروى
نينديشته پس از ان اوج بندى بخصيصة پستی خواهد افتاد و از ان
مقتضى مراست ساقط خواهد شد چون خداوند علم و حكيم كاسيت
نكند و نه قوم را بجهلنا هلاك سازد و نه هر كس و نسل را تباه
نمايد پس بدر مسئول است از تربيت پسر و دختران طاعت
پدر و هم چنان است علم از شاگرد و عالم از تلميذ و پادشاه
از مرعيت و والى از ولايت و حاكم از حكومت چه كونه چنين
نباشد و حال آنكه هر كس بدین خود اقرار كرده است

و خداوند رسول و کاتب کواهد بخود گرفته که در کجای عهد رخاند
و نه پای کوی آفت که هر انسان متکلم سئوال کند از پدر که در این
خانه حسن کیت گوید پسر و فرزند من بمنزله محلول من و از
پسر سئوال شود در این خانه جواد کیت گوید پدر و پسر من
و مرقی و مقام و حافظ من و کذا کسی از طلبه مدرسه سئوال کند که تقی
محقق در این مدرسه کیت گویند مقام و مدرسه و مرشد است
و هم چنین از مقام سئوال شود مردمان در این محراب مدرسه
چه کار اند گوید طلبه علمند جمله تلامیذ و شاگردان من پس علم و تعلم
هو و تکلیف و وظیفه خود اقرار غوره و با اختیار قبول کرده اند
از آن روز و در سئوال خواهند شد از معلم که تلامیذ خود را
علم و آداب اخوت و یاسیرت حسنه و اخلاق پسندیده ایشان
را تربیت غوره یا نه مشبه روز مراقبت حال طلبه و حرکات و سکنات
ایشان بوده و در ضیاء علم و حکمت و تدقیق و تقوی ایشان را
امتحان غوره یا نه و هکس را بسبب تحصیل و تقوی تفضیل داد
مثل پدر و پسر من با علم و بصیرت فرزندان خود را بطریق سداد
و شهادت

و مرشاد و سعادت دنیا و آخرت هدایت و ارشاد غوره یا نه و هم
چنین از شاگردان سئوال خواهد شد که در این دایره علم مشغول
تحصیل یا عیش شده اند شب و روز در فکر تدقیق مسائل
علمیه نافعه بوده اند یا در حیل و تفویض علم را قریب عمل غوره اند
یا نه مولعظ معلم را و قوی کز ابرده متعطف شده اند یا نه تحصیل
علوم شماها نتیجه دنیا و آخرت برابری و وطن بخشنده است
یا نه جمله عالم و متعلم از وظایف خویش سئوال میبوند چنانچه در اول
گفته اند و نیز گفته است عمر معلم و مرشد من است و عمر گفته است
زید تلامیذ و شاگرد من است پس اگر معلم علم و آداب بیافزاید
و بر او راست سوف تکلمه و از تلمیذ وفقت و رزق و آن مرشد
را وسیله برآست و شک پرستی و شهوت را غی قلم دهد
و شاگرد این کار را از بکار بی دست گرفته باشد از سایر
صنایع این صنعت را از بهجت راجع اختیار کرده است لباس
و الفاظ نظم فخر در دست شبکه گرفته است هر کس در دنیا
نام نیک نگذارد روز بروز روزش تیره شود جیل بوزار

جیل پریشان و وزاری آن قوم در نافرقت قرار منوط و خود
 بعد از موت گرفتار بد و رخ و ما الله ظلالا للعید پس بارباد
 از جمله سنگین تر است و امر امر عظیم و تکلیف سلطان گران
 رای مسئول از رعیت و ملک از مملکت و امیر از امارت و در
 از ولایت و سبایس از سیاست و حاکم از حکومت و وزیر از
 وزارت و مشیر از مشورت چون جمله اقرار کرده اند و بنفس خویش
 گواهی داده اند همانا اگر کسی از پادشاه سؤال کند از بحر فلان
 تا نهر فلان ملک کیت کوبه ملک من است و سؤال بشود ^{حاج}
 این نفوس و رای این رعیت کیت کوبه ملک من و اگر کسی بگوید تو
 راضی می شوی از کار کناره گیری و کسی دیگر این مملکت را آباد
 کند و رای این رعیت بشود و حکم را از این اقامت گوید نه بلکه او را
 دشمن شمرده در دفع آن بگویم و هم چنان کسی از وزیر اگر سؤال
 کند کوبه من وزیر پادشاه و مشیر کوبه من مشیر پادشاه و هم
 چنان امیر عیش و امیر قیوم و ولی الامر و والی ولایت هر که می
 خود گواه است از آن رو پادشاه یا امیر یا والی مسئول خواهند

شد

شد که چه در زمین ها اعتنا و بایر مانده پریشان شدند
 آب ها هدر رفته است و رعیت بی علم و هنر و بی
 سواد مانده پریشان شده اند و تعاون و دایع خداوندی
 در زمین خاک پوشیده مانده است و سؤال خواهد شد
 که قلندری و بی کاری و بی عاری چه ایشیه شده است
 و نریاک از رای از رعیت تریاک و مرض بیکس
 کوبه و بازار و خرابیها حتی در ممالک خارج هلاک میشوند
 و والی ولایت را خراب گشته و از خون رعیت شربت
 نوشیده و از کوشش کباب خورده چه اشرار پیراهن پاک
 و دایع خداوندی دریده اند و راهها را کج و سنگلاخ
 گزاشته پای اطفال بسنگ ستم مچوج شده پس ای
 فرزندان هر رئیس مسئول خواهد شد خواه پادشاه باشد
 یا وزیر یا امیر یا والی و یا معلم بوزیر گفته

گفته خواهد شد چنانچه پادشاه پدر چنان را ناصح تشنه از
جان خود ترسیده خوش آیند سخن گفتی حرکت نشستی
زیرا شمری در راه حق و خدمت بوطن جفا و نفوذی این
کار را تن پروری انگاشتی پس هر کس بیان خود را در
خود عهد و تکلیفی را بر باد بدهد خود وفا کند و تکلیف
خوشی علایم ها نام منم این کلمات اگر بنویسم ای
فرزند مسؤل خرام شد چون تا امروز در اشتباه سخن
میگویی که چرا تجارت نمیکند راه آهن سازند و کار
خانه ها و صنایع را برکنند و علماء جمع شود امور
سلطنت و جمهور را اصلاح کنند جمله این سخنان خارج
از دانش است مرد بینا گوید تجارت مثل اغنامند باید

شبان

شبانان امین بیدار بیدار در وادی عدالت و سلامت
آنان را بچرانند و از آب علم و حکمت و الفت سیراب کنند و علماء
بند گانند مقهور در پنج قاهر سلطان عاقل نگوید
سر باز چرا سپه سالار لشکر تربیت میکند و با و حرب
یا در غمید عهد و مرد هو شیار نگوید فرزند پدر را علم و آداب
نیاموخته است و حکیم نگوید کنوز و معادن در زیر خاک ها نه
چرا خود را ظاهر عیار و دانشان ناطق عاقل نگوید اسب و سوار
کبت خود را بر راه سلامت نبرده اند همانا ای فرزند نصیحت
کننده کان اراء شرق مثل توراه افسانه زده اند زبان
شناخت و قبح بر بیچاره رعیت کسوزه اند مثل زان
بازار آشفته کرده اند یا نادانان کم شنیده سر آید

و یاد لیل علی که کاروان را حیران و سرگردان گذاشته است
 پس کما یظنون از مجلس بیت پنجم تذریحاً این احوال را
 شرح خواهم داد گوش فرادار خدا تو را سلیقه سلامت
 و سعادت دنیا و آخرت عطا فرماید و عین توفیق و فی
 که و فاکتم با آنچه وعده نموده ام تقریر کنم تعلیمات صلوات
 من نتایج افکار الجبر

سان الصدق

سان الصدق
 مجلس بیت پنجم
 امثال حکیم در وصف لیل شوری

از ملازمتش و زندگی که بهر صورت منقطع لابد است مجلس شورای جمع نمون از این مسموم خط
 آن مملکت که بن پادشاهی اعضا صحیح لازم دارد و مجلسها را برانست و معنای آن از این مملکت است
 احذر از مخلوق را از استیلا و استبداد عقل از خوان مستغیر شود مگر انبیاء مسموم و مومنین
 عند الله میباشند مع ذلک خداوند تبارک و تعالی بحیب خود فرماید و شایسته و بهر حال
 از برار قطع نزاع و جمع از او بایغی قلوب و تعلیم سیاست و رتاست مدینه و طریق توأم و دروا
 کرسی استقلال جمهور و از اعز نیست قوت کل هرگاه دیدار از این انجمن میشود و عقولشان قاصر است
 غایت صلاح عواقب را در کی نمیکند و پیغمبر علم و قدرت و حکمت بود و در شده است
 در امضاء امر و از خود عازم بنشیند و کلام بهر دور و کار خویش سایر خلق خواهد شاه باشد یا امیر
 رئیس و حکمران باشد یا مجتهد عالم شرع لابد است به مشورت با صاحبان اراده سیده و عقول
 قادره و افکار نبرده و علم و بصیرت را فرزند قوه تعقل مثل قوه جسمانی و حیوانی میباشد در بعضی
 و در بعضی ضعیف یک است عارده و چهار سنگین را در میدان خروب بارانیه هر دارنده که در
 دوازده جفت است قوت تعلیم یافته لازم دارد و یک دست تنها ضعیف را از گرداب با حل
 نرساند صدور است قوت لازم است ملک مثل سفینه میباشد که در اموال و اعیان گرداب افتاده
 باشد و صد هزار کس در آن کشتی شریک هر یک عقل و تدبیر دارند مثل یک ریسمان یا یک
 و قبطان یا زک هرگاه جمله آن خلق یک یک ریسمان خود را بکشتی بسته که هر طرف بکشند جمله کشتی
 گشته شود و کشتی از گرداب نجات نیابد و هرگاه یک حکیم چندین جمله ریسمان را جمع کند و طاق
 تا بیده بستون سفینه بسته بفرمان ناخدای خداوند علم و بصیرت جمله مردم بکشند یقین از گرداب
 فداکت نجات خواهند داد و جمله سلامت خواهند یافت ایضا عقول مردم صحیح المزاج مثل روح

من نتائج الافکار الجدیده
لسان الصدق مجلسی بیست و ششم
سؤال حکیم از مشکاک

دقایق این امثال را اگر مستحضری مثلی بیان کن تا واضح شود
جواب مشکاک مثل عقلاء و اتجن عقلاء مثلاً آن است که در یک سر
شش صد کس منزل کرده باشند که جمله محتاجند در شب بخوابند
و یک ربع مثقال رنیت داشته اند بعضی نیم مثقال و بعضی
یک مثقال آنکه ربع مثقال داشت گفت رنیت من بچوبی که در
چراغ نرسیده آنکه نیم مثقال داشت بچراغی که در رخت و در آن فتنه
گذاشت و آن که یک مثقال داشت چراغی بهتر از آن ها و چون غروب
وقت آفتاب غروب کرد و تاریکی فتن عالم را فرا گرفت آنکه نیم مثقال
و یک مثقال رنیت داشتند چراغشان را روشن کرده اند احوال
شرفشان از دزدان محفوظ میباشند اند و چنانکه از ما رنیت
و آن ها که ربع مثقال داشته اند به چراغ از دزدان و رنیتانی آنها
میروستند چون ساعتی از شب گزشت رنیتانی نیم مثقال

تمام شد ظلمت غلبه کرد اکثر ناس را نغاس که فست چون ساعتی دیگر
 گزشت جمله چرخها تمام شد مردم بعضی در جاسان و بعضی در خراب
 و بعضی در نغاس و بعضی در غفلت و غرور و پریشان در طاعت مانده اند
 و زدن از اطراف داخل سرای شده اند خچین و سر پا و آن آب
 فلان و صلیح زید و شریعت عمر را برده اند و ضلالت از زوایا در آمد
 یکی را عقوب زد دیگری را مار و آن دیگری را زنبور چون صبح شد
 بعضی را بخور و بعضی مرده جمله پریشان بوده اند مردی حکیم و ابرو آن
 سرافشید دید جمله که آن مضطربینند گفت چه اچنین شده اید
 گفتند در بریز و آمد این سرافشیدم هر یک ربع متقال زینت ^{شده}
 زینت هر کس کفایت چراغ نکند بعضی روشن کرده اند و لی
 زود تمام شد چون از آن زیاده زینت لازم داریم پس یک شب
 دیگر لابد میباشیم در این سر که مثل یک قرن است اگر چه چراغ
 بجاییم جمله هلاک بشیم و یا اسیر زدن حکیم بحال ایشان توهم کرده
 گفت که عاقل که لایق قلم لیس لهم فایده علم حکیم شفیق بجا

دوازده

دوازده چراغ و اسع الصدر و سالم القلب انتخاب نموده گفت هر
 پنجاه نفر در غنجان را بریزند بیک چراغ جمله ریخته بشد فست و فست
 از خار ظلم در میان چراغ عدالت گذاشته حکیم چهار چراغ
 گذاشت در چهار گوشه سر و یکی در میان و یکی در برزخ و در
 و دو در بام اول شب از نار سقوف و طن روشن کرده اند چهار
 باقی زخمیه گذاشته اند از برای فرزندان آئینه جمله در روشنی چراغ
 تا صبح مسرور رنده کی کرده اند و روز دهم بمقتضای مقصود ^{سیده}
 و بقصر شرف و حصن ماه من ریح آن اسبالت این است اعیان
 مهربان زینت مقل افراد عقل است در بلاد متفرقه دوازده
 چراغ بزرگ محکم و زار شده در سرای ملک و سلطنت و حکیم پادشاه
 مهربان شفیق بر اینها و طن که باید دوازده نفرین دار و سالم
 از فتور غش و غفلت انتخاب نموده و چهار صد کس زیار باکم از عقل
 رعیت جمع نموده و بمقیاس عدالت روشن کرد تا که مار و عقرب
 از میان بیرون نیاید و دزدان از دلولر بالا نیایند و منافقان

ستار از در داخل نشوند و ثروت ملک را بیجا بزنند و فرزندان
را اسیر نکنند جمله اهل سر سالم بمانند از برای پدر مهربان و
خیر کنند بر آلب حکیم از روی معرفت کسیت گفته آه اگر
صد شکار داشتی مثل تو در ده سال مفاصل ملک اقلیم را اصلاح
میکردم لکن از یکدست چه آید ای فرزند و ما استعوان الا بالله باید
محسن بزرگتر تر شیب داد در آن با کرسیها یا مساند در حیات
معین گردد از عقل و رعیت سلم القلب و سدید الدلی خواجه
ملانزه باشد یا اصناف زاده سدید باشند با عالی شاهزاده
باشد یا رعیت مشرق باشد یا غربی سستی باشد یا شیوع سفید
باشد یا سیاه فقیر باشد یا غنی و دهقان باشد یا شهری نشینی
باشد یا کوهی اوک یا شاه ملک اعلان بطریق نشر کنند به بلدان و
قرار در مساجد و مجالس و بازارها باین مضمون صورت اعلان
پادشاه پدر مهربان شما از روی استغاث برای اصلاح مفاصل
ملک در رفع پریشانی رعیت و حفظ ناموس و وطن و قوام

و در تمام

و دوام استقلال سلطنت و شرف شوکت جمهور و اجراء قوانین شرع
مقدس و اعطاء حقوق دولت و عدلت مجلس مشورت قرار داد است
برای عقوبت آن مجلس مقدس از خواص خانه رعیت یکصد و دوازده نفر
دارالام است که خود اهل آن خواص را انتخاب کنند کسی که در آن دین
دارا امین کار پاک دامن باشد و مطلع در نقایص ملت و خرابی
مملکت و مراستگوری مستکار باشد فاسد العقیده و در پیش پادشاه
سلطنت نباشد تنبل و سست منصف شکم پرست شراب دوست
زنا کار نقال شش و بالیج و عنود و حقور و تمام سخن چین
به وفا و به حقیقت نباشد مرد کامل وطن دوست در عین زیاده
از سی و کم از شخصیت نباشد کسی را انتخاب کنند که کویا بر شما احکام
نقته ای حکم آن بر شما جاری خواهد شد چون پادشاه بمشورت
این اشخاص منتخب برای اصلاح امور جمهور و آبادی مملکت و
حفظ وطن و عمل بقانون مقدس احکام اجرا کند کسی را انتخاب
کنند که در نزد پروردگار خود مسئول بشود و من پادشاه پدر
شما بعد از انتخاب و مشورت با منتخبین در اجراء احکام
معدود و خواص بود در نزد پروردگار تعالی البر و اتقوی حکم الله

ولا تعاونوا على الاثم والعدوان فان لم تفعلوا وما الله ظالم للعبيد والاسلام
 على من اتبع الهدى بعد اين اعلان شرح و بسط داده رساله غير
 طبع غوره صاف ساده نشر کنند و مفیدشان امین نگران باشند مردم
 خودی و اجنبی که به سبکبازی در خلوت و مجالس از روی صحت رأیت
 کرده که در آن ملا عظم خواهد شد و روز آبریت و در آن محل حکام
 امین کار لازم است که آن خواجه که کسی را انتخاب کرده اند آن
 کسان را بازبان لاتین از روی محبت استنطاق کنند که از روی
 بصیرت امضا کرده اند یا آنکه از روی تعلقی و نادانی و این تحقیق
 را بوزارت غیر داده شود سزا بعد در منتخب یک دست لیسن
 از منوجات داخل پوشیده بدار الخلافه سفر کنند یکی از وزرا را در
 الاماره استقبال کند آن شخص را از روی مهربانی و اخوت نیکتر
 و غوث و بعد از استوار یک یک مجلس و زراعه و عورت شده با محبت
 کنند از امور سیاست و قوانین شریعت و لوازم جمهوریت ملت
 و در همین مکالم با بعضی کلمات او را امتحان کنند مثلا شخص منتخب
 از خدام در مجلس اسلامیه سوال شود که و ابرار عراق چه را

کم است

کم است و احشای ضعیف در جواب گوید اراضی وسیع غالباً بمرکز
 آنها جمل هم میرود میهند سان دین دار مجاهد وطن دوست لازم
 دارد که آنها را بروی زمین جاری سازند و حقوق رعیت را حفظ
 کنند و لو پنج یا ده سال دولت از عشرت زکات آن زمین چشم پوشد
 بعد از ده سال جمل اراضی معوضه حاصل خیز شود رعیت قوت گرفته
 خیر این عوسالم بر شود صاحب این قول را در صنف اول قرار دهند و اگر
 در جواب گوید حکومت و مامورین ظلم میکنند از روی طعنه حق تا حق
 میشود و قلیل اتقوی میباشد حقوق ملت و شرف دولت را در ظلم
 نمکنند صاحب این قول در صنف دوم باشد و اگر در جواب گوید اهل
 عراق به هتند و تمیل فرمان برداری نیستند که چنین شده اند صاحب
 این قول را در صنف سیم قرار شود و پس علی ذلک یمن را نیز یک دیگر صاحب
 سر یکی دیگر و شاهی را نیز یکی دیگر و مثلاً ذلک مرد منتخب میریزی را در مجلس
 طهران از اکثریت کدایان و درویشان و پراگندگی اهل آذربایجان
 سوال شود هر کس بقدر استعداد انکار شد سخن میگوید و در آن
 امتحان کرده ایشان را صنف اول و ثانی و ثالث قرار دهند جمل

در این مجلس و کذاک شیرازی را از یکی دیگر و خراسانی را از یک دیگر و
اصفهان را از یک دیگر و تاجیک از شین داده شود و جوهر افکارشان
محک زده و کس بلیاقت خود در مجلس بگری قرار گیرد باقی اهل
اسلام کذاک و کذاک دیگر امتحان کنند امیر افغان از منتخبین
کند که بلجیک از عالمه زند چون صاحب شرف و استقلال شدند و
ها از آن ها دلیر تر و سلیکان هر روز با طمع میکنند و از روی
حکمت منجیده بروی آن مجلسی ترتیب کنند برای آن مجلس
رئیس قرار شود سالی چند ماه و ماهی چند هفته و هفته چند
روز و هر روزی چند ساعت در آن مجلس جمهور متکلمه و مباحثه
شود و کارها را با تاقی و بعضی را با تجیل فیصله دهند این
امتحانات و ترتیب بشود بسیار و از روی یک بسط شرح داده شود
در نامه مقدس جبل الحنین بکجند از جهت آن مجامع انکام تکلم
شده و ده درازده نفر رؤسای جمهور صلح عالم و حکیم باشند
همه این کارها آسان شود هر کس اعضای صحیح انتخاب کنند
همین قدر رؤس مسائل در این باقی مجلس تقریر خواهد شد

چون

چون مطالب بسیار باید ذکر شود بیست و دو مجلس دیگر مانده است
اگر در خانه کسی است یک نفر بیست و دو نفر بیست و دو نفر بیست و دو نفر
ای فرزند در این انتخاب و امتحان و غور و تفکر کن با کمال صداقت
و حسن نیت در مجلس بیست و هفتم حاضر شو تا که موعظه و محسنه
رئیس مجلس بتو تعام دهد العالم نور یقذفه الله فی قلبه یا شاک
الدال علی الخیر کفاعلم من تنایج افکار الجدید

لسان الصدق مجلس بیست و هفتم
خطبه رئیس

بعد از آن که معاونان منتخب امتحان شدند هر کس بحسب بلیاقت
و فطانت و مکانت آن در دفتر مجلس قید و بحسب مراتب امتحان
کریهها و تئیهها در برابر ای سر و کس اسم صحتش را نوشته با
حلیج القاب زاید فقط اسم و صنعت و شهرت کافی است مثلاً
محمد حسن تاجر تبریزی یا میرزا حسن مداف سبزواری آغا فاضل طبیب
اصغرانی شیخ امین مدرس طهرانی هلی اویک اعلان خطه جلی

نوشته در صدر مجلس گذاشته شود و بپایین مضبوط در این
اطاق انجن هزلیات و لطایف لطایل مضحکات نخواهد شد
این اطاق مقدس غش و لغو و لچرگی جنبایت محسوب خواهد
شد در این اطاق برای ستغراوندی نقال و درویش سرگردان
و درمندان سلطنت بر سر کرسی گذاشته شده است این کرسیها کز
شده است برای احرار صاحبان همت وطن دوست سخن در
ناصح امین قلبشان قبول الاسرار انتهای و یک اعلان دیگر نخواهی
نوشته در جام زرین گذاشته بیرون در اطاق گرفته شود باین
مضمون اول مدعوت این مجلس مبارک باید پوشاکشان از منوچه
داخله باشد یا با پیراهن و خورش منع است و دوم دعوتی
دخول منع است ستم خادم و یا در و فراش وقت انجن داخل
شدن ایشان منع است چهارم برای غیر منتخبین دخول این مجلس
منوع است پنجم هر کس از افراد رعیت فکر مفید ملت و صلاح دولت
داشته باشد صورت آن را نوشته مجلس بدهد در آن ملاحظه خواهد

شد

شد و اگر احباب آن افکار حکمت روزی شده است بعد از امتحان
چند برای آن در این مجلس کرسی افتخار گذاشته خواهد شد ششم
هر که از اعضاء روز انجن حاضر نشود عذر خودش را نوشته مجلس بفرستد
که در آن خود شود هفتم از تاریخ انعقاد مجلس الحاق مدت دروس
استعفای کس قیام نخواهد شد هشتم هر کس را در استعفا داشته
باشد قبل از شش ماه با سبب استعفای خود مجلس اعلان دهد
و السلام بعد از آن که مجلس آراسته شد و هر کس در
کرسی خود قرار گرفت رئیس انجن بپایستاده خطاب کند جمیع اربابان
طلاق مقرب با فکر دقیق یا در کفند و بنشینند از روی کاغذ تلاوت کنند
گاه از زبان خود گاه از زبان پادشاه مهربان گاه از زبان رعیت است
و صلوات و بپایین مضامین الحمد لله الذی جمع شملنا و الف قلوبنا
و صفاء صدورنا و جعلنا اخرا نأخذ بعضنا ببعض نعم المولى
و نکلون عن الله و حصنا للوطن محه مدفن پدران ما است و میکن
فرزندان شما ها پادشاه مهربان شما ها را جمع کرده است در یک
مجلس که ما منفی یک تن باشیم در اتفاق تا که کس نگوید اصلا فلا

اگر کار پادشاه است بجا چه این کلمه را باید منسوخ داشت هر که گوید
 تکلیف من است اصلاح این کار از حسن نیت پدر شفق شما پادشاه
 است که عقلاً و حکماً ملت را جمع کرده است که بشنود این انجمن صلاح
 امور جمهور را اصلاح کند عداً بقرایه حکایت من بقیس ما کنست قاضی
 امر گیتی نشه در پس هر کس از شماها ظالمین مذهبی را سرکاره
 و سرداء اتفاق را پوشیده آورده است باین مجلس که یک جهت باشد
 در جهاد و یک دل باشد برای قوام ملت و هیئت جمهور دولت
 که نام شماها محترم باشد در عالم و فرزندان شما عزیزان العبد
 که جمله ماها را یک خدا آورده است و یک کتاب جمع کرده است و یک
 پیغمبر تعالیم داده است و در یک زمین تولد شده ایم و در میان شما
 یک سلطنت بزرگ شده ایم پس معاری لفاظیه از یک کینه و یک مراء
 مرده شیطان مشوبه که در اقطار حکماً هم سایگان بخل افشاید مراد
 شماها رضاء پروردگار عالمین باشد و یک شماها جمله فرزندان
 وطن حکمتان وضع بخل باشد و غایت عرفان شما اصلاح مشون
 زندگی فرزندان وطن انشاءت شما صلیع معینه باشد و انجمن

شماها اسباب دفاع دشمن و منافسات شما در تهر ملک و حرمستان
 نصیحت پادشاه و همتان هسری با حسایکان و زکریان در اخلاص
 تو حید و مردان امر معروف و نهی عن المنکر ملا عظم کنید اطراف
 خانه ماها تعمیر شده است ما در خراب نشسته حکماً و اجانب عجیب
 صنایع را از کون افکار بیرون آورده اند ما چشم بسته و حنیدان شرف
 و عزت عالم فزون نافع ایشان امر خسته اند غفلت علم و حکمت پوشیده
 اند ما در فقر و پریشانی حیران هسایکان هوشیار از جرکت آن صنایع
 و عرفان لشکرها آراسته اند که مثل سیل جاری سازند در بحیرت
 شرفی مستعد شده و چشم انداخته بخوبی که افق غریب را احاطه کنند خانه
 ما در میان مغرب و مشرق واقع شده اتفاق کرده خانه پدر ایشان را
 تعمیر کنید و اطراف و حدود احصار کنید و در چهار بلند کنید و هم
 با دوصحر غریب شاخهای نزهتال وطن را بشکند و غارت حیلشان
 از بام ما نباشد و سیل صحاب غریب از صحن خانه ما نگذرد و ثروت
 خانه را برب و آبناء وطن زین پانلف نشود
 مثل
 وطن شما مثل کی ماند که خانه وسیع کهنه قیم فراخ داشته باشد

و بین و سارح سایگان با هم دشمن خانها و ایشان معور مرتفع
 و پشت خانه صحرای منزل قم رحل و جلوه بر طریق عامه هائیک
 بعین یسار هر وقت هراسان میباشند که یکدیگر را غافل کرده
 هجوم کنند از دو طرف خود ایشان از طریق این خانه است چون اطراف
 خانه ایشان حصار کشیده شده است. الاغان بیست و هفت شب
 و روز آرزو میکنند که کاش اهل این خانه همت میکردند خرابی را
 تعمیر کرده و دیوارهای بلند نموده و در پیکر را محکم ساخته و حدود
 و اطرافش را ضبط میکردند و مثل دیگران شب و روز خرابی میکردند
 ما از دشمنان این سلبیم و الا کاری باید کرد که خرابی را تفرقه کرده راه
 دشمن را بست آن هادر این حرص میزنند علی ای نحو اگر یکی
 از آن دو همسایه تصرف و یا ناچار قسمت کنند اهل آن خانه بی خانه
 خواهند شد و ای بر اطفال صغار آن خانه که به خانه در کرم و کوی
 هلاک خواهند شد و کبار اسیر غارتگران پسای برادران پادشاه
 پدر مهربان شما شماها را جمع کرده است که دست بدست داده
 این خانه را تعمیر کنید و در حد و احکام سارید و روزگار آید

برای

برای زلزلای خود تا بین کنید ان احسنتم احسنتم لا فتنم اول
 اراده پادشاه دل آگاه پدر مهربان ماها از این مجلس است امر
 تحریر نفوس و تقویت حدود و حفظ ضبط نفوس است هر که رای
 میدید و امر برای استدقام ملک و رشد عضد سلطنت و تحول
 و دوام ملکت رای خود را صاف سار و در مجلس بیست و هفتم اشکار ساز
 که در آن از روی علم و حکمت و تقوی خود خواهد شد تعاون و
 علی البر و التقوی حکم الله من نتایج افکار الجدید

مر لسان الصدق بیست و هفتم

تقریر تحریر نفوس

امروزه مملکت و امارت نیست در روی رفین که دفتر تحریر
 نفوس نداشته باشد الا ایلان این یکی احکام حکمات قوانین
 اهل غریب است و انصافاً نعم المملکت است چون در قولی رخ عالم
 ندیده است که شبانی بوده عدد کو سفید افش نمیدانست و بچند درجه
 انسان از کو سفید افضل است شنیده فشره است که مرد صحرائی
 عدد کار و مشر و اسب و استر خود را نمیدانست خدا انسان را از

هم اشرف آفریده است سبها از نیت که عدد لشکرش ندانند پس
و اما نیت که عدد فرزندانش ندانند و بد خبر باشد از صفا و کبارش
و سقیم و صبیحشان و عالم و جاهلشان و بار و عاقبتان خداوند خالق
موجودات است و عالم بعد از نفوس انس و جان و حیوان و سفینه
اشیاء پس پادشاه که خراش و امر ظل الله گفته شود باید با خبر باشد
از هر وقت و عدد نفوس زکوریات صبح و علیل حاضر و صاف عالم و
عالم و جاهل حکیم و جامد امین و دین عادل و ظالم و پادشاه یا امیر یا
وزیر که از این امور غافل روز موعود مسئول است بی خبر که فرموده است
کل راجع مسئول عن رعیت اجمال این تفصیل است و سر این شهوت
و حکمت این تبیان است سبحان الله ایاکم هست که عدد اولادش
ندانند و ضرر و نفع آن هار ندانند شقی و سعید آن هار نشناسد
و میان بار و عاقبت فرق نگذارد و از ملک و زنده آن هار خبر باشد
استند مصایب این است که ملوک غیب از پیغمبر حکیم عرب این حکمت
سر مشق گرفته عمل کرده اند علی الرغم من الاشهاد خیر چه عزیز شده اند
و بعضی ملوک مشرق این حکمت را نشنیده اند نگاشته اند و ندیده اند

تاکه جحششان متفرق شده سال هزارها در اطراف برآیند و برآیند
شده اند و غالب هلاک شده اند یا امیر و پادشاه بدو میگویند
و حال آنکه اهل برپوده اند آن است که بعضی از سحیل تمیز دارند
نمیکنند و میشد از عقل عالم از جاهل حکیم از پلید بولم این از عدم
مراعات قانن تحریر نفوس بشری است و غفلت از تعلیمات
خاتم النبیین ۴ ای خالق زمین و آسمان من بنده و مخلوق توام
به ستم خاتم النبیین ۴ ایمان آورده ام و قانون آسایش نبوی
و آخری انسان قانون اول حکم من از قوانین حکما و عالم و هسته
و سر کل راجع مسئول عن رعیت را در ملک غوره که کن از
آن عمل رسا و استاست و مکن روم تحریر نفوس اگر بعضی از
اسلام این تعلیمات صحر را فراموش کرده اند پروردگار من تو مشاهده
باش که من بالسان الصدق بیار ایشان آورده ام و بگویش ایشان خواند
عذاب بلوغ للناس و هدی و موعظه للمتقین یا الله اگر ای امیر عرب
از پیش امیر مشرق سوال کند تو چه قدر رعیت داری گوید بیست
ملیون گوید چه گوید و انشی گوید در کتاب فلان فرانساوی نوشته است

داشت
مثل این کسی بماند که مقدار کمتر کوسفتند در پشت و کوه پراکنده
و مدتی بود از آن پنج میگذشت و از چاه و لغزش آنهایی خبر از اولاد
و در آن آن ها با طالع بعد از چند سال دوستی از زمین سبیل
کرد که چقدر کوسفتند و در جواب گفتند ده هزار گفت از کجا
مسکوف در جواب گفت در زمان پدرم شش هزار بود حال باید ده هزار
باشد و از قلان دزدی که تمام این کوه و صحرای کشته و کوسفتند
شمرده است شنیدیم گفت ده هزار است و در جواب کرب گفت
ده هزار کوسفتند واری شما هو که گوش شنوا دارم بشنود ترتیب
نفوس از این قرار است مقصود نموده اشار و میشود و الا حکما و فک
زحمت کشیده و دفتر نفوس ترتیب داده اند که گانه لا یغادره صغر
ولا کبیر از آن ها سر مشق گرفته دفتر ترتیب داده شود مثل دفتر نفوس
عثمانی یا نوع خاص مثلا شهر تبریز را ده محله فرض کن دفتر لازم دارد
و اداری که مجید دل خانه خانه طبع شده مثل این شهر محله
عدد خانه در هر دفتر نوشته شود و برای قرا و قصبات مثل این
شهر محله قله کنگور سرچشمه عدد خانه ملک و برای صحرائی
هزاره

چادر نشین این طور دفتر شود مثلا
رئیس عدد خانه از این قرار چله برای کوه و شهری دفتر
مراد بیک
نفوس ترتیب شود بموجب دفتر اجانب بنظم و در سبیل فائده حاصل
در یک کشیده شود که در آن اسم کوهها معلوم شود و در هر ها عمر
که گفته شود بعد یک دو رقم مثلا آن ۱ ۲ ۳
۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰
با علم و تقوی ترتیب داده با کفای معلوم کوه کوه و خانه خانه
نفوس تحریر شود مثلا کوه عمر صاحب سن اولاد
ذکور اسم سن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰
سن اسم سن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰
با اسم و شهرت و صنعت مثلا استوار حسن تغلک ساز یا خنجر
ساز یا قفل ساز دین اسلام مذهب شیعه یا سنی حاجی یا
کرمانی یا مشهدی است یا نه مسقط الرأس تبریز یا بلاد خارجه
دفتر است یا نرفته است سواد دارد یا ندارد چند زبان میداند
بیانش صحیح است یا اعصاب ناقص دارد از این قرا تحقیق

و قهر بر شود که اسلام است یا یهودی یا نصرانی و میت یا دیندار است
یا اجنبی صاحب کار در کار است یا بیکار قلندر سلطان در دربارش
و بدان است طالع کسب یا بطلان است و در کدام کار مهارت دارد
خانه اش ملک است یا اجاره صاحب ثروت است یا بی ثروت
و بعضی خانه ترک کرده و راه شود در آن اسم و شهرت و صنعت
و سن و عدد اولاد و روح باشد و مدت ترک سه سال باشد و بیت
ترک بیک قران و در آخر سه سال صاحب ترک بیاورد و بقیه
آن محل ترک تازه بگیرد و هر چه در آن سه سال از عدد نفوس
کم و یا زیاد شده است و یا از اولاد در خانه محصور شده در فقر
قید و مضطرب شود و ترک های متفرق در فقر کرده محظوظ بماند
با غرض رتب و بعد در هر شهر بیک دفتر بزرگ بکون باشد که کون
نفوس ده محله در آن قید باشد بالفرض مثل این شهر تبریز

از این قرار جدول و منظم	نفوس	محله	خانه
دو سه و چهار متعلقه و یا اجاره	۵۰۰۰	قلان	۱۰۰۰
دفتر و یک بزرگ باشد	۶۰۰۰	قلان	۱۲۰۰
	۱۶۰۰۰		۱۸۰۰
			۶۰۰۰

که خلاصه

که خلاصه محله آن دفاتر نفوس در آن قید شود مثل این

نفوس	شهر	خانه
۴۹۰۰۰	تبریز	۶۰۰۰
۱۰۰۰۰	همدان	۲۰۰۰
۵۰۰۰	پوشه	۱۵۰۰
۵۶۰۰۰		۹۵۰۰

و همچنین عدد جمل نفوس جمع شود و در هر سه سال ملاحظه شود
در تبدیل ترک ها و زیاد کم آن ها و ازانته کردن و رفتن شبان
کلی آن کسفندان و پدر کل آن فرزندان و سپه سالار کل آن لشکر
و صاحب کل آن اموال و تجارت هر ساعت که بخواهد بداند نظر کند
بان دفتر میداند که چه قدر از کسفندان کلا بر بوده است یا زاد
و کم کرده زیاد شده است و چه قدر از فرزندان بر شده رسیده
غیر از سه است یا از به صبی و به تریخی هلاک شده است یا از
لشکر قدر کاسته یا به عدد و قوه آن ها افزوده شده است
و یا از ثروت و تجارت چه قدر سوخته تلف شده است یا چه قدر
تجارتش کرده بسوایم اش افزوده شد است این را الفاظ باقی

شمار ای زنده دفتر تجارت اهل غیر ملایم کن که اگر غیر
 هر روز نفع و ضرر خود را بخواند بداند محاسب مشاهده میکند در آن
 از تو کمال سال تجارت کنی و شش ماه حساب جمیع این فرق و
 ترتیب دفتر است و وقت کا بیلان ها بخت کند و ترتیب
 داده اند شما بخت رزاقان یاد گرفته عمل کن حکم استنکاف کند
 از یاد گرفتن عمل مستحسن از دشمن چون عمل حسن حکمت است
 و بیغیر و صوره است از زمین کم شده است بلکه عیب نقصان
 در ترک قوانین شرح خود نمودن است و از دشمن شراب خاری
 و رشت رویش یاد گرفتن و هو ظم گرفتن که ما قانون نداریم باید
 قانون گرفت و حال آنکه حقیقت روح نیست این کلمه میخواهد
 قانون آزادی در شوق و لهو و لغو و نجات از قید قوانین متین
 دین است بقول کلمه حق یزید بها باطل و الا صلیت با قانون
 محکم داریم که اس اساس قوانین روی زمین است باید بآن
 عمل کرد و اگر بعضی جرح و تعدیل سیاسی مقتضیات
 زمان دامت رؤساء جمهور جمع کرده میزان قرار دهیم و الا
 مثل

مثل آن کس مثل کسی میماند که در خانه پدر خویش که مهندس علم طرح
 ریخته ساخته است بابرادران خود نشسته سالهای دراز مشغول
 لهو و لعب شده تا که غالب اطایعهای خانه خراب شده و روز
 میبفت ما خانه نداریم باید خانه بخیریم برادران مرد نمیکنند ما خانه
 بخیریم ای خانه خراب خانه مرد و خود را تعمیر کن و در و درش و در
 متین بکش و در حفظان کوههای کن آن را تو منظم حفظ بدار
 از باد هوا پرستی و سیل عصیان و نقب زد صوفیان که به
 از آن خانه تو خواهی دید و از هر که خانه بخیر خری صاحبان خانه
 شوی و در زمین بار اسارت هلاک بشوی سوال نکند اگر این
 تفصیل دفتر نفوس شود چه قدر تحمیر و کاغذ لازم میشود و چون
 تحمل شود چرا حکم چون هر کس نکرده است دستور نمایان میشود
 و الا هر طور که حسابان کرده اند شما هم بکنید ای فرزند این چه عجب
 که انسان برای ملک بشری است و نیستی و حال آنکه ملک انسان
 افزون از هزار قطعه شتر است و قیمت صد و رتبه کاغذ نیم قرآن
 و دهم در شرف روی مدقار بیت شعر و غزلیت و هنر لیت
 غرآر الا طایل نوشته میشود و خانه نیست در ایران که چند جمله

مغز و قفس و قافی و عاقل و اسکندر نام و سر ستم نامه و غیره ^{نشد}
 هرگاه عوض آن ها تحریر نفوس شود آن کاغذها و کتابت ها
 کفایت میکرد برای دفاتر نفوس روی زمین که چند صد سال
 از آن دفاتر فارغ از حکمت معلوم از غرور و غفلت که جمله ضرر است
 نفع دیده نشده است فان کتم فی ریب فما اقول فاستلوا ^{هل}
 الذکر لعلمکم تعقلون من تنایج افکار المجدی

لسان الصدف مجلس بیست و نهم

سیر پادشاه مملکت خورشید

لوانم هر پادشاه و امیر احاطه علم بر قانون مملکت و احکام
 حقوق شرعی ملت و نفوس و صنایع و فنون و محاسن مملکت
 و بصیرت بر ارض و جبال و اودیه و میاه و حدود ملک خود
 بدون این فنون حکم عدالت برفق قانون شرع و سیاست
 صالحه ممکن نیست منگدروکس در ملک بلد با هم واقف باشند
 در ملک با ارث و یا اوقاف یا هرج و مرج و قتل یا تجارت و شرکت
 یا زراعت و فلانعت اواز درواج و طلاق و غیره حاکم آن

بلد

بلد در میان آن روس حکم میکند بعضی اوقات کلی از آن ^{نشد}
 راضی نشده بر آن حکم بدو بار پادشاه شکایت میکنند که پادشاه
 جاهل سئد باشد در علوم و حقوق آن ملت و از اراضی و نفوس
 و املات به خبر باشد که موافقت نمیدانند که آن حاکم حکم نمی کرد
 یا باطل و قس علی ذلك آن است که سلاطین هوشیار و سلف
 شرف فرزندان پیش که خلعت و بیعه می خواهد پوشید با کمال ^{قد}
 و جهد در ترتیب و تعام آن میکوشیده اند تا که با اخلاق مسخر
 و علم و هنر و تدبیر و کماست و فراست موصوف شود چنانچه
 او را در ملک غریب با حسن الترتیب و بیعه و تدبیر بان کمال ^{درین}
 میکنند ملاحظه کن ای فرزند پادشاه روس و انگلیس و تتر در
 تحت سلطنت نشسته اند که چند سال حکومت و سلطنت کرده اند
 این جمله از دروس و علم و هنر و کماست بدو است که چنین ترتیب
 گرفته است پس پادشاه بعد از ترتیب و زوایا و وکلای و اعیان
 و سفراء و تشکیل مجالس و تحریر نفوس و انتخاب چندین و حکماء
 لازم است بایک هیئت مختصر مملکت خورشید را سیاحت کنند

و در آن سفر مبارک مقدار بریت نوازند ز آمو و امرو و بخت
 را طباء جمله با علم و بصیرت خصوص در رعیت و ریاضی و
 جغرافیا ملایم و مرکاب شنند و علم و حشم آن اجزاء محدود
 و معین زیاده از حد نغز نباشد و مقدار چهار صد نفر از سوار
 و پیاده از لشکر کفایت باشد جمله این هیئت لباسشان از
 داخل و عمل دست رعیت باشد و مصارف و مخارج آن سوار
 در مجلس ملی مذکور و مشاوره شده در حد اعتدال معین
 گردد که ادوی از آن اجزاء هیئت مسافر از احوال رعیت
 نه از حکم و مامورین بلدان برع و نیاز گرفته نشود و در بیان آن
 اردوی میونی دوسم نفرها سوس و دینار و صاحب علم و مقام لازم
 که از یک و یک ربع خبر باشند اگر زشت حرکتی نسبت بر رعیت در آن
 سفر از علل زمین مرکاب سرزند با تحقیقات هار و خانه بنویسند
 روز بروند بیار شاه برسانند و قتی از جا سوسان جدا گرد
 محقق شد که حق کسی را غصب کرده اند بموجب استحقاق
 کیفر شود آن وقت نفوس رعیت جمله لشکر پادشاه شود

در بر

و در بر حصین و طاعت و دعای پادشاه را فرض شمارند
 و هر نعم المطلوب با این اساس قریب یکسال چند و قدر بولایه
 و حکام و مامورین حدود و ملکی لشکری اطلاع بدینند که باید
 اراده سیاحت مملکت دارد و گاه گاه بعنوان مخصوص
 در هر یک خبر این حرکت افشار کنند بدون تعیین وقت سؤال
 شاگرد فایده این اخبار مرکاب است جواب حکم ای وزیر در آن
 فوائد بسیار است اول اولایه ملایم میشود که راهها را صاف کنند
 و کوه ها را بشکافند و بلها را بسازند و خانه ها را تعمیر کنند و کوه
 ها را پاکیزه کنند و اجزای حکومتشان منظم کنند برای نصف
 و دم عسکر فایده این اعلان برای ورود پادشاه افواج را
 منظم سازند و نقصان را تکمیل کنند و بیج باره و عمل را محکم
 سازند و سرحد داران در میان خود و رجا از پادشاه در مقابل
 مامورین هم سایه خود سازی کنند برای نمایش پادشاه و فایده
 ستم هر کس را از افراد رعیت یک افکار صحیح یا هنر یا بد
 بزرگی داشته باشد از روی بصیرت یا حاضر و غایب برای ورود
 پادشاه که بعضی رساند چهارم مامورین ملکی و لشکری اگر

حق کسی را غصب کرده اند او کسی نکم کرده اند تدارک غوره صلاح
 سکینه و قس علی ذلك قبل از حرکت بکاه بیرون غیر زره و بر طرف
 فرستد و بعد از اكمال مهلت بهر جهت که خواهد سفر کند یا غیر
 ملکی و عسکری آن مهلت رسماً خبر داده شود و چند روز پیش
 از حرکت چند نفری از آن هیئت رفته بمنزل پیش که محل نزول
 بارگاه دارد و اطرافش ملاحظه شود و علوفه و لوازم معین کنند
 پادشاه روز معینی حرکت کرده تا برسد بمنزل و در آنجا
 در روز توقف فرایند اطراف آن محل کوه و صحرا و میاه و غیره را
 سیر و تماشا کنند و مهندسان محاسب کوه و دشت
 و معور و خرابه آن محل کشف غوره و مزبط کشیده با کمال اتفاق ضبط
 کنند و بروشن تاریخ و جغرافی تحریر شود و محاصل و صنایع و زراعت
 و دست اراضی آن ده و یا شهر را با حال نفوس آن در آن کتاب تحریر
 شود و در خیمه که مجلس هیئت است در دست ملاحظه و مذاکره
 شود و بعد چنانچه وضع حکومت و ترتیب مجلس آن بلاد اعضا
 و اجزاء

و اجزاء حکومت و اقلیج عسکری و بیج و باره آن محل و اصلاح و آرد
 آن محل ملاحظه شود و محاسن را اصلاح و مستنات را تحسین
 و تکمیل و اقصا می شود این ترتیب تمام شهرها و فرادشت
 کوه و دشت و سیر کرده معاینه شود ای فرزند این سیر سیاست
 به از سیر و سیاست ملک خارج است وقتی پادشاه بمقر
 سلطنت خویش مستقر شود پادشاه و وزراء و حواری خود
 از روی آن کتاب جغرافی هویت مملکت را در تحت نظارت
 حفظ کنند از یک جای مملکت که بیش خبری اعتنائش و اخلاص
 می رسد و کسای جمهور از روی بصیرت میدانند که آنجا است
 و مقابل کد خطم و خطر آن بجه اندازده است و اصلاح آن بجه
 مقدار میشود مثل کسی که از تمام اراده خانه تجارت خود را خبر
 باشد و اگر این تقریر را حق شناری ای فرزند سیر سیاست
 پادشاهان همایم از روی هوشتیاری ملاحظه کن تا بزرگ
 و عظیم شماری و اکثرین تو را امتحان خواهم کرد یک روز در
 معاهدات و تعیین حدود و با هم سایگان نامه فایده اطلاع

فی سبیل الله واند سؤال شاکر این قدر علم و صفت حسنی
 تراند انسان یاد گیرد و ملک خود عکسند جواب حکم جمله آن ها سهل
 و آسان است که برای تعریف این علم و فنون روی هم یکسال درین
 کافی و وافی است با امتحانات و تحاریب بنظر ارباب و تمام حکماء
 و علماء دانشمند که اقل مدت تحصیل فنون حدیده و عتیقه است
 چنانکه هسایگان میکنند و هر کسی شایسته میگردد که آن ها را شناسد
 ها انسانند لا غیر پس بعد از امتحان و انتخاب به صفت موصوف
 او را بلباس از مشروبات وطن ملقب نموده در بیت العهد است
 نموده عهد و پیمان گرفته که از کفر و سابق و معاش کفایت لایق
 آن محل و مکانست که با نجاسات و بی شرفی قرار داده شود و کتب مذکور
 شد قوانین فقه حقوق ملت مع باقی کتب فنون بدست او داده
 که بان عمل کند و یک ساله مخصوص که در آن تکلیف موقوف و کارگران
 و تنظیم کارپردازان فرشته شده باشد مثل چند وارش و کاتبان
 و ترجمان که باید باطلاع وزارت خارجه و وزراء و برابر باشد که آن
 اشخاص هر کس میباشند و چه کاره و در اند آن وقت معاش و لباس
 فراشان و اجزای چه کوه باید بشود در وزارت مذکور و موازنه شود
 که در حد اعتدال قرار گیرد و ترتیب کار پردازانند اینها باید بداند
 صالح

صالحه مرتین و ترتیب شود من حیث بیوقوف و کسب و سرور و من و غیره
 و دفتر و لوازم کتابت و چراغ و غیره آن ها را اهل از خواند پادشاه بول
 داده شود بعد صورت آن اسباب را چنانکه در دفتر کار پردازان
 قیاس است بوزارت خارجه ارسال شود که در دفتر ایشان ثبت میشود
 که هر شهید که در آن جا مامور میشود بداند از هم دیگر بخوبی گیرند
 و در مدت ماموریت آن شخص چه از آن اسباب تلف و کاسته است
 بول آن را از معاش خودش هزینه یا تعمیر نموده کمافی سابق تسلیم بدهد
 بکار پردازان حدیده او بنیاب اول شهید بدهد (از اوقاض کسب نموده)
 بداند و اگر شهید بر سابق بدل مفقود را بخیرد و غیر شکست را بخیرد
 تا به شهید بدهد بدهد بدون حدیثه از او مطالبه کند و اگر اجابت نموده
 از اجزای کار پردازانند استشهادهای نموده با تعیین قیمت اوقاض
 اسباب شهید بدهد بوزارت خارجه را بپوش بدهد که وزیر
 خارجه از آن شخص جزوی تحصیل نموده با جزای نقدی که خلاف
 قانون عمل کرده است و فرقی آن اوقاض را تکمیل نموده و لوازم آنرا
 باشد تا از مامور اول تحصیل نمود و شهید که در جای خود سقر
 شد بعد از تحویل شهید بدهد و ملا حظم اجزای سابق زیاد

و کم ایشان را ملا حظ کرده منظم سازد و چند نفی از عقل
آن بلد تاج باشد یا ملا یا کاما استخواب غوره یک مجلس شورای شریف
رعد برای تصفیة بعضی امور مهمه در مضامین بزرگ تجار
غیره و لو در ماه یک روز آن اعضا مع شفق قرائت آن بسیار است
و شهیند سر تحریر نفوس به خود در آن بلد نامه ترمیمی که در داخل
شد است در مجلس قبل ذکر شد و ترک و بدینند با ایشان بقیعت
معتدلی که بر غایت گرفته شود و در همین محرم و دارن ترک و سن
و صنعت و هنر آن در دفتر نفوس درج شود که آن دفتر دار
الحا و رفته در آن مجلس معونان بعضی صنایع و فنون نافعه
ملاحظه کنند و شش بند هر چند روزی صبح در عصر سوار
شده بعنوان تفحیح اطراف بلد و مزارع و محاصل ایشان را
ملاحظه کنند بلکه باسم هوا خوری بعضی قراء و کوه ها و حدود
آن مملکت را سی کند که در آن مدت چند سال که در آن جا
مستقل است که کیف اهالی و حکومت و قوه لشکر و محاسن
آن بلد را تدبیر بجا تجرید کتاب بعنوان جغرافیای مفصل آن بلد
و نقشه بعضی اماكن در سر کوه و برج باره که وقت ازل ماموریت

باید

بپای تخت بر میگرد تمام حدود آن محل و مضامین محتم خود در کتاب
آورده باشد که ارکان حرب بان کتاب بسیار محتاجند و همچنین سال
که یک شهیند سر یک تحقیقات جغرافی نوشته با مرکان حرب داده
باشد آن وقت جمیع اطراف ملک را جانب به جانب بر حسب پیرو شده
در محل صادر و صلیک آن ها را دانسته در تهیه ستد هیجات اجابت میشود
و هو المطلوب بهرست در هر امر و مطلب و مفید است قوله که امن
بیمشی مکنا علی وجهه اهدی امن یعنی سربا علی صراط مستقیم

من نتایج انکار الجدید
لسان الصدق مجلس سویکم
درس حکام

برای پادشاه و امیر طالب سعادت و نیا و آخرت قلم اطفال عتبت
فرض است چون با خط و سوار تکمیل نفوس میشود و یک اندر از او از قید
تومش نجات یافته بشری انسانیت مشرف شوند انسان به سواد
به چشم است نسبت با سواد و روحیه متوشش است نسبت بشخص
و سواد کس به خط و قلم به دست و زبان است نسبت به خط و قلم
به خط و قلم فقر و مفقر است نسبت به صاحب قلم و لسان عزیت که به

خط و سواد است پادشاه نتواند بصدر مملکت خویش را اصلاح کنند
کتابت می کنند لکن اگر رعیت با خط و سواد باشند بهر کار صلاح می کند
کتابت می رعیت که به خط و سواد باشند پادشاه در صد سال نتواند
امران امور سیاسی مفید رعیت و ملت و دولت اجرا کنند که
حقه الا بقتل النفوس که ضعف ملت و دولت است لکن اگر رعیت
با خط و سواد باشد پادشاه صد حکم سیاسی و شرعی برای اصلاح
نفوس و اموال و مملکت در ده سال اجرا می دهد با تمام توجه آن است
که خاتم پیغمبران ۳ امر اکید فرموده است بی تعلم القرآن و الکتاب حتی
نهایتی برای تحصیل و تعلم قرار فرموده است بلکه فرموده است
اطلبوا العلم من المهد الى المهد و قال طلب العلم ولو بالصحین
و این واضح روشن است که مقدم علم و شدن خط و قلم و سواد آن
حاجت به شرح نیست امروز حکماء و امرأه فرنگ بان عمل کرده اند کثرت
و هنر ایشان در عالم عام شده است همانا که زردی افتخار گویند ملت
و رعیت فلان پادشاه در صد نود و پنج با خط و سوادند و از روی
تحقیق گویند که ملت و رعیت فلان پادشاه در صد نود و شش

به خط

بی خط و سوادند این چه فقر است و چه غنی است و چه فقر است
کما شئ - آن صد چهار عالماء و حکماء و افاضاء و اولاد و اقبای را می
رعیت بوده اند رجبی از زلف افراسیاب عالم و تقوی و التور و الحاکم
هو خیر کثیرا و زو جشم که غناوت بکر فیه است مشاهده می کنند
قریب به تعظیم مدرسین اطفال اهل شرف و ثبات حیث و طبع و حسن
و پاک عین ندهند و هم تکالیف از آن ساقط است حتی الفاظ
کفر ایمان در حساب نیاید نجس و پاک از غریب و لها سن و چهار
نباشد مع ذلک قرآن المجید الذی لا یسته الا المطهرون در
و پای اطفال بعضی او را قش نکر پاره شد و بچه ها توستی می کنند
میزنند کویا تعلم و تدریس آن کتاب المجید الذی لا یاتیه البطل
من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید لا رطب الا باس
الا و کتاب مبین باز بچه اطفال شده است بعد از آنکه چند سال
متمادی او را توحی کرده بخواند و چند دفعه اجزاء قرآن را یاد
پارسه شد و با مرکب جرب و سیاه شدن عوض برانغموده اند روان

را بدارد که لکن عظمت و قدر و قیمت و آن الحمید از قلب طفل قریب
 بچو میشود و بچه ها بیکدیگر فشارت میدهند که از قرآن خلاص شویم
 برای من حافظ بجد دل یا مفتوی منقلب یا جوهری متن فزاید
 خریک و وقتی که طفل آن کتابت شک مغرور را دست گرفته است
 فلن میکند علمی که انسان کامل میکند در آن کتب است نه در قرآن
 و قوانین شرع مقدس و مدت چند سال که کمال شوق علم قلندری عشق
 و مطرب و شراب و زلف و خند و لب یار میخوانند و غایت کمال
 خود را که بخوانند بسجده چند بیت کفر آفرین را معنی کنند و چند
 بیت محمل شعر بپاوند و برای عوفی و فخر و کفر و غیره مستعد
 از مکتب بیرون آید یا صرغ علی العباد که مدعیان مشرعی
 ربوبیت و شیعیه خبیثه ملقبه صوفیه و هذه الوجدیه از آن تهمت
 که در میان های کبر اطفال کاشته شده است این فسق و فجور و فساد
 در مدینه و تنق از منهج شرع الفریح و کثرت نفاق و قلندری و سلطنتی
 و کدائی و بر لیشانی ثمر آن شیعیه است لا یعلم ذلک الا الحاکم و لا
 بد که الا در بصیر الجدید پس احوال و زیند لانم و واجبیت بر پادشاه

وامیر

وامیر و رؤسای جمهور که آن وضع تعلم و تدیس اطفال را
 تغییر دهد من حیث ممکن و مطیع و متکلف و متذنب
 کتابت و القرائه تا اصلاح شود امور جمهور و بعضی ترتیبات
 که حکماء و عسایه کانی زحمت کشیده از تنباج افکار و سروده منظم
 نموده اند که عمل حسن از خود که باشد باید گرفت که آن از حکمت است
 که پیغمبر فرموده هو ضالک المؤمن بکده و سر اعمال نشست باید
 به دشمن تقلید نکرد و روز سنن کثیرا اهل غیر را غالب اهل
 شرف عمل میکنند که جمله ضرب اسلام و ملت و دولت است
 بلکه سبب هلاک دینیوی اهل شرف خواهد شد اگر رؤسای
 جمهور بهوش نیایند پس حال که چنین است ای فرزندان سنن
 حسنه حکماء ایشان هم عمل کنند بلکه رنج و خسران میزان شود
 و خیر فزون حسنه جبران کسر سیرت رویه شود تعزیرات این
 مجلس را خوب غور کن ای فرزند و اطراف مطالب را ملاحظه
 کن و سختی و نرمی کلام را سبک سنگین کن و رفع ضرر او را
 بجزان محکمت الکتاب و سیرت صالحین من حکماء و علماء

والا وکوا سلف بسنج و چنیت را باز کرده خانه و اطفال خود را خوب
معاینه کن آن وقت اطراف خانه و اطفال هسایک را مشاهده کن
و هویت یار شده مستعمل باش تا که در مجلسی دوم ترتیب
مدرسه اطفال و تعلیم و تدریس آن نوزادان و تکلیف پادشاه
و معام و شاکر و پسر اطفال در حق آن ها را تفریق کن از خرد
برای توفیق میطلب که ضیاء چشم تو را زیاده کند و متاع قلب
تو را بزر و غشوات از دولت دور آید هو العفو الودود

من نخلج افکار البید

لسان الصدق مجلسی دوم

بیان ترتیب مدرسه

پادشاه اول در مجلس و قریب یک مدرسه ترتیب دهد
باین قرار که اطفال هر طبقه خود به اسم رجه برای هر اطاق منظم
نرمی طلافی بعض اطاق مرید که روی آن تخت اطفال مرید
نشسته و جلوسان میزور باشد و برای هر یک نفر صندوقی در آن
مینه که اطفال اوراق و عدوات درسی و کتابه را در آن گذاشته
کلیه غوره کلیه اطفال خود بگردش اندازد چنانکه قواعد هم سابقان

بترتیب

بترتیب آن دایمیه و مکان و لوازم آن بسیار گران قیمت باشد یا نه
ضرر ندارد فقد مرتب و پاکیزه باشد و حق مدرسه و سی برای
تفویج بچه ها روز چند دفعه بترتیب نظام معلوم بچه ها در آن
حق سیر بازی دهند بعنوان مشق و معام با ایشان شوخی و لغو
من در حکمت سخن نگویند دوم رساله های که پدید آورده
نوشته شود با مثال نافه و حکایات لطیف و در صف کوه و بحر و چتر
و درخت و حیوان و هر غ و غیره که میل اطفال بآن اشیاء بسیار است
با خط قرآنی درست جلی نوشته پس زیر کتابت طبع شود بجهت اعتدال
با اطفال در خدمت شود و از آن رسایل درسی داده شود تا هر وقت خوب
شناخته و تهی کنند تا روان بخوانند و صحیح و غلط را تمیز دهند بعد
ایشان را امتحان غوره بدرجه دوم ترقی دهند که اطاق درسی مخصوص است
و از برای نادیده چوب زدن و داغ کردن لازم نیست الا برای جنابیت کبر
که خرد معام حکم مواقع او را براند و الا اطفال را در میان ترغیب و ترهیب
و ترقی و منزل تربیت کنند مثلاً در اطاق که دوازده کرسی است برای
هوا کرسی دوازده نفر نشسته اند هر کدام را بحسب اقامت حسن و رکاو کرسی

ای فرزند مدت معین در این اطاق قرأت قرآن و مقررات
علم خواندن و نوشتن را یاد گرفت امتحان شده با طاق درجه ستم
تحویل داده شود چهارم برای درس این اطاق چند کتاب
الانم است شاگردان خیزه درس بخوانند اول لب لباب فق
شرعی من حیث حقوق تجارت و زراعت و جراحات و قصص
و تقسیم میراث و احکام اوقاف و غیره دریم کتاب جغرافی مختصر
و هیئت ستم احکام اجرات حقوق سیاسی مثل ملک و مالیت
و غیر چهارم مساب هندسه و نقاشی پنجم کتاب قرأت که حاوی
بر حکایات و امثال و اشعار لطیفه در مدح علم مستحب از کتب
ادباء و حکماء ملت و علم اشیاء و غیره و مفصل تر از کتاب درجه
دوم و مختصر علم دفتر نویسی و انشاء ستم مختصر علم قواعد نحوی
فارسی مع تخیلات و قرأت در کتب فارسی حاوی بر حکایات
و امثال و اشعار شیرین در مدح علم و ادب و جغرافیای طبیعی
مثل وصف کوه و دریا و نهر و چشم و غیره و مقدار مختصر
علم اشیاء مثل آنکه کاغذ زرج ساخته میشود و پنجم هر دو عمل

می آید و فلان ماسنین چه طور است الخ و آن کتابها متین و مقهور
باشد بصوری که شش در شش نوشته شود چهارم مقررات
علم مساب مثل اعداد نویسی و جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و نوشتن
و حساب اعداد رقی اینها از این کتابها درس داده شود شاگرد
را قوی و فعلی کرد و در این امتحان نمره جلد را با عفت و دیانت
و تقوی و صحت و حمیت تربیت نمره که مستعد شده داخل کتاب
و ملا درس عالی شده تکمیل شوند که بکمال اینها از بلذات مستغنی
و ترک از یونانی و آرمینیها و بقول کتاب لاتخاذ و ابطانه من درکم
عمل شود کما در صدر اسلام عمل شده و الی بعد کتاب و ویر
قرار داده بود خبر رسید به عمر نوشته برایش که مگر این آیه را بخوانی
یا اسلام شود یا از عمل معزولی و الی نوشت کسی کار او را نتواند بکند
عمر در جواب این کلمه را نوشت مات نصرانی را اسلام یعنی القرآن مرد
چه خواهی که حال کن این است جنم و سیاست و سیاست بند
کسی ای فرزند پنجم در صفت معلم معلم عالم و حکم و پر مهر کار مفید
بقوانین شرع و محبت وطن امین کار با وقار و ناموس و شفیق

مثل پدر و پسر و برادر و دختر که شاکر آن در اوقات نماز افتد کنند یا وان
روی عقیده و حسن نیت معام **خاص** مکمل باشد یا معتمد نطق
در بر باشد یا خست ملائمه فرق ندارد لازم تقوی است ششم معام
و شاکر آن و خادم مدبر هم با شاکر آن جمله ملتس باشند از منسوب
داخله انباء و وطن بدون آن منع باشد عقمت بعد از ترتیب تنظیم
خودن این مکاتیب و مدارس عام آن ترتیب را مفصل کتاب قانون
مدبر هم نوشته نشر کنند و اعلان دهند جمیع ولایات و حکام دیگران
که هر کس اولاد و زکوری دارد باین ترتیب ترتیب بکشد و هر کس
لباز بآن قانون عمل شود و در آن کتاب مضایع و مواعظ با اقبال
منقص ترغیب و تشویق و نوشتن باشد حکم پادشاه اعلان
دهد که اگر او را و اگر که عجب دفتر نفوس از حال تاریخ ای پنج سال
هر کس پسری داشته باشد در سن شانزده سالگی باید مستظهر
و سواد عسکری باشد و وضع باشد یا شریف ستم باشد یا
عالمی شاه زاده باشد یا خان زاده من دون استثنای این اعلان
در هوشش ماه یکم ذی قعدة خود طبع نموده در شهرها و قراها و ایالات و امارت
جمیع محالک خود نشر کند که در این پنج سال ده دفعه اعلان شود
پنجم

باشد و بعد از انقضای پنج سال مثل تخریر نفوس جمیع رعیت را
معاینه نموده باین لایحه و وقت احوال اعلان را اجرا کند و بعد
هم هر یک سال آن اعلان را اعلان کند باند سال پنجم
معاینه شود و بقانون آن عمل شود در ده سال در تمام ملک
یک مرتبه نفوس به سواد نباشد و هر مفتاح کل خیر
من محتاج افکار جدید
لسان الصدق مجلس سنی و سیم
حکم و صف علیحده امراض مهلك
پادشاه يك هیت مخصوص لازم دارد مرکب از طبیب و مفتاح
و عالم بقت زراعت و حکم در سبب العهد از ایشان عهد گرفته
و بلباس از منسوجات داخله ملتس نموده و مواجب کافی برای
آن ها قرار داده مامور کنند باجری چند بنده قانون سپاری
و شرعی در شهرها و قرا و ایلات اول شهر که مامور شوند
با هیت اجتماعیه باز و کوچ ها و اطراف آن شهر را سیر کنند
و هر جا که خرابی است خانه باشند یا قلعه یا پل و غیره کشف نموده
که بایند تعمیر چند مدت تعمیر میشود چه قدر مصالح لازم دارد

لازم دایم دفتر و نقشه کشیده ضبط نمود و بعد اوقات شهر را
یا بت دکه دتل را با وقت سیر کرده که کدام زمین را میشود تعمیر
کرد و چه میتوان کاشت و عبور و مرور و کوچه ها را چنان میشود
صاف کرد عدل ساخت و جنگل ها را معاینه کرد که کدام درخت
را میشود تربیت نمود و از آن چه سناخته میشود و چند سال
آن درخت رنده باشد چه قدر فرق میشود از این قرار جمله را تحقیق
کرده و هیئت بایکدی شورت غوره در کتابی تجویز غوره و شکل
درخت و غیره را به نقش کشیده و فواید را تجویز غوره ضبط
و برای هر کار چه قدر علم لازم دایم و چند مدت اصلاح میشود
در کجا باید قرار خانه ساخت ضبط و ربط آن عبور و مرور را
چه لازم میشود و بچه کار آید و لو بعد از چهار صد سال باشد علم را
ملاحظه کرده و حکما نه قیاس شود و بعد از کشف تحقیق و تدقیق
در شهر محل حکومت بک اطاف مجلس ترتیب دهند مقدار
چهار کسی که ندره شود و یک هیئت از اهل آن شهر عمت
کنند مجلس و کتب از علماء و تجار و اهل صناعت و ملک

و حکومت عسکری و ملکی بعد از اتمام جمله اسامی اعضاء دفتر
آن مجلس نوشته شود و رئیس آن هیئت بر خواسته با کمال
هوشیاری و شفقت و مهربانی و دولت و ملت و وطن دوستی
چند کلمه خطبه بخواند و قریب باین مضمون بعد از حمد و ثنا
و درود بر پیغمبران اما بعد نعمت خداوندی بسیار است نسبت
به بنی نوع انسان اول لطف خداوندی است انسان را بقا رساندن
و تقویم خلق فزونی است و هدایت فزونی است بتوحید
و اخلاص و اتباع رسول کرام و برسل مبعوث و پرهیزان داده که آنست
یعین کنند که آنچه مکتوب نموده است بکلی بنویسند و هر نوعی که دهد صلاح
و فلاح دنیا و آخرت انسان است از آن جمله تعلیمات صحابه
خاتم النبیین است که فزونی است برای هر قوم امیری لازم است
حتی حکم فزونی است بر امانت خود که خواننده در راه سم تفر باشند
ملکی بر آن و وفرا میر باشند تا کار منظم شود و مقاصد اصلاح
شود پادشاه مهربان امیرا است احوال بر ایشان رعایت را
دریغ بتدبیر علاج بر آمده اول معاونت کنید که نفع آن

عام است چند مدت است از علم و کیا است حکام و
 اوراق غالب رعیت از کار افتاده است و بیکاری و کدافی و
 بیجاری و قلندری کار شده است تا کم غالب مردم از ملک
 متفرق شدند و خانه ها خراب شده و زمین ها بایر ماند
 و ضعف اصناف روز بروز زیاد میشود و اغنیاء فقیرتر
 نمی خورند و علماء و اخبار طاعت پیدا نمیشوند بجا آورند
 کاسب یا تاجر حتی سفره را باز کند بعد از فقیر گدایان با و
 میزنند و انواع کلمات خلاف اخلاق حمیده و قانون شرع
 تکلم کنند ماه رمضان کسی راجت افطار نکند در مسجد
 متقی اگر یا الله یا رحیم گوید سائل گوید تو خدا را غیبتناسی
 بان دیگر گوید تو دین نداری و بان یکی تو مسلم نیستی و هم چنان
 جمله این ها خلاف شرع و پریشانی است تران قوت حین
 اجتماع را تحلیل برده بحسب الواقع غنی و فقیر عالم و جاهل
 خاص و عام پریشان خوانند بجهت دفع این پریشانی و دفع
 این غم و غم و تحصیل عین شرف و سعادت پادشاه پدر

مهربان

مهربان تر از خود از جمله این اصناف عاملان یگان یگان هستند
 شوند هر کس برای خودش کار و کسی اختیار کند و هر کس کار
 ندارد و معاش هم ندارد و محتاج قوت بود است آن ها را هیچ کرده
 با بشان پوشاک و غیر آن داره بکار گذاشت در تعمیر خانه ها و
 تعمیر طرق و احیاء اراضی بایر و اهداش قنوت و اصلاح قلم
 حیات که نه آنها از سر سبکی هلاک شوند و نه کسی بیاری را بخت
 اختیار کند و مردم غنی یا اصناف از سالها و تریاکیها و بیچارها
 آسوده باشند تا چند سال و دم لذت کسب را چشیده و وقت
 سعیت و غیرت ایشان زنده شود هر که دلی خود را از آنها فرماید
 از روی علم و رحم و عاقبت اندیشی رحمت الله

یقین ای فرزند اهدی از ان علماء و تجار و ملاکین و کسبه و لوا
 انکار نکنه این مطلب و هو الطوبی و دم یک اعلان کنند باین
 معنوی که بحکم حضرت ولی نعمت پادشاه مهربان جمیع رعیت از
 روز فلان در مجلس اصلاحات بحسب فقر نفوس استغنا
 خواهند نمود هر کس در دست کسب معاش ندارد و یا قریبی شده از

کار عاقل شده است و در بیان شکم و لباس مستور در کارها
 دولتی از یک سال تا ده سال بکار برده خواهد شد پس
 باشند یا عای بزرگ زاده باشند یا دهقان زاده لقد اعند
 من اندر بستم باین مضروب یا مفصل تر از این در مقام اعلان
 طبع غوره بسفراء و شاه بندرهای که در بلاد خارج اند
 در سال نمایند که کار پروازان بموجب قانون تحریر نفوس
 مکان استنطاق کرده تحقیق نمایند و هم قلندر و قصه خوان
 و شعبده باز و قماربان و تریاکلی و دروغ و بیکار و کدای بیچار
 و غیره است مسافر و مجاور صبح البدن در سقط و شل و کس
 به کاس و بیچاره است و کل علی الناس آنها را جمع کرده در تریاک
 در سخت محافطت ارسال کنند و کس را بپوش و بلند خوش روز
 مجلس اصلاحات قبض و وصول گرفته بیاورد و در روز تریاک
 بر دارخانه درج شود چهارم از مابین مجلس چند نفر را
 تعیین شود بلباس مخصوص از منسوبات داخل که کوم و بار
 و قهوه خانه عادی مسجد ها و خرابیها در شهر و اطراف شهر را
 کرده

کرده و جوارح بدن و بیکار و بیچار و سائل و نکال و مکرر گیر و پیا
 در جیشا شخانه مشغول بتریاک کشی است یا صاحب ششاش خانه و تریاک
 خانه و قماربان یا صاحب قمارخانه است تدریجاً جمع کرده یک نفر
 یک نفر و نفر در نفر بیاورد و مجلس و اعلیٰ مجلس های تعیین کنند
 که اقل حد نفی منزل بتوانند در آن جا نمودن و خوراک مختصری در آن
 محل باشند که آن چند روز که مجلس یک یک آن حال استنطاق
 میکنند و بکاری که از آن ساخته میشود بدای بداند این نفوس
 در آن منزل من حیث فوت آسوده باشند تا تصفیه شود و چند
 مامور خفیه از جانب مجلس تعیین شود بحقیقت خورده فوشتی و دست
 کردنی و یا میوه فروشی بلکه پارچه فروشی بلکه چند نفر از دین داران را
 خفیه قرار داد که داخل خانه ها شده و هم از این نفوس عاظمه داخل
 و خابج و خلوتها فساد بر نشسته کرده است از روی تند بیکر حکما در نشسته
 آن امارت مهلت را در آورده اصلاح شود و این اصلاح هیچ
 نشو و نما علم و علم و تدبیر و حکمت و شفقت و دین و تقوی
 و صفت و امانت و جنگ و جهاد فی سبیل الله امروز چهار اول

اسلام این فریضه است با وجود دشمنان بسیار قوی شکست محقق
 با اسلام جن اصلاح خود را فلاح و نجات نیست سئل من حکم بما
 انتصف من عدوی قال فی اصلاح نفسک قال البقی ۳ الحکمة
 ضالة المؤمن هو که مؤمن بالله است بی این حکمت برود تا کم شود
 خویش را بیابد ای فرزند از این کلمات پند گیر این عرفان باقی
 نیست محض نصیحت است مؤذرة الى الله والله وکیلها اول
 پنجم يك يك آن اشخاص حاضر کرده طبیب معاینه کند و رئیس
 سوال و جواب کند که چه را بیکاری چه صنعت داری عیال داری
 یانه اولاد داری یا نه چه کاره است قلبان یا تریاک کش میباشند
 یا نه ملک داری یا نه در این تحقیق هر کس گفت که دیگر چه کسب خواهد
 شد و فلان کسب را خواهد کرد و کفیل داره یا بسند اول شخص
 خوره و مراقب حال او شده تا مشغول کسی شده عادت کند و خلوت
 حریت را بچشد و هر کس که کار و عذری و کفیلی ندارد او را در
 کارهای سابق که ذکر شد بکار بدارند حتی مثل و کور را
 مثل مثل را میشود پاسبان گذاشت و با دست سنگ بچیند
 رز راه

از راه و کور را میشود چرخ در دستش راند که بچرخاند و یا دم بداند
 عرب يك چرخ که در نجار و یا آهنکاری و غیره بگرداند مقدار قوه
 يك انسان روزی سه چهار ذک آنش میکنند خبر نذرند که
 در شرق و در میان بیکار میباشند که به نیم قران خوراک میتوان کار
 آن آتش را بکنند مخلص هر کس را میشود برایش کاری معین کرد
 چنانکه معروف است امیر کبیر میگفت و آنکه بالکلیه سقط واعضای
 عاقل است و قابل مدد و علاج هم نیست آن هارا در این عالم
 خوره قوت لایموت داده شود تا از دنیا بروند در این صورت
 در قلیل اوقات بلد از این رزایل پاک شود جمیع خرابیها
 تعمیر شود و قلایع و مآجد را به معجز کرد در زمینهای بایر
 آباد شود و هو المطلب که غنی و فقیر حاکم و محکوم آسوده شوند
 چنانکه احباب شده اند ششم زر جمیع نفوس رعیت يك يك
 ملاحظه شود که هر کس توانا است چند مدت است چه قدر مخمور
 و چه فاسد است و چند مدت میشود قطع کرد تعیین و تحقیق
 کرده در دفتر قید خوره و بسند گرفته با ضمانت دیگری که تا در آن

مست موبن قطع شده از آن کثافت مهلك پاك شود هفتم طبیب
 و دوا و معجون ترتیب داده بپاك قریالند در دواخانه مخصوصی که در آن
 کرده تا که متفق که طبیب معاینه کرده است قطع شود و خوشن اصرار شد
 نور غیرت و سلافتیت از مردنش بروز کند هفتم از هر نفسی عهد
 و تا عین گرفته شود که از اولاد نونهال نوباکلی و بیچار و بچه خط و بیچار
 و به صنعت نشود که هر کس بعد از پنج سال اولاد نوباکلی و قلندر بچه
 صنعت داشته باشد در سبقت دوازده سال و افرقهها جزای سخت
 داده خواهد شد و آن اولاد را با دوشاه گرفته استخدا خواهد کرد
 و این احکام را با کمال وقت و عفت و شفقت و محبت و طرد ملت
 مجرب بر آید در پنج سال این مرض بر سر انجمن بلاد شرق پاك شود
 انسان فی احسن التیقوم موصوف شود و یک ربع تازه در ملک و معین
 شود و مملکت نظارت پیدا کند و چشم پا دوشاه بان ملک و رعیت
 سر و شن شود و رؤساء صاحب حمیت اهل شرق از بغا و رعون عرب
 نجات یابند و در ملک خایج دیگر چشم آن نفوس عاظمه را مشاهد
 نکند و هر که از اجانب اهل بلاد شرق شود زر روی انصاف گوید

بلاد

بلاد شرق صناعی دارد و شیار ملت پرور عاقل و تقاوت پرور کار
 قرت العین التي رايت ذلك الملك والجمهور
 من نتائج افکار المجدید
 لسان الصدق مجلسی و جهام حکیم
 فکر بجا پیش از اخی

برای هر پادشاه و شیار فرض است یک هیئت مخصوص ترتیب
 دهد مرکب از ارکان حرب و مهندس و معدن شناس که جمیع
 مملکت پا دوشاه را پیمایش کرده تحریر کنند و در قریض نظم لازم دارد
 که در آن غرب و شرق و جنوب و شمال ترتیب داده شود در ارض
 منزه دلس و سندات قبایم از کاغذ محکم مرتب مجرول طبع شده
 بپاک قیمت معتدل که در آن درج باشد بعبث هر قطعه زمین
 داده شود و طبق آن در دفتر خاقانی قید باشد باین قرار جمیع
 مملکت تحریر شود بارغ باشد یا از نعم کوه باشد یا جنگل و غیره
 باشد یا زمین صالح و وقف باشد یا ملک خالصه باشد یا غیر مال
 رعیت باشد یا مال ارباب بیول باشد آب شور باشد یا شیرین
 قنات باشد یا چشم جاری صغیر باشد یا کبیر یا حدیثه و غیره

دارد یا کلی آن قریه چند روز و طایفه خورشید و چه قدر مالیت بملک آن ها
کشف کرده تحریر شود از روی علم و بصیرت و خوف و تقوی و شفقت
و دین داری من دون شفاعت و مدافعت که احدی از ارباب اعیان
طمع نکند که آن محراب بوساوس نفسانی فاسد کند بلکه حاکم و امین
مستقی باشد که نه خاین از آن هیئت امین شود و نه مایوس تا که در زیر
آسمان بجز ضرر برسد کار عالمین در روی زمین سر کرده ای
حتا القیام احقاق حق غوره بجهت بزرگ در ارتقای کسب و کس
هر وقت دست غضب دراز کرد بملک ضعیفی و موقوفه بان
بجلس رجوع کرد اهل مجلس از روی آن دفتر تحقیق احقاق حق
غوره حق روزی حتی را ادا کنند تا که دست تجاوز بریده شود
همه زمین زنده شده و جمله فرزندان آن زمین در سایه عدالت
مهربان رنجه می کنند عدالت پادشاه و امر از روی قانون است
الموی برابر است با سبوح و رکوع عابدان بل افضل فیهما للآخرین
الجاهلین و لهم حسن مآب حال مختصر قواعد تحریر و تقویر شود
ای فرزند شما مفضل بخوان و از هم سایگان بیاموز که برای الهی

رید

دید شده است الحاکمه ضالته المؤمن اول و دسر و غم جمیع و ملت
اعلان شود در درقه مطبوع در جمیع ولایات و قری و ایلات
نشر شود و آن اعلان را ولایه و حکام و اعیان با عام داده باشند
و مهربانی مخطبه خوانند و اعلان را فراموش کنند صورت اعلان باین
مضمون باشد که پادشاه دل آگاه و پدر مهربان کل رعیت مجلسی
ترتیب داده و هیئت مخصوص را انقیاء و امتناء اهل علم و بصیرت
منتخب نموده که تمام املات رعیت را تحویل کنند و حد و حدود
ملک هر کس را معین کنند از برای قطع مشاجرات و منازعات
که دست غضب بریده شود که غنی و فقیر ملاک و فلاح استموره
باشند از روز فلان شروع خواهد شد هر کس از مهربان املات
بیکدیگر منازعه دارند و حدود و سندات آن مضبوط نیست کارشان
را با یکدیگر صاف کنند و هر کس حق خویش را بشناسد که در امور املات
تحقیق کافی خواهد شد از روی حقیقت تجربه خواهد شد هر کس
یکدیگر صلح کنند خصم را رضا کنند و آلا در وقت تحویل مرأیات احدی
مخاها شد و ضمیمه و شیرین بکسان خواهد بود و بعد از تحویل و تحقیق

جميع دعاوى بالعدل وعلما خواهد بود هر کس حاجتی خود قانع نشده
راضی نشود الملک الله الواحد القهار ان الله قادر ان یزین
من قلیل کثیرا کونوا رحما ببنیکم حتی بر حکم الله تعا و نوا علی
البر و اتقوی و لا تعا و نوا علی الایثم و العذر ان هذا و نحوه بدین
نشر این چند اعلان شروع بتجریع شود باین قرار که آن حیث
بایش قضا و غره از مسووبات داخله و غنم و شتم آن حاکم
محدود غره برای هر کس معاشر کافی غیر الامور اوسطها قرار
دارد نمود در بیت العهد از ایشان عهد و میثاق گرفته
در تحت امضا روانه غره که از یک نقطه آن تخریر کنند و در
ولایت که والی نشین است نقطه قرار داد مثل خراسان
در بیت اردبیل طهران و تبریز و غیره که در شهر دفتر مخصوص
داشته باشند آن هیئت و حتی و اورد آن ولایت نمود در محل
مجلسی ترتیب دهند و چند نفر از علما و تجار و ملاکین و کسبه
در آن مجلس حاضر کنند و رئیس از درجی مهر بانی و شفقت و
داری با آن ها صحت کرده مواعظ کنند و از ظلم و اعتساف بترسانند
که کدخد

شود از آن قطع زمین چه قدر وجه حاصل میشود ملت خرابی آن
چیت کذاک اوقاف مساجد و اماکن مشرفه را اوقاف زراری خیرات
احوال ارباب وقف و طریق صرفیات آن و حال تنزل و ترقی اهل
وقف و غیره تماما تدقیق شده تحریر شود که بود از تکمیل تحریر
همه ممالک محروسه در مجلس انجمن کرامه و مرآت و در آن دفتر غور
و مذاکره شود تا که جمیع مفاسد زرری و انش و حکمت رفع
شود و تمام ملک ملت اصلاح شود ای فرزند فایده این تحریر
کم از فایده تحریر نفوس نیست نفوس اولاد و کوسفندگان پادشاه
است ملک خانه و منزل و زندان هیچ چیز به اطلاع اصلاح نشود
و هر چیز بود از اطلاع کامل و تشخیص مرض ممکن اصلاحیت است
که اولی صفت نایب خداوندیل مؤمن وصف کند گوید حق است علم
است و قادر پس هیچ عمل خیر بوجه مطلوب بدون علم و بصیرت
نشود و اگر زرری اتفاق شود آن هم از اعتبار سابقا است
مثل طاعت و عیال اطفال و شکر و کفر و بایان جمله موازنه حسن
فج در تلافی علم و عقل وزن شود من جعل عقل خیر و غیر

پره و من جعل عقل خیر و غیره و ما الله ظالم ناجید

من نتایج افکار الجدید

لصان الصدق مجلس سید نجم خیر
و تنظیم مدرسه علوم شرعیه

ای فرزند پادشاه حاکم شرعی نظارت بر منافع و مضار افراد
رعیت و امر و خوار عالم باشد یا جاهل مستبد باشد یا عالمی فاضل
تعالی اطیعوا الله و رسوله و اولی الامر منکم پادشاه حاکم شرع
ملت است که زرری علم و بصیرت و خوف و تقوی و شفقت
و مهربانی با جمیع ملت و در میان آن ها بالسویه حاکم است و حکم
بالسویه بدون اصلاح مدرسه و طلبه و معاونت علماء و فقهاء که
انقیاد ممکن نیست علماء و فقهاء و انقیاد غیر داده نشود و انقیاد
الا با امتحان و محک امتحان نشود الا علماء و مجتهدین حافظ آئین
و امر و در زان علماء و انقیاد مجتهدین قوام و دولت و شرف
نیازد این جهاد و اجتهاد الا بوجود پادشاه دل آگاه عالم
و بصیر حکم شفیق و مهربان بحجم رعیت که روح جمیع اصلاحات

ملک و ملت است آن صلیت صلیت لکل را لا کما قال کل
 راجع مسئول من رعیت پس ما درین پادشاه حمله رعیتند با
 اول در مجلس شورای ملی با اخبار ملت مشاوره و مذاکره
 که درین و مدارین و تفریح علوم تقیه و اصول دین برای فایده
 است و آن فایده نه محض خواص طلبه العالم است و بس بلکه فایده
 عدم ملت باشد و حال مدارین علوم شرعی فایده و امر دینی
 بوجه اتم بلکه بیک درجه محدود و محدود و محدود است مثلاً
 از قول ایدها حاصل نایب مدارین وجود بجهت هله است که درین
 خوانند و تحصیل کرده تا بدرجة اجتهاد رسیده و ملکه حاصل
 از روی بصیرت بقانون شرع مبین دعاوی عباده را فاعل
 و برای اجراء اعمال جسمانی و روحانی بوفق کتاب سنت فتوی
 میدهند که افراد رعیت محتاجند بوجوه آن عالم بجهت
 فایده دین فقهای باشند که در مساجد نماز جماعت بخوانند
 و هر که مسائل شرعی داشته باشد از آن ها سوال میکند و آن
 ها عجب فتای علماء بجهت جواب مسائل را میدهند

و یا عقد نکاح یا طلاق یا مصالحه و معاوضه و تقسیم و موارث
 و غیره که جمیع افراد بآن محتاجند و هیچ خلق بجام این
 دو فایده مفید از مدارین علوم شرعی اسلام حاصل است
 فایده ثالث وجود و عاقل و نا حسان ملت است که درین خوانند
 و عالم و فقیه شده در منابر امر معروف و نهی عن المنکر
 علم اصلاح و صلاح ملت بسته بوجود این ذوات است چون
 این منصب بسیار بزرگ است بلکه بزرگ می اینست است و سعی
 در آن سبب فروت و عزت است آن است که هر کس بقدری
 درین خوانند و الفاظ یاد گرفته و اشعار و احادیث و حکایات حفظ
 کرده است طبع کرده بر منبر رفته است و حرف او و چند قرن است
 که علم و تعلیم و درین و مدارین در تحت نظارت و حفاظت و نگاه
 مقام جمهوریت و در حق تحصیل امتحان و محک نیست آن است
 آن صنف محلی بوعاقل زیاد در فایده فزایش بر خود میرسد و بار
 و تفریط افتاده اند تا که کار جمهور اسلام بریشان شده سعید از
 شقی غیر داده نمیشود و در شد و از فضل و نافع و زخاین و بلید

از لیبیب و حکیم از جهل تا که خرافات ترویج شد و حکمت کم شد
و اهل علم در این محل و عظم میکنند در زیر پیرایه صد نفر خردی
و ده نفر ازین هاجاهل و کاهل تارک الفلک است و ده نفر قاف
زانه و لاطی و مشارب الخ یا قریای و ده نفر شاعر و غالی اوتی
و قلندر و دروغ سنان و بیگانه و ده نفر در کار دعا و سیاه
مثل سقط و ده نفر در دزد خابین و عاق بدست و مونی بار و حل
و اخوان و ده نفر لوط و حقود و حسود و غفود و افریجی مثلک
چی و ده نفر احمق و نوکر و عبد و اسیر و ده نفر ارباب کبر و تجر
و حاکم و فرزند و جلاد و ده نفر شکار و استاد عالم و تنعم و ده نفر
احیار و اقبایا متفقین فی الدین و معینین بقیود قوانین
شرح مبین حساب تقسیم هندسه نو و نو از صد نفر خرد
مريض است بعضی ریب بهلاک و بعضی سهل العلاج
و اعظم عجب دالین انبیاء مثل یسیت شفیع باید
و حتی که واعظ رقت بنیر با کمال رقت و خوف و تقوی بحکم
نظر کند و احوال و اخلاق و حرکات و اعمال رقت و رینا

انها

آن ها را بنظر آورده از روی علم و شفقت و تقوی الله و نشا
را و عظم کنند و مقاصد آن ها را اصلاح کند و اراض آن ها
علاج کند و لو هو یک روز یک مرض را مملو کند و یا ده روز
ده مرض مهلاک و صفت ریم و قییم را اصلاح کند و ریم
و شصت روز سو و شش اخلاق ریم و اراض و حکم از آن ها
شسته و بعد از با اخلاق حید که در افراد آن مستحقین صفت
ثابت شود یحکم ذلك کل صلاح حکیم لکن در این فرق و عظم
ابد ملققت این اراض نیست و نه در هم علاج آن ها بلکه در
منبر مشغول است بشعر و دست و پای ملک و حسن که فلا
چند هزار دست و دلمرد و چند هزار زبان و با احادیث که نه
و فوق محکمت کتاب است و نه سمعته الموعظه بلکه رجا از آن
صد هزار احادیث است که منافقین و دشمنان دین جعل
کرده بعالم نشر کرده اند و با بعضی اخبار را معلوم فضایل
نما بر انبیاء و اوصیاء مثل آنکه حقیقت محمدی قبل الانام
چندین هزار سال خلق و چه بشد بود و چگونه بوره مرآت

۱۰۵

یا تجلی جمله کلمات متوشش بگوشت این مرغی مبدی ناکم دار علی مرتضی
مرضا فیما الله عبادك و اخی بلدك و ارسل لنا الحكماء علیك
والاطباء یداوون امراضنا قد اسرفنا علی الهلاك لیس لنا
ناصر فی الارض ولا تقطع زعمك من السماء انك ترحم
مطلب دیگر غفلت عظیم رویشا مجهور و غطاء بزرگ و غطاء
آن است که فرض بکن در بغداد و نجف و کربلا زیاده از صد
مد سرهم و سه هزار طلبه و عالم و واعظ و غیره است بیک
درجه مسائل شرعی و تکالیف و فرائض دینی را مردم میدانند
و وبال عصیان و من طاعتی بیناسند و لو بعضی باس
عمل میکنند و لکن بوجد علماء و وعاظ کوشش در افلاک خلق
شده و میشود لکن اطراف آن بلدان اعراب و الکرا و متوشش
غارتگر با یکی دیگر سنی یا شیعه غالب طاعت و عبادت این
دو فرقه متوجهش بیک دیگر دشمن داشتن و خش بیکدیگر
دادن و اگر از محصلین این مذهب کسی در میان آن ها
رود عوض آنکه آنها را دعوت کند بتوحید و اخلاص
و عمل

و عمل بقانون شریعت مقدس و حفظ حقوق اسلام و نوع انسان
و امر بتقوی و اتفاق بکس آن ناروغضاء و عدو تر او من
میزند یکی بهزار برك و شاخ را فضا اعنوان کرده حواله
مقدم ارکان اسلام میکنند و آن دیگر بکلمه ناصبی
عین اشباه بقوم چنان اطراف ایران مثل که چستان
لرستان و بلوچستان جمله متوشش نه لذت طاعت خدا
و رسول و پادشاه را پیشیده اند و نه از حدود احکام اسلام
خبر دارند در کوه و ریشت زاد و ولد میکنند چنانکه سایر
مخلوقات در آن زمین اگر طلب علم در تحت نظارت
رؤساء جمهور صالح بیبود محصلین را امتحان و تجزیه
غوره از خامی بخت و بنور علم و حکمت خلعت پوشانند
سال مقلد صد نفر میفرستادند با طرف که افلاک برای هر
صد خانه یک معلم صالح و مصلح شفیق عقیق صاحبین
و تقوی برای آن متوششین معلم بود کار اسلام صالح
شدن بود بیک طلبه عرب از غریب تر خوش عرب نقل

که که یک روز بفلان محب عیب مردی که یکی از آن بیوت
مرا دعوت کرد که عقد نکاحی را بر من خدا شمار رسانید برای
ما صیغه عقد را بخوانید من پیاده شدم که راحت بنمایم زنی
بود که خدمت میکرد نان و آب می آورد چنانکه عادت اهل
بادیه است دو سه بچه خرد سال هم بودند بعد از صرف
غذا گفتم بیا و بید که صیغه نکاح را بخوانم زنی من سقیم
دیدم آن زن نشسته روی مرد و گفت بخوان گفتام
این کیست و این بچه های که میباشند مرد گفت این
زن من است و این بچه ها از من میباشند مردی است زن
و مشهور شده ام و عقد نشد منتظر بودم که یک ملا از
این جا مرید کند تا که عقد کند تا که شما آمدی من حیران
ماندم گفتم چون چنین کاری کردید گفت ضرر ندارد دختر
عموی من است این چه حال است ای فرزند مالک درستان
عربییم بدتر از این است آنچه دیده شده است آن جاها
که هیچ مرد و زن نیست خبر نداریم الله اکبر که تا بقدر حق

این

این درس را فهمیدی و پیغمبر زلف جیم و اوجیناه محسوبین و
اصحاب خلفهین جد و جهاد کرده اند تا که خلق جمع شدند اندک بکلم
اختلاف و نجات بلا اله الا الله محمد عبده و رسوله و حال
نظر کن بعالم اسلام اگر خیر است تو خیر و اسلام در نزد ما
باقی است القلب بحال اسلام که کن تا زلف غل و غفلت از نکات
پاک شد و نفاس رزقیت رفته هفته دیگر علاج این امر
را بنویس که میم من نتایج افکار جدید

لسان الصدق

مجلس هی و ششم حکیم

یکی از فرزند پادشاه تحصیل مصروفات آن و حساب دخل
و خرج بیت المال است و پادشاه و دولت یک قانون متفق
دارد در وضع خراج و تحصیل مالیات و راه مصروفات آن پادشاه
مالیات را از رعیت گرفته در مصالحت رعیت و حفظ نام و ناموس
و شرف ملت و وطن خرج میکند آن است که خود پادشاه هم حق
معاش دارد بحقیقت حال امیر قوم خادم و ملت است مصداق

فرموده است که هرگاه مالکیت از رعیت گرفتن در مصالح رعیت
صرف کردن مثل پیری میانه که فرزندان خود را گرفته با کمال شفقت
و مهربانی مصروف لباس و خوراک و مسکن و ازدواج و عقاری
صنیع و لوازم زنده کافی برای اولاد خود مقتضای سازد تا او را
منتظم الی الابد محفوظ و از سرور و کرم و زکات و اطمینان
و محبت کرکان و دشمنان مصون باشند پس هر که مالیت
میدهد برای مصالح فرزندان خود میدهد و پادشاه
که مالیت میکند برای تعمیر خانه و رعیت میکند و حفظ فرزندان
و وطن پس مالیت گرفتن و صرف آن وضع نبوی فی محل خود
آن بدین علم ممکن نیست و آن علم خراسان و ازین شرح است از آن
روی مالیت و صرفیات بعضی ملوک شرق منتظم نیست چون
به علم کار میکنند آن است دهند و گیرند و میرانند و صرفیات
آن غالبی محل از آنجا غاصب و مفسد بپوشیده است
علاج این کلمه مفسد لازم است پادشاه از اول نشود و نما تا
و قتی که ولی عهد است با کمال حزم و عنم در سر بخواند تا که ملک

و جهاد اجتهاد کنند که در این باب خودشن و ذورای ثابت شود
و صاحب غیر و افنی بالباس رسمی و کلامه و دین و تقریر بعد
از آن علم قوانین سیاسی و اخذ مالیت از مال اجانب من
باب مبارله و محال و موازنه و کمرک و غیره با مال حفاظت میکند
ملت و دولت و ثروت جمهور و مقتضیات زمان و حال
که پادشاه یا امیر که آن پایه معایه در علم نویسد لازم ما
ما در نیت است از عالم مجاهد مجتهد در اخذ مالیت شرقی
و صرفیات آن و در اخذ مالیت عادی سیاسی در مبارله
با اجانب جزئی و کلی در مجلس مشورت ملی و کتب از علماء
و تجار و اهل حرفت و دوزان و اولیاء بعد از جرح و تعدیل
اجرا خود و موازین این مبارله در کلی از مجالس در سر گفته
خواهد شد این مالیت و وارثات جمله جمع میشود در خزانه
در هم بر هم شده باید صرفیات و مملکت شود این صرفیات
در ملک ملوک شرق منتظم نیست مثلاً عالم با سیدی در ملک
زنان با پادشاه هم صحبت بوزیر یا باریک و رئیس در موارد

برای او مقدارى از خزينه مقرر شده است هر سال مىگيرد و بعد
از وفات آن شخص ياد پسران متوفى منتقل ميشود يا بىگى بگى
كه منتظر مكش بوده است و يا مثل يك شاعر و يا درويش
منكث و تقي پادشاه را خندانده است و يا مدح كرده است
يا با يكى از وزيرگى طرح صحبت و يا مراد و مروتى انداخته است
سالى مقدارى از بيت المال براى او مقرر شده است و يا
يك شاهزاده يا خان زاده يا بىك زاده در خدمت ملكى و يا
پوره است يا بنوده است براى او مقدارى از خزينه سالانه قرار
شده مادام الحى مىگيرد و بعد از وفات او ورثه اش مىگيرند
و يا قطع ميشود من دون سؤال و امتحان از كار او كسايه را بيايد
كه ضابطه نظام عسكرى قيد پوره وظيفه دارد در خارج به كار
بالباس مى مىگردد و ديگرى هم در ارگان حرب معتقد مى
سالى وظيفه و مقررى گرفته و خودش در خارج الخ يك اسباب
خراب كننده خزان ملك شرق اين است انتظام اين كار
فرايض هر دولت است بلكه حصص و حصارها امارة خيبر
بقا

بقا لون شرف و سياسى از احدى در حق عبت نبايد گرفت كه ذلك
يكسى در حق عبت نبايد داد و جميع افراد رعيت باين مال بگيرند
پادشاه حاكم در رؤسائى جمهور اين كار آن حال از جميع ملكت
گرفته و جمع شده و جمیع افراد رعيت بايد صرف بشود
مثلا از ايلات كند و خجته و لو و بلوچ و افشار و شاهون
و يا عرب و غيره ماليات و حاصلات گرفته ميشود و معادل آن
از خزينه بپردازند و در ویش و سياح وظيفه دارد ميشود اين
ايلات از آن وظائف خزان چه خير و منفعت ديده اند و يا
چنين قرون است در كره و رشت و خن و زاده و بگيرند و قاون
اجدادشان بگيرند چا پير و خن و بگيرند مباح شمرند و چون
سال بد دولت عاصى شدن و طرف مسلمين مشغول كردن و حال
مردم بودن و تجارت سكته بزرگ دارد و آوردن است و از قاون
شرع ملت و قوايه سياسى دولت در قيد فورى خبر هرگاه
اين وظيفه خزان را تعليم دارد امتحان شده در ميان آن ها
بخش نموده بوده اند در يك قرن بلكه نیم قرن از حالت بخش

منقلب شده بصورت تمدن و بقانون مستقیم عامل بوده اند و
مطیع و فرمان بر و احكام اصلاحات سیاسیه پادشاه پس ای فرزند
پادشاه برای اصلاح این کار باید مجلس مرتب کند و کتاب
چند نفر عالم و حکیم و وزیر و مجتهد با و کلیل مجتهد جمله با علم خرد
و عزم و دیندار وطن و دوست حامی ملت و دولت علم و فائز و
ظایف را در میان گذاشته و افعال رعیت را که در امران مملکت
غالب و بر آن بعضی کمر بسته و بعضی علف خوار یا محتاج قوت بیم
بدان نشان مالیت کار و کوشند و زراعت داره اند که پادشاه
گرفته آن ها را تربیت کند جمله آن ها را در نظر آورده و خداوند
فهار و غفار و احاطه و نافه دانسته و در آن بزرگ و حساب
و عذاب را چو لیل و در آن یکان یکان و ظایف خواران را آورده
در آن مجلس تحقیق و تنقیح نموده خواه از صنف علما باشد یا
سادات یا رعایا و در وضع خزان یا در وین و یا شعرا و یا
مردمان و قلندران یا از صنف شاهوارگان یا احان زاده گان
یا اشرف و کس صاحب نظر است مثل فقیه یا داعی و خطیب

سلطه

سلطه حکم و موعظه آن را موانع و امتحان نموده هر یکی را بیک
قطر رفیعین میان طرایف متوقش فرستاده با تعلیمات صالحه و
وظایف آن ها محول بان محل شده سال بسال با ماه بماه با و
برسد با پشاد و تعلیم عباد شب و روز مهیا کند هر چند وقت
بشهر یا بیای تخت آمده با حل مجلس مراجع کند در بعضی امور
آن ایالات مشورت کند و گاه گاه آن علمان و رعایا را از نقطه
بنقطه و یک جا بجا کرد تا که جمله را بقانون شرع دعوت کرده باشند
و لذت طاعت و شرف قوت استقلال ملت و قواید نعمت پادشاه
از ملت خود آن رعیت را بفهمانند آن وقت عن قریب علم افزاری
لشکر جهان فشان و مستعد نصرت و جهاد باشند از روی بصیرت
و علم و کدورت از اصناف شاهواره گان یا احان زاده گان را مکان
یکان را امتحان کرده بجا گذاشته شده و کس از آن کار ساخته
نشود آن وقت بقال و فلاح شود حق ندارد از کد بماند رعیت
مالیات گرفته بخورد این مطلب بر رساله مفصل لازم را در ای فرزند
این مجلس کجایش آن ندارد مقصود اظهار و تذکر است

هم ساینان از عجب و سبب و محبت و فایده میگردانند ما از عجب
از آردگان و ظایف خواران و فایده نکرده ایم یا سبحان الله
عاقبت کار چه گونه خواهد شد من نتایج افکار الخلد

لسان الصدق مجلسی و هفتم

حکیم سؤال و جواب پادشاه

سؤال - انتظام امور سلطنت و جمهور ملت با چه میشود جواب
با پادشاه مطاع متعین صعب عزم و علماء مجاهد و رفته
انبیاء سؤال صاحب عزم یعنی چه جواب و تقی پادشاه بلی
اصلاح مملکت و تربیت و تهذیب رعیت او را در میان
مذکره گذارده با و زلاء اهل مجلس بعد از سر قبیل از روی
عقل و علم و کیا است آن را وزن غوره در تقریرات صادقانه و غنی
حکیمان نفع و ضرر آن امر را مجسم نموده تا که بمنزله یقین رسید
آن امر را با کمال دقت و قوت اجرا بدارد و لو بر نفس اولاد
و بطایفه خود باشد و کذا و عدا و وعید اراده پادشاه
را چنان باید با کمال عزم و حزم و فاکد که در میان تمام
ممالک شهرت یابد و محبت یقین رسد که جمل حکم و محکم

امید

امید بوعد پادشاه سعی و جهاد کنند و از ترس و عید از
روایل و خیانت بر روی نهند که سلاطین و حکماء و هوشیار
القاب رجال دولت و ارکان خبر را برای آن فایده وضع نموده
سؤال فایده این القاب چیست جواب ای پدر تقریر این
جواب شرق دارد و غربی کدام را امر میفرماید که عرض شود
سؤال غربی آن چه گونه است جواب حکماء و ملوک غرب
این اسماء و القاب را از روی میزان حکمت و بصفت
کمال را امتیاز قرار داده اند که هر کسی چه جلد و چهار کرد
صفت موصوف شود و در تجارت و امتحانات و مصداق
آن وصف و صفت شد بان لقب افتخار مفتخران میکنند
و آن را میزان ترقی و تنزل مثل مرغی و ترهیب قرار داده اند
و آن القاب و مراتب را مثل ناموس و دولت و سکیم پادشاه
چنان از تعلیمت مصون داشته اند که اگر کسی را تنزل داد لقب
افتخار را از او پس گرفته شود غالب خود را میکشند یا بد سر یا می دارند
و اگر از روی بهتان تنزل داده شود هر چه دارند از تن و تن

بلکه با قرض مدتی متعاقب از زمین محاکمه میکنند تا که خودشان را
 از آن بهتان بترسانند و خند آن وقتیکه کسی را بیک لقب از
 القاب مفتوح کنند گویا او را از ذل و کمره اند و بسط سلطنت
 ساخته اند آن است رؤساء و امرآ و مأمورین عرب بهای
 عقیده که خودشان را بیک رسوم سلطنت دانسته با جان و مال
 و دست و قلم و لسان شبیه در زبان بازی میکنند تا که چندین
 بهای را آورده اند فتح کرده ظفر شده اند از بهایان تا بهای
 و غیر هم ملت و رعیت پادشاه و حکماء و رؤساء آن جمهور
 القاب را بکس نمیدهند مگر بعد از امتحانات عدیده و تجارب
 کمین و فلول و خیالات و نیت سر و علان آن است در صدر امران و
 و سفراء و وزراء ملوک عرب و شخص عیان پیدا میشود و
 نه عاری از آن اوصاف و صفات که در آن لقب خود میخوانند
 و بیک رجعت تجار و سلطنت و اقتضات و استقوت است
 امور هم فواید الخائنین الظالمین سؤال تقریر شرقی
 این سؤال چه گونه است جواب این القاب در رؤسای
 اسم است

اسم است بلا مستی الفاظ است پرسیده مبذول به حله و محله
 از برای تلک و تفویض بر ضعفاء القاب اسماء از رؤساء جمهور
 حاصل میکنند بدینار و در هم و خواستن و بشود به امتحان و تجسس
 و تشخیص بلکه غالب به پرستن و عین قدرت و اسط و دانسته
 از خواستی که بنظر امر جمهور برساند که ندان خدمت کد است
 لایق القاب خو را داده شود بیک کمی مصرف بکنیم خدمت کار
 و غیر چون باین اساسی القاب عسر شده است هو عاین و غی
 بطع شهرت افتاده بهر تزیین و وسوسه که باشد بیک لقب
 کرده است و پادشاه هم هر کس لقب خواسته داده است بیک
 القاب که در سلطنت منظم سابق شرف و امتیاز افتخار بود
 شده ناچار مدبرین سلطنت شرق این قرن از آن القاب و اسماء
 عجیب و غریب اختراع کرده اند و از این اسم چند اسم اشتقاق
 نموده اند آن هم کفایت کرده اسماء و القاب تازه ایجاد کرده اند
 مثل ضعیف و شغال و غیر که قلم شرم دارد بنویسد این
 میزان که توأم و درویم نمایند هنر و دیروز آورنده شجاعت

و هیئت است از برای آن امتیاز است افتخار و بزرگواری و بزرگواری
علم و حکمت و مصلحت و ترقی قوم سلطنت و جلال و بزرگواری و بزرگواری
در میان بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
باخته که از ابد الهام بزرگ در الحاج تواریخ برای غرض از
وطن بلکه برای جمیع بنی نوع انسان سرشقی بزرگ و بزرگواری
که در هوشیار صاحب چهار چشم در ظاهر و باطن منور بود حکمت
از اخلاق بخل می شود این است که در دول شرف منزلت و علم
ملت پریشان شوق بلکه حیران در ضیق و اضطراب گرفتارند
نخوی که سعید از شقی غمناک دارد و نمیشود و نه خاین از این و نه
ناصر از غشاش و نه حکیم از بلیه و نه شقیق از ضایق کارها در
بر هم شده است جبری که علف بیک انداخته اند و استخوان
به گاو مرغ و در مرغ گزاشته و کوفته در بام انسان باطن
بسته اند و اسب را در صدر ایوان سگ از ضعف علف هلاک
شده است و گاو از زخم استخوان و مرغ در ظلمت تنگ مرغ
غیر شده است و کوفته در بام از سرما و کرم و هلاک انسان

از قورق شوار و عرفان و ذقالات کیج شده است سبب در صدمه
نقش بیکل پر کرده است آن القاب که امتیاز شرف و فضیلت است
باین و آن به امتحان حکیمان و تجربه صادقان دادن سبب
خراب بلاد و هلاک عباد است چون ندیم صاحب لقی موصوف
باشد بان صفت که بران موسوم است و الله وکیل علی
ما قول حق از بی قدری آن عزیزان صدق بختار تقسیم
شده است بنحس و بصنف علماء روحانیین و دینی
و غنم مندر صدر الواعظین و سلطان الذکرین و غنم الام
و غنم الذکرین و عالم حرا آن است که اهل بصایر عدیده
از علماء میزان گرفته اند که هر یک ملقب بشد از جانب سلطان
از ان منزلت شرف تنزل خواهد کرد و احکام یکی از ذوات پاک
نژاد ملقب بود بیک لقب عالی که در مکاتیب مخاطبان
بود بدوست خود نوشت که بوزار این جن اسم روی
پاکت نه نویسد سبب را که انسانان سؤال کرده بودند
فرموده بود که فلان اصل و احوالش معلوم بود ملقب بلقب

عالی شد و دیگر چه شرف مانده در آن که انسان مدتی وجهاد کند
در حفظ آن یا احراز علی العبار سؤال پس چه باید کرد که این
کار اصلاح شود که در اصلاح آن جهود ملت و قوام و دولت
دولت است جواب هم چنانکه هم سالیان گزیده اند و میکنند
هو لقب امتیاز را بعد از امتحانات عربیه و خدمات خدمت
و تجارت بشدیده بمیزان حق بحساب استحقاق و درجات خدمت
لقب عطا میشود که بمنزله سهم نمودن است بسلطنت که بالاتر
از آن در دنیا برای انسان مقامی نیست سؤال اگر چنین
کنند چه گونه میشود جواب جمله کارها منظم میشود هنرمندان از آرزوی
حول بیرون آمدن در میدان و کمالی جان فشانی میکنند تا که
خاین از این تمیز داده شود و کارکن از به کار و غیره
بیچار و عزیز از خار و دخی از شریف و هذا طریق الفلاح
حق علی الفلاح

لسان الصدق مجلس سید هاشم
سؤال و جواب حکیم باشا

محرر

سؤال - چگونه تحقیق و امتحان شود عالم یا مامور منزه باشد یا یکی
که لیاقت و استحقاق معلوم شده با امتیاز لقب مفتخر گردد
جواب - لیکن کسی میتواند حقیقت استحقاق مامور را متین کرد
اول و زوایا اهل مجلس با علم و هنر و تقوی و شفیق بملک
و ملت باید مامور را قبل از آنکه بکار شروع کند علم و هنر و تقوی
و سیرت او را بمیزان صدق امتحان کنند مثلاً شخصی را
مدارست و روحانی و سیاسی در ده یا پانزده سال در پیش خود آید
و در فنون شغلی کامل شود در اوقات امتحان مدارس و امتحان
داره شهادت نامه گرفته است و اوراق شهادت نامه های او را
در مجلس قرائت شود به موازین آن تحصیلات امتحان کنند
مثلاً مامورین در وصفند یکی ملکی و یکی عسکری مامور ملکی
اول باید از احکام فقه و حقوق ملی باخبر باشند و در علم
از فنون ثروت و تجارت بهر فو مند باشند و از فنون زیرعت
و فلاحت نصیبی داشته باشند و در احکامات اجرا است سیاسی
صاحب سلاطین سالم و ذورلی سدید باشند بعد از آنکه در

تقریب و سؤال و جواب امتحان کرده آن وقت اول نفر هستند
 با دو نفر عسکری بیک قطعه زمین که نزدیک است آن جا را تخمین
 و کشف کنند باین ترتیب مثلاً تفصیل جغرافی بنویسد که چه قدر
 عرض و طول داشت آن آب آن کاف است یا ناقص بالفرض کاف است
 چه قدر جو حاصل میشود و چه قدر بریل نقدی میشود اگر کثرت شود
 چه قدر تفاوت داشت و اگر باغ باشد چه قدر حاصل میدهد و
 چند سال بشمار رسیدن باغ یا زراعت چه قدر فرق دارد غایت
 کلام مفید است و اگر تریاک فرج شود چه قدر بریل نقدی حاصل
 میشود و چند نفر از اهل وطن به ریح و بد غیرت هلاک میکند
 الا آخر تحقیقات تقریب و تخمین غوره مجلس تقدیم کنند و هندی
 اعضاء مجلس با علم آن تحریرات را ملاحظه و موازنه کنند کسی
 دیگر را به قطعه زمین دیگر و کسی دیگر را در کوه و درشت دیگر کسی را
 در جای دیگر امتحان کنند و كذلك در رعایای حقوق قانون نظم
 و معاملات تجاری امتحان غوره بیک منصب و لقب کوچک

اول

اول مفتوح ساخته بجای حاکم و با جماعت تقریب دیگر مستقار
 در اوقاب حال او شد که از اقوال و تقریب آن علوم چه بروز و
 ظهور آورده عمل خواهد کرد سؤال - بایه امتحان و تحقیق
 استحقاق لیاقت آن حاکم کدام است جواب بتوسط مفتشان
 ساکن در سایر خفیه و آشکار عالم و مهندس باین و نقدی
 متحن شفیق باین و وطن مخلص دولت و خام ملت و عامل
 بقانون شریعت آن ها را مراقب حال حکام و عامین شوند
 آن آقا تا حرکت و سکونت آن ها به تحت نظارت آورده اند
 آن ها را را بهرت غوره به مجلس شورای ملی برسانند که کدام
 خراب تعمیر شد و کدام زمین زنده شد کدام عمل خراب تا مین شد
 و یا کدام صناعت ترقی داده شد و کدام تجارت رواج گرفته است
 و چه قدر مقدار عدل و تریاک و تنبلی و نقالی و قلندر و بیعاری
 کرده است نفوس عاظمه مقدار فرق کرده و کار گرفته اند و طایف
 و درهات بچه انداز در زراعت و فلاحیت ترقی کرده اند و
 مدت یک سال چه قدر روی هم از سال سابق در حاصلات

و واردات فرق کرده است به همان اندازه آن مامور را با لقب
مفتخر نموده امتیاز داده شود سال سیم و چهارم هکذا موازنه
شود باندرزه لیاقت و کیست آن مامور ترقی کند که دیگران
بر شک برده و غبطه خورده در ترقی و درست کاری و ترقی
و دولت بگویند تا بر چه از همد بر سند و هر چند مدت
هیچ نباشد هر دو سال یک مرتبه برابر الاماره دعوت نمایند
و اعضاء مجلس اهل بجا بر او را استظاف کنند از روی
و شفقت بر عیبت و اخلاص عملت و دولت ملاحظه کنند که این
مرد در این مدت نکات ترقی و تشریف آن بلد را ملتفت
یافته گناه حق از رشت و زیبای آن بلد و اطرافش مستحضر
با تمام محاصل و تجارت و عنایه و طرف را نوشته با دقت ضبط
کرده است یا نه مثلاً حاکم کرمانشاهان را فرض کن خوانده کلیه
در کجا واقع شده است در میان آن ها در پشت و کوه مرتفع
راه است و در میان و اطراف آن عشایر چند قبیله است
چه محاصل دارند و چه کوه تربیت شده اند و عدد و کرامتشان
کجا

کجا و کجا می باشد و چه کوه است و چه طایفه است و چه مذوب دارند
مهند بند یا متوحش متفادرت الحالد یا عسادی و چه کوه باید
مفاصل آن ها اصلاح شود و چند مدت میشود آنچه واسطه
مبنی تفریبات او را جمله اش را تحریر کرده با موازین علم و بصیرت
میزان نموده و بر اپورت های مخبران صاف تطبیق کرده و ترقی
سیا حان صاف سیاسی مهند من تحقیق نموده بعد از تحقیق
مصارف تفریبات بلقب عالی مفتخر نموده بمامور ترقی دیگر از بلد
به بلد دیگر از حدی مجدد دیگر در کار گذاری مامور شود تا بر چه
بر چه برسد بلقب عالی و منصب جلیل که از ارکان آن دولت
محمود بنود و یکی از رؤسای سیاسی ملت گردد مثل فرمان فرما
هند بعد از چندین مامور ترقی مثل شهیندی و ستیای و فیصل
امور مهم سیاسی داخلی و خارجی بلقب لایزال و فرمانروا هند
نایل شده است که حقیقت سلطنت یک اقام عظیم است آن
احوال را نونهالات مکتبی که ملاحظه میکنند با جان و تن میگویند
و حجت و جهاد میکنند که باین نظر که انسان با غیر ملت

و دولت دوست بخت و چهار غنی شوند پادشاه شد و می
 می توانند حکمران یک قطعه زمین از ملک پادشاه شد سهم
 سلطنت کرد و مدح دوست و دشمن شود الا ابد
 ابناء وطن قرنا بعد قرن برایش رحمت و ستایش فرستند
 و در تواریخ خدمات و فتوحات او را خوانند بجناب افتخار
 و لذت مشایخ پرواز کنند نه مثل یک از فرمانروایان شرق
 را و در یک روز در مجلس با او صحبت نمود و درم افتخاراتش
 و در مقامی است و قنقش بر شعر تر بجوش و قلمه می واصل
 در صبح الحالت روی اللهم ارسل لنا اطباء و دوا و
 جرحنا و حکماء و صلحی و فاسدنا و علماء و مرشدین مضلینا
 و معانکاید معوننا الی طریق السداد و الرشاد و المناری
 بناری فی البالد حتی علی الفلاح انتبهوا ایها النبیام قبل
 ان ینقذ المذلس و یختر السقف و تداس الالطفال الرضع
 بارجل خیل الاعاصی و تهتک السکر و شکر السکر و تدل
 الرقاب و تذهب الالقاب و تنجی القوم و الامر ساء
 و الاولاد

والاولاد لا یبقی من القوم الا الاقوال الموشیة فی الامراق قرو
 ایها الاخوان قبل ان یلبس الاحرار و العبیذ ثوبا و احدا و تسربون من کاس
 واحد و تطعمون من جف واحد ذلك الیوم اذا بعتم الذراری الابرار
 عبیث و سلمتم الشرفاء اسیر و ذلك الیوم تلامی العبیذ
 السوء و النعم السوءاء قبل ان تتلامی الیوم القیمة و مریت العباد
 فی المصا و هو علم الجیر و اهرین انتم و ما الله ظالم للعبیذ و قال
 عت من قال ات الله لا یقر ما یقر حتی یغیر ما بانفسهم اللهم
 ات استلک المعافاة فی الدنیا و الاخریة قال صالح المؤمنین اللهم
 ات استلک المعافاة فلا دیان کما استلک المعافاة فی الابدان و السلام
 علی من اتبع الهدی ای پسران من تفرید به قدر انقاصین از تلمیذ
 تو مگر تر خواهند شد لکن اگر این نهج بماند دست فرزندان ایشان
 بعد از ترنها از احوال پدران خود زیاده مگر تر خواهند شد و عند القیام
 یحمد القوم السری من نتائج افکار الجدید
 لسان الصدق یحمدی و نعم
 سؤال و جواب حکیم باشاک

سؤال - رکن سیم اصلاحات و طریق انتظام امور سلطنت چیست
 ناموس دولت و شرف ملت چگونه است جواب - القاب و امتیازات غیر
 دولت که قایم ترقی است و سابق جمیلان جهان نثار دولت نفوس
 رنند بار بزرگی نام و بزرگی در انظار یار و اغیار است مستحقین
 داده شود و از نا اهلان گرفته فعلی هوای منزه الحق و ما بعد الحق الا اقل
 سؤال خاین یا جامد یا ناقص یا عدم الیایا فیه چگونه تمیز دارد شود
 جواب - این ترتیبات که در مجالس سابق درس فروعی و فروعی
 اهل کذا در شود و وزیر و در ساء جمهور با علم و ریاست و هنر
 و محنت متقی باشند با وجود سیاهان صادق عالم حکم و مقتضای
 بصیرت فرمان بر ملت دوست مجاهد بنیر زواره تمیز دارند
 و معجز از دست و زخوف القول از فعل تا که زشت از زیبا و جاهل از
 حکیم و شقی از نقی اظهر من الشمس و این من الالاس باشد بخوبی
 که ترتیب و تنظیم و سیاست طبیعی خبیث را از جید جدا کرده
 از جمهور در غوره محسوس و چنانکه کوره آتش خبیث حدید را پاک
 و در سرب اندازد و هوای طلب عند اولی الالباب سؤال ششم

این

این تشخیصات چگونه شود جواب این تدقیقات سه رکن دارد اولی
 و علی و مجازات فاینده سؤال تحقیق قولی چگونه است جواب اولاهم
 یا سفیر و شهید در بموجب میزان علم خدای از اقام و بلدان و دشت
 و کوه و حدود با خبر بودن است و تحریر نمودن یک صفت کمال است عدم
 آن نقصان و عیب و عدم حاکم و یا سفیر و یا شهید در ریاست مداری
 که در یک نقطه مأمور و فرمان رواست و مقدار ریاست یا دو سال مصر
 محل کار گذار بوده است کمال ترقی و تحقیق آن حدود و ولایت یا آن
 قصبه مطلع شدن حالات خرافات آن مملکت من حیث است
 و زیارت و عاصلات و دشت و کوخراجه و عمارت فقر و ثروت نفوس
 و ملاعب و قوت و ضعف آن جمهور و غیره دلالت میکند بکمال عویشیاری
 آن حاکم و بیادری آن سرحد دار و بصیرت آن شهید در ولایت
 آن سفیر و عدم این اطلاعات عیب و نقصان است بلکه ضرر زیاده
 از نفعش است مثل کوری مانند که دلیل کوران شده است که این
 برای سلطنت و بمقصد خود حق اعدا رسید مثلک ایضا امر ترک و بد
 در دفتر اسم کسی که مطلوب حکومت بود گفت فلان را حاضر کنید گفتند

فلان بدایر بقا رخت گفت از در برقا جایش کنید گفتند در آنجا
 قضا با ولایت نیست بلکه جای در کان است گفت معلوم شد و یک
 حاکم ایرانی که مدتی از سنوات در این بلد عامور بود شخصی ^{خان} آن
 را غصب کرده بود یکی از اعظم نوادگان حاکم رخت که رسالت کند
 گفت خانه فلان را در رواق فلان کسی غصب کرده است امر فرما
 بصاحبش مژ شود گفت مگر فلان در خفا فرزند است یا خفی است
 گفت خیر رواق در این شهر محکم و کوه معروف و مشهور است
 کسانی که باین اندازه بصیرت و اطلاعشان باشد هر کجا و صاحب
 نور روشن است که آن اشخاص بعد از آنکه کاملند در قوت ^{حکام}
 سیاست غالب و لایع ملوک شرق از این تبیینند سؤال است
 و تحقیق علی کدام است جواب مملکت حاکم که در این بلد اقل است
 سال حکومت نکرده است و در اطراف آن شهر و داخله و در
 محل حکومتش زمین است بایر یا غنجل را جام یا کوه یا زمین
 بلند و پست که در تصفید و تعمیر و تعدیل هند هم آن در ده روز
 سه روز یا چهار بلکه پنج روز فرقی میکند مسافت را آسان

عبور

عبور در مورد و محل و نقل از آن راه و غیره ملاحظه شود اگر آن
 ملک بهر وسیله باشد آن راه را ساخت و با آن جنگل
 باغ و مزارع نمود و آن زمین را زنده کرد و بانه در فکر و در کار
 آن عامور کمال لیاقت را دارد ملاحظه بن مدحت پاشا در
 سال حکومت خود چند آثار آباری گذاشته است در بغداد و از آن
 ناخال هیچ کاری نمانده است که زری می کند شایان تجید ^{شد}
 مثلاً جدید زیاده از سی سال است در این بلد بسیار شد
 ارضی باین اطراف بغداد را سیر و سیاحت و کشف کرده است
 در همه آثار آنها و آباری موجود است و تجید آن ها آسان
 و زنده کردن آن ارضی ممکن با وجود آن آب فراوان در میان
 آن ارضی جاری است احدی از آن منتفع نمیشود پس حاکم
 حکم هوشیار و وطن دوست ملت پرست خادم دولت خواهد
 شد الله میتواند با تالیف جمعی از تجار و اعیان و رعیت تشکیل
 کنیاف و شرکت عمومی یا خصوص آن زمین ها را آباد و زنده
 و زرخیز کند و لو بانه غیبات دولتی و اطمینات پادشاهی ^{بزرگ}

پسر مهربان است نسبت بفرزند آن رعیت اهل ملن با هم ملت
 و لو پنج سال باده سال یا بیست سال یا زیاد یا کم از مالیات آن ارضی
 یا بر پادشاه صرف نظر کنند که بنظر ایت مهندسان دین را بر اهل
 و بصیرت رجال دولت آن زمین ها آباد شود که آبادی آن
 وقت نباشد بلکه الحیالابد زنده و حاصل خیز باشد بلکه
 اگر احدی یا جمعی از رؤسای اهل شهری ملی معارض
 باشند و الی صاحب همت و بصیرت میتواند با تقریرات
 آنها را بجهت نفع و ضرر آن بملت و در دولت مجسم
 نماید باین مضمون بگوید صد سال این اراضی بایر مانده
 احدی از آن منتفع نمیشود بلکه کوه و پناه گاه دزدان
 و اقوام متوحش شده است و آن برادر می جو لنگاه غارت
 گران شده است بحدی که هر سال حکومت سنیّه مبالغ
 مصارف سوق عسکر صرف میکند بجهت دفع مفاسد آنها
 باین هم گما هو هم امنیت نام حاصل نمیشود و اهل مداین
 و قوی

و قوی از اقوام رحل آسوده نیستند پس اگر آبها در آن ارضی
 جاری شود و محل زراعت و غلات و سکونت کرد و دوست
 تطاول اقوام جا اهل نادران کوتاه شود و پای غارتگری نشان
 شکسته میشوند و هم حکام صلح طالب و المطلوب در دم اقل
 صد هزار کس از بد عاریهای سختیت و مسلمین در کارها مشغول
 شده دیگر از افکار شرارت و زدی دشمنی بیکدیگر و منافق
 تبلی و دغلی و زنا و کسالت نجات یافته و صد اقل سبب
 عبیه یافته شده روح تازه در جمیع ابدان دمیده میشود و بزرگ
 سعاده دنیا و الاخره ستم زیاده از صد سال است این ارضی
 عاطل مانده و خراب گشته بیست سال یا سی سال دیگر هم مانده است
 بعد از بیست سال مالیات گرفته نمیشود که خزائن ملو شود از آن
 حاصلات و مالیات میشود لشکر آراست و از دشمن مصون
 ماند چنانکه همسایه گان کرده اند و شده اند و جمله این سرشتهها
 چکاء ملوک غرب گویا از نور احکام سیاسی شریعت اسلام

اقتباس کرده اند که اصل ترقی و قوام و دوام و قوت ملت الزام است
که فرموده من احبهم اخرا ميثا فهو له الله اكبر افلا تدرون افلا
تسمعون افلا تشعرون افلا تعقلون بلاد وولات هم مثل ذلك اي
هر والی که یکی از این کارها از روی حکمت و شفقت با انجام رساند
و دائم جت و عباد کرد آن لایق القاب شدایان امتیاز و شرف و
تجید است و باینکه این طور کارها ناقص و معدوم است و نشان
القاب و افتخار نیست که نیست
من تلایح انکار الجید

لسان الصدق مجلس چهارم

سؤال و جواب حکیم
سؤال ای فرزند اگر شعار برای امتحان معین و مهندس قرار
دهند دجله و فرات را چه گونه مجسم میکنی برای فهماندن رجال
دولت و رؤساء ملت جواب ای پدر رفع و خسر شعاعین
له این چند سال که موازنه شده است در حقیقت مساوی
که از آن نه نفع برداشته شده است نه ضرر بلکه عینت های
و بدیهه یافته است سؤال بیس این هم مزایع در شواطع نهی
چیت جواب بمیزان الصدق آنچه از خیر سیرا میکند در

صد مشیت از باران در صد چهل از شیطین اما باران مثل
سرمهت و افات سموی است بستم بتقدیر العزیز تا لکم ینفقو کیف
بنشاء و هو بصیر بالعباد و علم بما فی البلاد و اما شطوط که بر
مصالح عباد در میان این امراض و وسیع جاری کرده است
که مردمان مدغم در عقل و کیا است برای آسایش بی نوع انسان
با آن آبها زمین ها را احیا کنند که ثمر آورده تا عن من قابل
انا ملکنا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا فانج سببا
اوردن از جهالت و غفلت و خیانت سببها بریده و اسباب
مانده است مثلا در صد چهل که ارضی از شیطین سیرا شود
به همان اندازه در طغیان روی هم میسازد را صاب کنی مزایع
و محاصل بیچاره رعیت را غرق و تلف میکند حتی ملاکان بسیار
پریشان شده است و بعضی نشان از امراضی مست کشیده و خانه واد
های بزرگ خون دل شده اند جمله این مصایب از غفلت و غفلت
و طغیان و غفلت اول وولات است نه از شدت جریان النهر

که خداوند او را نعت و رحمت فرستاده برای جمیع حیوان و نبات
و قال من قایل و جعلنا من الماء کل شیء حی و سؤال پس چه
عوضه یات اراضی آب مهلك انهار شود جواب چیست لکن مجاری
انهار خلاف قانون حکمت و هندسه است و سعی به اثبات آن
چون از حقیقت به خبر اند راه افسانه دزد اند حکیم مهندسین
داس دولت دوست ترتیب سد سدا شطابن را مشاهده
به پیچیده کی اسلام که میکند خصوص در طغیان آب جم غفیر
یا برهنه بنظر است به علم هر یکی چند کف خاک بدو توکند و میریزد
با طرف آب یا در آب و آب از جوانب میجوشند تا حث و لسل را هلاک
کند چنانکه خون یحیی ۳۴ بنی اسرائیل را این زبان باری شست
ای پدر بلکه دل سوزی است اسال اطراف شطوط و جل و شنه مجا
آب است و شطوطات از حد قیاس بلند شده مقلد بجا
شخصت هزار لیه انهار و مزارع و حاصلات مسلمین را هلاک
کرده است و قال مسلم اخ المسلم بلکه کل صیاح البصر
گوید

گوید نه اینکه شخصت هزار لیه را صاحبان مزارع خسارت کرده
بلکه گویا از تمام افراد رعیت این مبلغ رفقه است و واضح تر
از این مبلغ گویا از خزینم پادشاه رفقه است سؤال علی
این آفات و طریق انتفاع از نعمت بزرگ چه گونه است
جواب این شرح مطرال لازم و امر و تشریح قولی فعلی
که در این نامه تلخجد ای پدر سؤال ای فرزند لابد برای
امتحان دادن خودت مختصری تقریر کنی جواب مجاری این
شطوط باید از روی هندسه جاری ساخت و شدت
جریان و ضعف او را میزان کرد که در غایت زیادی آب
حادث را تلف نکند و در غایت کمی آب زرع از تنگی هلاک
نشود این لشود مگر بتوجه پادشاه مهربان و علما و
مهندسان و دیگر چنانچه سلاطین و امراء و خلف
سلف بحسن توجه دشت عراق را خلعت سبز و خرم
پوشانیده بوده اند که آثار آنها تا امروز باقی آن اراضی

و سیح را سیر کنید کانه بین النهرین و جانبین از جدول
 و انهار بافته شده است با وجود کثیری از انهر و جدول
 مندرس شده و انارش محوشه است و فی باقی عبره
 لمن اعبر مثلاً میان دجله و فرات امکان دارد با هم بسیل نزدیک
 است میشود شوق نهر که در آب در وقت لازم زرد جل و فرات
 برود و از فرات بدجله که غالباً و قات اهل دجله نشسته اند
 و اهل فرات در آب غرق مثلاً امسال دجله سه متر دیگر
 ارتفاع لازم است تا آب در جدول و انهر جاری شود در
 اراضی و فرات از حد کفایت دو متر بلند شده اطرافش از آب
 کمرده است اگر با هم اتصال داشت هر دو نافع اهل هر دو شط
 زنده میشوند کم اتفاق شده است که هر دو شط از حد ضبط زیاد
 شده است فواید این دو سمجاً اتصال شدن آب انقدر
 زیاده است که شرعش خارج از حد این مجلس است یکی از آنها
 سقایی اراضی است و یکی سلاخی از غرق و یکی سیر سفن بخاری
 و بادی و یکی آسانی حمل و نقل اموال و غیره و مسافر و
 قس

قس علی ذلك مثلاً نهر حسیه آن قدر که اهلش از آن آب
 مسرورند همان قدر که سال مضروب بر ایشانند و کار معتد
 عالم دیدار ملت دوست جوای آن جدول را اتصال میکند
 به خود فرات اهلش دلیم در سرور و راحت زن و کی میکند الله
 و كذلك شط دجله اگر صدر نهر روان و دجله را کافی السبق
 کشف شود بجمع اراضی بایر و هر وقت سیراب کنند و اهلش
 جمله صاحب ثروت شود و در امن و امان زنده می کنند تشریح حال
 این شطوط و جدول به این قرار است ملاحظه شود نقشه
 کشیده اشاره میشود تفصیل تصریح آن در خرائط بسیار است
 مخصوص در نقشهای فرات اراضی و انهار امریکای درست
 وقت کن بلکه مشاهده کنی به عین البصیرت ای پدر آنچه گفته شد
 اجمال آن را مدعیان مرقب ملت باید مقصود بخوانند و جهت آنکه
 کسی که به حکم سنت خاکی از معدن طلا نشان دهد آن حکم
 با بصیرت رفین هاراشکافه کنوز بسیاری را هویدا می سازد
 و الا اگر کسی حقیقت معدن جواهر را بشنوی جامد محکم کند

مخراجه درین و نه از آن جواهر خیر خواهد بود این جداول
 شطین از برای نمونه و اشاره نقش میشود ملاحظه شود پس
 لافشانا الایمانی ای پدر هر کس بمقتضای ادعای خود
 یکی کوید عالم یکی کوید من نقطه اولم و دیگری کوید من
 بهاء عالم و دیگری کوید من مرشد و دیگری کوید من اهل
 کشم و دیگری من حکیم و دیگری من عالم و مهندس و دیگر
 فرزند تو بیان کند و نقش کشیده و نقشه ها رسم کنند
 آنکه تفصیل جریان آن ها معلوم میشود بلکه حقیقت آب حیات
 بروی اراضی جاری شده عالم را زنده میکند ای پدر اصل
 خرابی شطین از ده فرسنگ بالاتر بغداد و بانو ده فرسنگ
 پایین تر بغداد میشود و شطین با هم نزدیکند و بعضی امان
 بهفت و هشت فرسنگ میرسد و جمله اراضی صاف صالح اگر
 از محل خطوط قرین نهر حضرت بشک یکدیگر اتصال شود جمله
 کارها آسان شود چو زمین نهر فرات بلند است و زمین
 و جمله بیست لازم است حدود آن جداول از طرف فرات اوج
 سخته

ساخته شود که جریان آن جداول اختیار باشد نه اضطراری
 که گاهی خراب کنند و گاهی از قلت آب مردم هلاک شوند مثل شط
 الحیر خلاف قانون هند هم جاری کرده اند و با آنکه حال آن شطوط
 تغییر کرده است چون لازم بود که از فرات بدجله بریزد نه از دجله
 بفرات باید جداول کشید در بشرف و غریب و از برای بعضی از آنها
 ایضا اواب قرار داد که در وقت شدت و ضعف جریان آب زمین
 کرد که با اختیار جاری شود



مجلس چهل و یکم سؤال و جواب حکیم

سؤال از کس ستم اصلاح مقاصد مملکت و جهوش سلطنت چگونه است
 جواب - تحقیق و تدقیق در جنایات مقصوبین و عمل خائنین و ستم
 مجازات ظالمین از مأمورین باشد یا لشکری تاریخ سیاست سلطنت
 را ملاحظه کن ای پسر چنان جزئیات جنایات سیاسی ملتفت شد
 و مجازات داده اند که بخاطر احدی خیانت خطر نکند اگر هم خطر
 میکند یا برای بزبان آوردن نداشتند و احدی ایمن نبود از سخط
 پادشاه یا امیر ملت دوست خواه مؤمن باشد یا غیر مؤمن در
 دبستان المذاهب از انضباط سیاست ساسانان کوبیده یکی از
 سپهسالارها در خواب دیده بود لشکری جمع کرده با پادشاه میکنند از
 خواب بیدار شدند در فکر بود روزی در مجمع او لشکر خواب خرگوش
 را نقل کرد که در خواب با پادشاه میکنند امرا بر خراسته او را
 و مدبریت واقع را بحضور پادشاه مفتشان دولت دوست نشاند
 پادشاه جمله امرا را حاضر غوغه استنطاق کرد که خواب که بر آن آناری
 نیست چه را و وزیر کی را کشید گفتند بلحوق است بر خواب علی

نیت

نیت ولی نقل کردین آن خواب با امرا و رؤسای ملت تو همین سلطنت
 است پادشاه دل آگاه سیاست ایشان را تحسین کرده عفو فرمود که
 مفتشان غوغه و بازمانده کان مقتول را نیکو پرورید این است
 مصداق وعد و وعید پادشاه که از سیاست الهی اقتباس کرده اند
 امرا و حکما هر شیار در خلافت امیر المؤمنین کسی خواب دیده بود
 که بزین بلیق مسلم جماع میکند روز برای بعضی از مسلمین نقل غوغه که
 در خواب دیدیم بزن فلان فلان علی امیرکم حضرت امیر شنیده تغییر
 شد آن شخص را احضار فرمود در ملا عام روز آفتاب سایه او را
 حد زده چون در خواب علی نیت ولی بر نقل آن تفضیح آن مسلم
 و مسلم است از آن جهت امام سایه آن ناقل را حد زده که برای تو
 همین است مثلحد در میان خلق دیگر کسی جرأت نمیکند که این طرز
 چیزها را تلفظ کند و احکام سیاست مشی و مقدس بر خلق تعالیم
 سفود حکماء و اولاد عرب که کوه و دشت و خرابهارا تحسین
 کرده آثار عشق میبینند عقبه بن حکمت میگردند یافته عمل کرده اند
 حتی استقرت قواهم ملکهم واستقرت سلطنتهم وثبت عماره

قومهم وانقطعت عروت الخيانات من اراضيهم وظهورت
 الاثام ونالوا افتخار بما كسبت يداهم كما نراه كل عين ليس عليها
 عشاوة ليك سردار را در امر دستيم در خيانت و خيانت ملزم ساخته
 كه لباس سربازي پوشيده تفنگ بروش گرفته روزي چند ساعت
 در سرباز خانه قراولي كند و قتيك لباس را پوشيده و بدان
 جا ايستاد از جدالت و بزرگي همت و شرف نفس خود بخورد
 مرد اين طور بايد ناموس دولت را نگاه داشت اگر صدمه
 ليده مي داد آن سردار كه آن لباس را پوشيد در آن مقام نايستد
 قبول نميشد والله وكيل علي ما اول و هذا علي هم در مجازات
 كسي كه محكوم شود خواه ديني باشد خواه سرباز و با ما جرم باشد
 يا حال همان ساعت از رخت شرف برون كرده يك پيراهني
 از كوفي باو پوشانيد و در كارهاي مشاق او را به كار و اميد دارند
 آن است اهل شرف آن قدر از آن حال ميترسند كه گاه ميشود
 قبل از حكم از غصه هلاك ميشود سال گذشته يك هندو شخص
 بزرگ

بزرگي براي چند بيشه كه متهم بخيانت بودند چند مليون روبه مدت
 محتاجي و كلاه او را فروخته و حاكم كرد كه ملكه بيري كند خريش را نشد بوزن
 حكم همان پيراهن زك كوفي پوشيده لاچاره اگر حكومت عوض آن چند
 روز مجازات بيست مليون روبه خواسته بود آن مرد مقتدر بود
 مي داد ولي شرف سلطنت و نفس سياست پادشاه بزرگتر
 عوض نميشود در نزد عقلا و حكما امسال در شهر ۲۲ حبس المتعيق
 نوشته بود كه يك سرباز اهل مجلس دولت فرانس اولم داده بودند
 خريش را كشت و انجن ملي شده است در پاريس كه دعواي او
 لكاهو حق تحقيق كنند كه مستحق بزه يا اهل مجلس خيانت
 يا غلط كرده اند كه حق شريف دولت ملت ضايع نشود و قس
 علي ذلك اين مجازات و مكافات و تحقيقات و ملاحظات بشرف
 و ناموس دولت و ملت و نفع و ضرر قوميت اهل شرف خلاف
 اهل غريب آن است جمله پريشان و كارها محتمل شده نه خائن
 از ترس هلاك ميشود و نه امين با متد سعادتمند مقام امر چند
 سعي ميكنند چون بوعده و وعده عمل نمينود سوال مجازات

مات اهل شرق چگونه است جواب - همان عرض شد اگر
مجازات بود امروز بنام سال است صد گونه انقلابات سیاسی
شده است در سلطنت شرق مثل محاربه بوشهر و هرات
و کردستان و یونان و قاصص و بلخارستان و با عشایر عربی
و معاهدات مضر و غیر مضر مثل تنباک و امتیازات و دیگرها
و غیره لابد در این مواضع خیانت شده است به دولت
و ملت و بعضی را هم از امراء ملزم ساخته اند دروغ بگویند
یا راست و بعضی را بالقاب عالی امتیاز داده اند هیچ ربه
نشده است يك امیر از عزت خودش را هلاک کند و با از روی
حقیقت خویش را تیریه کند بلکه از هر حکم و با یکی از رؤسای
کشتری برای خیانت عزل نشود و با مغضوب نشود مقداری
پیش کش خفیه و آشکاری در میزان معامله است تا یکی دیگری
را ارضی کنند و بعد از چند روز باز مامور و یا حاکم میشود و ملزم
میشود از آسانی مجازات وقت عودت کرد بجا مورتی مثل
اول پادشاه شده است بلکه در آن عزل و نصب برای

ظلم

ظلم و انتقام و مداخل و خلاص از بند ان امارت تجربات حاصل
کرده برای فساد ملک و ملت مستعمل میشود و یقین حاصل
کرده است که وعد و وعید و ترغیب و تهویب رؤساء
جمهور محض طوق و بوق است خالی از باران و صاعقه نه خای
الحی الالبه الذبحه کار میماند و نه صارق روز بروز ترقی کرده بمقام
ارجمند میرسد الاقلیل از روی اتفاق نه از روی بصیرت
و حق شناسی آن است نه سعید امید کامل در هر به ترقی
و نه شقی خوف قطعی از تنزل و ذلت ای پدیر برای این مثل
می آورم که حجت تمام شود بر هر انسان زنده دل مثلاً بگوید
منده است که بعضی سالها در يك بلد تیر و غمی میشود
لکن در صدد نود و حزب میشود در صدد ده تلف و ملاحظه میشود
احد می از مرگ بیم نمیکند بلکه مرض و صیت نمیکند بلکه فوت
را تصور نمیکند لکن وقتی در يك بلد طاعون یا وبا باشد
خصوص در اوایل شدت طاعون ملاحظه میشود در هیچ
هزار نفس پنجاه یا صد نفر که مبتلا نمیشود در صدد نود و پنج

تلف میشود تمام مردم مضطرب و هر آسان میشوند از موت چون
یقین کرده اند طاعون هر که را میکشد و میکشد لا محاله آن است
هر کس وصیت میکند و اموالش را باجا میکند بلکه طاعون
که گرفت یک ساعت بزند و کافی خود امید ندارد پادشاه
هم باید در اجراء مجازات و مکافات مجتل طاعون باشد که
هر کس یقین کند در خیانت هلاک او است و در امانت
زندگی من نتایج افکار الهی

لسان الصدق مجلس چهل و دوم معرفت الکام
از لوازم سلطنت و فرائض امارت اصلاحات عسکری است
و اصلاح نشود مگر بنظر اشراف رؤسای جمهور ملت صاحبان
علم و بصیرت و مأن و دست شفیق بر خلق متقی و مفسد
از مصلح و مضر از نافع و شجاع از جبان و خاین از امین و
مهندس حکیم از جاهل جاہل تمین داده نشود مگر با امتحان و آخت
شمرخ نمیشد مگر بمجازات و مکافات و ترغیب و ترهیب
و اجراء استحقاق مامورین با سستی کما هو حقیرم که خاین و کاہل

از غضب پادشاه امین نشود و امین مجاهد از غضب پادشاه
مالوس نشود در مجلس چهل و یکم مثل طاعون را هر و شکار
ای قریزند در سال سیصد و هفت در پای تخت یکی از دول
مشرق بود که نایب سلطنت سپهسالار کل لشکر آن دولت بود که
فرمان مجاهد در میدان عشق حاضر شود صبح زود برخواست
غالب نقطه عسکر را سیر کردیم و برآیم خدا بجان هر کس عسکر
خودش را آتش میزند من حیث لباس و اسلحه و نفقات جنگ
در میدان و بیخانه که نقطه مهم که در تحت انتظار جانب و راه
گذریم و رخصتای جمهور است یک دست عسکر بود که باید
در کنار با پنج صفت باشند که سرداران جاسور و کریم معلوم
کنند و برآیم سر هفت ایشان آمده باشق الانفس نوات را پس
پیش میکند تغلک ها را پست بلند تا بتکلف صفت درست شد
بعد دیدن رختشان بعضی کهنه و بعضی نو و بعضی چرک و بعضی
گرداگرد پوشیدند و عسکر فرمود صد و در رختشان آب بمالید
که نوعایان شود مگر هم از خای و توخس ندانستم اند چرباید

که ضابطه غرض کرد آمد یک یک دست از حوضی به آب زده
میالید مقدمه رختهای عسکر را تا صورت داده و ماسک
کرده و مرکب را لیستاد تا که شاهزاده آمد معاينه کرد و شد
اعی فرزند اگر در کارها تحقیق بود و امر و سرخوش در خواب
نبوده اند و چشم بینا و کوشش شنوا داشته اند کی چنین پیش
و اگر در رؤساء لشکر خوف مجازات بود که غافل میاند ملاحظه
کن نقطه که در رخت نظارت جمیع دول است و دیده بانان
اجانب تمام حرکات و سکنات آن نقطه را ضبط و نقش میکنند
و آن محل جمع رؤسای سیاسی دول است و محل شرفاء ملت
چنین به انداز و ترتیب است بسی سایر نقاط عسکری
آن مملکت چه گونه خواهد شد که غالب رؤسای جمهور آن
دولت آن نقاط را ندیده و بلکه نشنیده بلکه نمیدانند که در جنوب
ملک واقع شده یا شمال دیگر انتظام آن عسکر چگونه خواهد
بود کانه رؤساء سیاسی ملت نه در می خوانند و نه تعلیمی
یا ختم اند بلکه می شود گفت نه چشم دارند و نه گوش و نه نور و نه شرف

کانه قیام ترکا سر فی ظلمات لایبصر و اگر تا صبح مشغول میب
را از راه راه غافل و کنگ و نواقص را بیان کند او دشمن دولت
نامید و در محال که مشغول را لیست او را از میان بر میدارند یا
سبحان الله انسان حیوان است چرا چنین شده اند آبا
امر آ و رؤساء شرف احکام جبارانه دول در حق امر آ
چنین در جرایده مطالع نموده اند که بعضی را بدار کشند
و بعضی را از نو بکود و بعضی خود خود بکشند و ستم زقوم شر
معمل و غرور و خود پرستی و غفلت از مقتضیات زمان
چپیده اند هذا عذاب الدنیا و العذاب الاخره اشتد البقی
و ما الله ظالم للعبد یا از روی غفلت و شغول گویند
عیوب ما عیون و نواقص مملکت را ذکر میکنی اجانب
با احوال ما مطلع میشوند این فکر نهی کور است و بد تحقیق
چون اجانب خصوص همایکان ملک شرفرا حکیمان و مجتهدین
کشته و نقشه کشیده و پستی بلندی بحکم غوره در ملامت
با اطفال خورد سال ابتداء وطن خودشان را در می بینند

عوض منفوی و عشق باری و عرفان باقی و حیل بازی سبحان
الله در کنار سبزه میدان دکان کتاب فروشان و نصاب بود
نقشه شهرهای تخت و کتیبه در دکان او بخت بود
والله عالم خیر یا دشت ملا حظت کردم دیدم کوچهها و خانه
ها و درهها و آبادیها و غرابها و برجهها را و قلمها را
و عمارتها را صغیرا و کبیرا چندین مجسم کرده است
نقشه جغرافی که انسان حیران میشود چگونه این کوچه
و پست کوچهها را کشته و نقش کشیده است صاحبخانه
گفت به نجیب بکنی اهل غریب شرف عزت و لذت را در
رحمات یافته اند و شعر علم در عمل آن است مرد بزرگ
تربیت یافته امتحان قوی داده برای مصداق علم و
عمل خود آمده به بلاد شرف با کمال مشوق جعبه خرازی
فروشی بگردن انداخته کوچه بکوچه و خانه بخانه گشته به زین
خود سپرده شبها نقش کشیده و کتاب جغرافی مفصل شهرها
نوشته با کمال افتخار برده است برای تعلیم ابناء و طوایف
ای فرزندان آبا ما در این حسرت خواهیم مرد

احدی

احدی از رؤساء جهو من امرأه و وزیر ملتفت نخواهند
شد و چشمشان نخواهد دید الله اکبر ان اللهم ذلك اذع
نیام بل هم امو اب یرزقون لهم اعیان لا یبصرق و لهم اذان
لا یسمعون و لهم مشاعر لا یسمعون یک شاه بندر شرقی در شش
عوضی نقشه جغرافی آن بلد و حدود را از روی قفلت و الحاق
کتاب رجم شیطان نوشته بود کانه کار انسان را تکمیل کرده
معاون شیطان شده و هو اشم و العدوان و قال تبارک و تعالی
تعا و تو اعلی البر و التقوی و لا تعا و تو اعلی الاثم و العدوان
زیاده از این نه قدرت شرح دارم و نه متحمل شنیدن متوفی
ای فرزند و السلام علی من اتبع الهدی من ینال
افکار الجدید لسان الصدق مجلس چهارم

سؤالات حکم از مشاور

سؤال در مولید شرق خضرم جبل المتین غالی و قات
فریاد میزنند که عدم انتظام حکومت شرق و خرابی آن اقام
و تخیل رؤساء و امرأه شرق از عدم مسئولیت استنای

کلام حکمت و سیاست جامع است لیکن شرح آن را دانسته
 میگوید یا آنکه لفظ است و مرد زبان کرده اند مثل حق حق قلند
 ای فرزند قیصر یک سال است حکم گوید من درین میدانم
 تو کوئی من از حکم درین میخوانم از روی میزان الحق شرح
 این کلام جامع چیست جواب ای پدر مهربان شرح این
 کلام مستغنی است من البیان چون محسوس و مشهور و عاقلان
 حتی اعمی و اقصی دیگر چه حاجت حبل المتین در شرح آن کلام
 زند ای فرزند راست گفتی ولی بلاد شرق را این قدر ظلمت
 و غفلت و شقوق گرفته است که هر کلمه که زنی و جود باشد
 هوشی تابع هوای نفس از خود سلب کرده به دیگر تاویل
 و توجیه بکنند و دیگر هم کلام تحسین و تقبیح در میان
 سر و بدل میشود بدون تمیز شقی از سعید مثلاً آن جهت
 میماند که در یک شهر و در یک بازار سکنت داشته اند که یک
 از چند قسم قسم و زدن در میان کسبه و قسم اصنافی
 خبر و قسم ضعفاء به اقتدار و قسم حکام (ای عقل و قسم
 و عاقل

و عاقل به حکمت و قسم زهاد در خلوت و قسم مغضوب
 منسوب و مظلوم کربان و قسم ظالم غاش هتاک خندان و
 معدودی و ناریان و اسبان گاه و بیاد میزند چو از روی
 میکند چو ظالم میکند چو قومیت خود را محو میکند بلکه گویند
 راست میگویند و زد گویند و زدی حرام است فلان زاهد
 در خلوت از کجا بخورد ظالم گویند من ظالم از عباد دفع میکنم
 مظلوم گویند امر معروف نیست مست شرابی گویند نهی عن
 المنکر نیست هلم چرا کسی عیب خود را بدیکر حواله میکند و ظالم
 در ریس اقدام ناله میکند و ظالم در کمری غفلت خنده زنان
 کرید و زدن را چو راه میدهند این گویند که من در دینم علم عباد
 هوی بیجا بازار را آشفته کرده اند حقا که گفته اند و زد بازار آشفته
 میخورد و حال آنکه لازم است بر منادی حق که صاف و ساد
 بلسان الصدق گویند فلان و زداست و زدی فلان و فلان
 ظالم است و ظلمش فلان و فلان مظلوم است در کار فلان و فلان
 منسوب است در ثروت فلان و مقلد فلان در رنج گویند

دور و غشی فلان تا که دزد سلفه کند و زویش آشکار شود و زدم
 شده است و ظالم بداند جله خلق از او تنفر کرده است و این
 به امانت خود میسر و مفتخر شود که دیگران شوق میخوانند به آن
 و صادق در صدق خود رنج یابد و کاذب به کذب خود خندان
 آن وقت دزد ناچار از دزدی بگوید که ظالم از ظلم دست
 کشد و خاین از برای زنده گانی خود اجتناب کند ای فرزندان
 قاذن شرعیت مقدس بجای آنکه ملامت کن که دست دزد را
 پایله برید که هر کس دزد را بشناسند و زانی را بایده در مقام
 حد زد که مشهور آفاق شوند که فلان زانی است و فلان زانی
 تا عباد الله هر شرف و سلطنت از ایشان حفظ کند و تمام احکام
 محمد صلی الله علیه و آله است نقطه امام و ماموم را درست کنند
 کن شارع مقدس گفته است اقبل به فاسق بجایز نیست
 صلوة بان باطل است آن است که کسی متصدف امانت شود
 مجبور میشود از شوق خویش را مصون بداند که خلق از او
 متوفی نشوند شد ادوات مکتون یکی یکی را اصلاح کنند
 عکس

عکس امر عالم و کار بی آدم منتظم شود الا آنکه نام و اشاره و علامت
 کار سازی نشود پس ای فرزندان اگر در این یکسال حکمت آفرینی
 صاف و سماره بلسان الصدق بگو صدق عدم مسئولیت کدام
 است جواب تمام بگردید و یاد میکنند که باید در این جدید
 در این کرم و علم و فنون زبان و انسانای وانی نیست یا زنی یا
 انکویری چمخال و فلان و ملاح مزدور و کتاس اهل غرب آن
 زبان را میدانند ولی عاری از علوم با رکش علمای ملت اند
 پس مقصود از علوم فنون جدید صناعت و زراعت و تجارت
 و سیاست و تصفیه فلزات و تنظیم ادبیات و سرسوخ و سر
 عرب و وضع خضم و حفظ طاعت و استقلال است امر و نگاه
 سال است اهل شرف در داخل و در خارج رفعت در ملایم و در
 خوانند و محاصل مملکت را خورده و عمر کرده اند است از قرار مقیاس
 حق باید بیست هزار نفر بزبان احباب سخن گویند و از بیست
 پنج هزار منتخب معتمد و مجرب و مکمل در سیاست و حرب و طب و
 هندسه و معیت و جغرافیا و ریاضی و فلسفی و زراعت و صنعت

و تجارت و امارت و وزارت و سفارت ^{که ملت} تقیاً تحت ملت
و فراوی دولت و شفیق بر آبناء الوطن جمله علماء حکماء اهل
المبصر و صاحب شرف انسانیته و انفاست قدستیه تحصیل این
اعداد و اشخاص این است ای پدر از پنجاه سال قبل اهل
شرف اولاد خودشان فرستاده اند بفرست مدرس میخی اند اقل
پنجاه نفر هم از اولاد سفراء و شاه بندرها و وکلاء و تجار
در خارج مشغول تحصیل شده اند فارغ البال کار کرده اند
و سال بسال هم عدد آن ها زیاد شده است و غایت تحصیل آن
علوم بقانون ^{موسس} آن مدارس چهارم سال است
که قبل از سی و شش سال باید از آن جماعت اقل سالی هشتاد
نفر هم مکمل حاوی جمیع آن علوم و فنون و فضائل لایق
هر گونه خدمات متحن محبت بتقی فارغ تحصیل باشد
و بعد از چهارده سال از پنجاه سال هر سال هم اقل باید از آن
قدر طلبه نسبت بفرع علم حکم زکی ذات شرف و ناموس و دینی
و تقوی محبت ملت و وطن از آن مدارس سال بسال
فارغ

فارغ تحصیل شده باشند با این حال امروز من غیر از مرده و پلید
و فاسق باید هشتصد نفر ذوات محترم و فضلاء و اهل علم و فنون
سیاست و حرب و صناعات و زراعت و طبیب و مریض
و هند و سم و حقوق دول و مال مجاهد متقی و عزم و حزم
و دوست ملت و وطن شفیق و صبر کار بران کارکن
بلاد مشرق را متورس ساخته باشند مثل آب حیات ملت را
زنده کرده باشند مثل حکماء اهل بصائر و عرش را تجل افروز
و وضع کرده باشند تمام روائ و ادارت و محکلات سیاسی
و شرعی منظم باشند ای پدر از عدم مسلولیت ملت منظم
الدیابر یا صرّ علی العباد کیف یجشرون من تنای
افکار الجدید لسان الصلّٰت مجلس چهل و چهارم
سؤال حکم از شما کرد
سؤال ای فرزند تقریرت مکفتم شد جواب بیانات ای پدیر
تا دم مرگ و آخر نفس در زبان ذکر لا اله الا الله فارغ

و در درل شکایت چگونه ختم شود سوال به داری که
 غانده است از آفات الّا قلیل و نیست باقی در آن جلد
 الّا رفق اجزاء و عظمه الحسنه را به عموه نصیحت انجمن
 را از بسا به آب حیات حکمت و شفقت تقریر بدو فرمود
 کند لعل الله یحی الارض بعد موتها و یجعل الله بعد
 العسر یسرا الله هو الباقی الخ جواب ای پدر چه بگویم
 سالست در دارالامارت های شرق مدبرین جدید باز
 شده و از اجانب معلان آورده نظم و ترتیب داده اند اقل
 در هر دارالامان چهار مدبر است و امیر شده اند و هر مدبر
 روی هم رفته شصت شاکر جمع شده است مشغول تحصیل
 شده اند که جمله دوصد و چهل نفر باشند و در شهرهای سواد
 الاعظم شرق ایضا مکاتب باز شده مثل بغداد و تبریز و غیره
 و حلب و روز بروز مکاتب طلبه زیار شد اقل دوصد
 نفر از اولاد شرفاء و اعیان و سران مکاتب مشغول در مدرسه
 با خود هشتصد علما و حکماء در اجانب تربیت شده و در
 جمیع

معلم کامل شده در داخل مشغول کار و نظیر مدبرین و متحن
 مله به مقیاس عقل سلیم بعد از چهارده سال که آیام تحصیل
 هر سال باید صد و شصت نفر از مکاتب مدبران با علم و حکمت
 و کفایت و کیاست و قابل هر گونه خدمت از مدبرین امتحان
 داده از تحصیل فارغ شده باشند پس از چهل سال چهار
 سال آیام تحصیل منها شده باقی بیست و شش سال آنکه
 سال صد و شصت نفر مدبر تربیت و متحن بیرون آمده در
 این مدت یکون چهار هزار و یک صد و شصت نفر میشود و
 هشتصد نفر هم به ایشان اضافه شود جمله چهار هزار و شصت
 نفر علماء الحکماء اهل البصائر و هر یک لایق صدارت و وزارت
 و امارت و وکالت و سفارت باشند متقی حق شناس و مجاهد
 و وطن دوست و شفیق ملت و انبیا و رعیت و احوال ملک و
 احوال سلفقت و اعران دولت و در شرف مباحثان نفوس قدر شناس و عالم
 سید المشائین و عاملین به احکام حکماء الکتاب البین و محضر ضعیف
 عن خرافات خرقه پوشان و اغدارات قلندرانی و دسائیس

در پستان و وسوسه شیطان و کاذب مردان و اقبال
نقالات و باطل جویان و شبهات شیخیان و ترهات بایان
و معومات سرتالان و حیل کیمیاگران مکان زبان کاران اگر
چنین بود تا حال و حشیان اطراف بلاد متروک شده بودند
عن سواد الاعظم و اطفال قریب بلوغ علما و حکما شده بودند
فصلاً عن شیخ شصت و هفتاد ساله و حشیان کزان انوار در
بلاد شرق شرق بود و دشمنان در آن ویشنی نتوانند هجوم
و نه در زمان قوم از قوم بدویش و با ظلم و ستم در آن کنند و باقی
لب شقوت بکشاید سوال باین شیخ و سجع و قافیه مکرر
میخانی جواب بلی ای پدر خطبه خوام بر سر دکان و زنده دکان در
جریان زیاد میزنند که از ثلثین یک نفر گرفته در امریکا در سن
خوانده مدت و دوازده سال کتابها نوشته و نقشه ها کشیده
تلخیصها چشیده و نصحت ها کشیده و ترهیم ها غره و تازن مملکت
داری سیاست ترتیب داده با کمال جلد و بهادر بطن خود بر کشته
بر زبان طی صاف سواره با کمال دلسوزی و وطن دوستی خطبه ها

خوانده

خوانده و نصحت ها کرده و کتابها نوشته و سب و لعن شنیده
و طعن و ضرب خورده و ناله ها کشیده میان سخی ملین نفوس
و لولایان دخته از هیاهوی خلق گفتگان بیدار شده بلکه مردکان
هم ایستادند از برای اینها و وطن جان باخته است اما اهل شرف
و انبیا و وطن جا پنجام ساله در خارج و داخل ثروت ملک
تلف کرده و سرس خوانده اند پنج هزار فایغ تحصیل متعین نایغ
شده کوبا از پنجه ای که خطبه خوانده و نصیحت نکرده است
و نقشه نگاشته است بلکه عرض خطبه نزل میخواند یا شراب خور
و بر دوش فاش نقال مروج اکاذیب و اقا صیص شعاع و زناد
و معاون سفل و الجمل شده اند باب ضلال و اضلال را و نصحت
را نه اند تابع خرافات و ترهات شده اند کلمه صدق نگفته اند
لذت عفت نچشیده اند عجز و عظمت و نصیحت مستهزی
شده اند به اهل الدین آفت ای پدر از قلت خطبه خطبه خوان
شدم و از قلت ناصحان ناصح ملت از عدم واعظان و اعظم
بلاد و با عجبها به فقر و چریشانی اهل شرق از عدم سیوه بیت

پیاپی پیوه شده است و از عدم علم شلغم قند نبات و از
عدم علم سیاست و حکمت زنجور سستید البلاد و شیپور
و در حق خوان امور مملکت را نظم میدهد سلطان ای فرزند تو
بر نظم خود مگر قلم میزنی جواب بلی ای پدیر این مدح و
نظم را نوشته ام مثل مدحهم اصفا بعد قرن باینم قرن یا بعد
قرن ابناء وطن بینمان از همسایگان ستمکار لغات خور
بیدار شده این اوراق را به خوانند که مفهوم پوره نقین
کنند و هر که مدح شریعت و الله بحکم بالعدل و الامان
و ما الله بخافل عما جمل الظالمون من نتائج انکار
المجید یله لسان الصدق مجلس چهل و پنجم حسب
مقیاس حکیم

قوام ملت و دوام دولت به مملکت و شریعت است و شریعت
از زراعت و صنعت و محاصل مملکت و محاصل مملکت اگر
بمحاصل ملک در عمل خود صرف شود هر چه محاصل کم باشد باز
بلیک افزایه ملک آید و میشود با عدل و چهارده میشود حقیقتا استقلال
نمود و در آزادی و حریت زیست لکن اگر زراعت کم
باشد

باشد و صناعات بسیار قلیل و اصلاح در غیر محل صرف شود که از عقل
آن صرفیات قوم منتفع نشوند و عین بساط و دولت بر جمیع و قوم
فقر اسیر و پیریشان و ملت مضطرب و محو خواهد شد ای فرزند
محاصل و ثروت کجا پیوه صرف شده است که قوم شرق قریب
اضحی لک رسیده اند جواب بلیك شعبه مصرفها را در خارج
داخل مصرف اهل داری در تحصیل علوم جدید و زبان و ادبیات
شده است که غیر از تقاضی لاطایل چیزی دیگر تا امروز حاصل نشده
نه ملت از مایحتاج مستغنی شده است و نه اداریات و دولت
منظم شده است سوال مگر برای مشغولین در عمل و
جدید در خارج و داخل چند ثروت عرف شده است که آثار
ضعف در ملت و دولت نمایان شده است که گویا علامت
موت بهت جواب مبلغ آن مصرف خطر است و در نزد حکم
حسابان جسیم نه فقیر در مجلس قبل تشریح شد که باید
عدت پنجاه سال بسیت هزار در داخل و خارج در سن
خوانده کامل شده که دانا بلیک یا در زبان از السنه خارج

باشند یا نوزده هزار از آن بیت از حد کمال ناقص بر رجاء اقل
بیک زبان خارج و انا باشند یا کامل یا ناقص این قدر نفوس
شرفاء و ضعفاء روی هم هر یک نوعی از بیت لیره مصرف کرده است
حق الیقین است که اقلاً بیک زبان خارجی سنگام باشند
نفر بیت لیره حساب شود سیصد هزار لیره عین شود و عین
از بیت هزار نفی پنج هزار نفر کامل متحقق و منقوب و ممتاز باید
باشد که هر یکی چهارده سال مشغول تحصیل شده علوم لغوی
ناقص را تکمیل کرده باشد چنانچه در مجلس قبل تشریح و تشریح
شده این ذرات محتم در مدت چهارده سال که غایت و نهایت
تحصیل است بیک نفر در آن مدارس چهارده سال دوام
کرده و در سن خوانده و با کمال کبار این نوزده کی کرده اند اعدای
آن هزار لیره مصرف دارد وسط آن بانصد لیره ادنای آن
سیصد و پنجاه لیره ما جمله را به کمال نقد ادنای آن مصرف
را حساب میکنیم تا که بخوش جامد اهل شرق کران نیاید که هوس
نفر هزار پنجاه لیره در چهارده مصرف کرده اند با کمال عسر

من

من حین خوراک و پوشاک و مسکن و معاش و کتب و سیصد نفر
صد و پنجاه هزار لیره مصرف کرده است بکون یک ملیون و سیصد
پنجاه هزار لیره میشود سیصد هزار لیره هم که مقدم ذکر شد
اضافه شود دو ملیون و پنجاه هزار لیره از اول پنجاه پنجاه سال
تدریجاً از رعیت گرفته به طلبه داده شده است بر آن نقد
سال بسال فاضل تعلق گرفته است که فاضل فاضل داخل
مبلغ حساب میزن صدق باید باین در ملیون پنجاه هزار
لیره بیت و پنجاه سال فاضل علی الزام تعلق گیرد که فقط
وسط پنجاه است و حساب میشود یکی ده و نیم و کمی میشود
چهل دو ملیون و پنجاه هزار مبلغ با فاضل فاضل در سال
بیت و پنجم میشود بیست و یک ملیون و نیم و در هزار پنجاه صد
لیره انقراض صد ده که اقل فاضل صرافان اهل شرق است
صد لیره از آن حساب کنیم که هوس در آن حد حتی دروغ
فرش صحرایی و کلاه در بازار می بیک لیره بیت و نیم
و هشتاد و پنج قرش ساق و هفت و شش امروزی و آن

ایران است صدایه قرض به فائض داده شده است مدت بابت
و پنج سال میشود هزار و هشتاد و چند ایله و کسر از این قرض است

غرض	بابت	ایله	سال	اول	غرض	بابت	ایله	سال
۱	۲	۱۱۰	سال	اول	۱	۱۱۰	سال	اول
۲	۱	۱۱	سال	دوم	۲	۱۱	سال	دوم
۳	۱۲	۱۲	سال	۳	۱۲	۱۲	سال	۳
۴	۱۳	۱۳	سال	۴	۱۳	۱۳	سال	۴
۵	۱۴	۱۴	سال	۵	۱۴	۱۴	سال	۵
۶	۱۵	۱۵	سال	۶	۱۵	۱۵	سال	۶
۷	۱۶	۱۶	سال	۷	۱۶	۱۶	سال	۷
۸	۱۷	۱۷	سال	۸	۱۷	۱۷	سال	۸
۹	۱۸	۱۸	سال	۹	۱۸	۱۸	سال	۹
۱۰	۱۹	۱۹	سال	۱۰	۱۹	۱۹	سال	۱۰
۱۱	۲۰	۲۰	سال	۱۱	۲۰	۲۰	سال	۱۱
۱۲	۲۱	۲۱	سال	۱۲	۲۱	۲۱	سال	۱۲
۱۳	۲۲	۲۲	سال	۱۳	۲۲	۲۲	سال	۱۳
۱۴	۲۳	۲۳	سال	۱۴	۲۳	۲۳	سال	۱۴
۱۵	۲۴	۲۴	سال	۱۵	۲۴	۲۴	سال	۱۵
۱۶	۲۵	۲۵	سال	۱۶	۲۵	۲۵	سال	۱۶
۱۷	۲۶	۲۶	سال	۱۷	۲۶	۲۶	سال	۱۷
۱۸	۲۷	۲۷	سال	۱۸	۲۷	۲۷	سال	۱۸
۱۹	۲۸	۲۸	سال	۱۹	۲۸	۲۸	سال	۱۹
۲۰	۲۹	۲۹	سال	۲۰	۲۹	۲۹	سال	۲۰
۲۱	۳۰	۳۰	سال	۲۱	۳۰	۳۰	سال	۲۱
۲۲	۳۱	۳۱	سال	۲۲	۳۱	۳۱	سال	۲۲
۲۳	۳۲	۳۲	سال	۲۳	۳۲	۳۲	سال	۲۳
۲۴	۳۳	۳۳	سال	۲۴	۳۳	۳۳	سال	۲۴
۲۵	۳۴	۳۴	سال	۲۵	۳۴	۳۴	سال	۲۵
۲۶	۳۵	۳۵	سال	۲۶	۳۵	۳۵	سال	۲۶
۲۷	۳۶	۳۶	سال	۲۷	۳۶	۳۶	سال	۲۷
۲۸	۳۷	۳۷	سال	۲۸	۳۷	۳۷	سال	۲۸
۲۹	۳۸	۳۸	سال	۲۹	۳۸	۳۸	سال	۲۹
۳۰	۳۹	۳۹	سال	۳۰	۳۹	۳۹	سال	۳۰
۳۱	۴۰	۴۰	سال	۳۱	۴۰	۴۰	سال	۳۱
۳۲	۴۱	۴۱	سال	۳۲	۴۱	۴۱	سال	۳۲
۳۳	۴۲	۴۲	سال	۳۳	۴۲	۴۲	سال	۳۳
۳۴	۴۳	۴۳	سال	۳۴	۴۳	۴۳	سال	۳۴
۳۵	۴۴	۴۴	سال	۳۵	۴۴	۴۴	سال	۳۵
۳۶	۴۵	۴۵	سال	۳۶	۴۵	۴۵	سال	۳۶
۳۷	۴۶	۴۶	سال	۳۷	۴۶	۴۶	سال	۳۷
۳۸	۴۷	۴۷	سال	۳۸	۴۷	۴۷	سال	۳۸
۳۹	۴۸	۴۸	سال	۳۹	۴۸	۴۸	سال	۳۹
۴۰	۴۹	۴۹	سال	۴۰	۴۹	۴۹	سال	۴۰
۴۱	۵۰	۵۰	سال	۴۱	۵۰	۵۰	سال	۴۱
۴۲	۵۱	۵۱	سال	۴۲	۵۱	۵۱	سال	۴۲
۴۳	۵۲	۵۲	سال	۴۳	۵۲	۵۲	سال	۴۳
۴۴	۵۳	۵۳	سال	۴۴	۵۳	۵۳	سال	۴۴
۴۵	۵۴	۵۴	سال	۴۵	۵۴	۵۴	سال	۴۵
۴۶	۵۵	۵۵	سال	۴۶	۵۵	۵۵	سال	۴۶
۴۷	۵۶	۵۶	سال	۴۷	۵۶	۵۶	سال	۴۷
۴۸	۵۷	۵۷	سال	۴۸	۵۷	۵۷	سال	۴۸
۴۹	۵۸	۵۸	سال	۴۹	۵۸	۵۸	سال	۴۹
۵۰	۵۹	۵۹	سال	۵۰	۵۹	۵۹	سال	۵۰
۵۱	۶۰	۶۰	سال	۵۱	۶۰	۶۰	سال	۵۱
۵۲	۶۱	۶۱	سال	۵۲	۶۱	۶۱	سال	۵۲
۵۳	۶۲	۶۲	سال	۵۳	۶۲	۶۲	سال	۵۳
۵۴	۶۳	۶۳	سال	۵۴	۶۳	۶۳	سال	۵۴
۵۵	۶۴	۶۴	سال	۵۵	۶۴	۶۴	سال	۵۵
۵۶	۶۵	۶۵	سال	۵۶	۶۵	۶۵	سال	۵۶
۵۷	۶۶	۶۶	سال	۵۷	۶۶	۶۶	سال	۵۷
۵۸	۶۷	۶۷	سال	۵۸	۶۷	۶۷	سال	۵۸
۵۹	۶۸	۶۸	سال	۵۹	۶۸	۶۸	سال	۵۹
۶۰	۶۹	۶۹	سال	۶۰	۶۹	۶۹	سال	۶۰
۶۱	۷۰	۷۰	سال	۶۱	۷۰	۷۰	سال	۶۱
۶۲	۷۱	۷۱	سال	۶۲	۷۱	۷۱	سال	۶۲
۶۳	۷۲	۷۲	سال	۶۳	۷۲	۷۲	سال	۶۳
۶۴	۷۳	۷۳	سال	۶۴	۷۳	۷۳	سال	۶۴
۶۵	۷۴	۷۴	سال	۶۵	۷۴	۷۴	سال	۶۵
۶۶	۷۵	۷۵	سال	۶۶	۷۵	۷۵	سال	۶۶
۶۷	۷۶	۷۶	سال	۶۷	۷۶	۷۶	سال	۶۷
۶۸	۷۷	۷۷	سال	۶۸	۷۷	۷۷	سال	۶۸
۶۹	۷۸	۷۸	سال	۶۹	۷۸	۷۸	سال	۶۹
۷۰	۷۹	۷۹	سال	۷۰	۷۹	۷۹	سال	۷۰
۷۱	۸۰	۸۰	سال	۷۱	۸۰	۸۰	سال	۷۱
۷۲	۸۱	۸۱	سال	۷۲	۸۱	۸۱	سال	۷۲
۷۳	۸۲	۸۲	سال	۷۳	۸۲	۸۲	سال	۷۳
۷۴	۸۳	۸۳	سال	۷۴	۸۳	۸۳	سال	۷۴
۷۵	۸۴	۸۴	سال	۷۵	۸۴	۸۴	سال	۷۵
۷۶	۸۵	۸۵	سال	۷۶	۸۵	۸۵	سال	۷۶
۷۷	۸۶	۸۶	سال	۷۷	۸۶	۸۶	سال	۷۷
۷۸	۸۷	۸۷	سال	۷۸	۸۷	۸۷	سال	۷۸
۷۹	۸۸	۸۸	سال	۷۹	۸۸	۸۸	سال	۷۹
۸۰	۸۹	۸۹	سال	۸۰	۸۹	۸۹	سال	۸۰
۸۱	۹۰	۹۰	سال	۸۱	۹۰	۹۰	سال	۸۱
۸۲	۹۱	۹۱	سال	۸۲	۹۱	۹۱	سال	۸۲
۸۳	۹۲	۹۲	سال	۸۳	۹۲	۹۲	سال	۸۳
۸۴	۹۳	۹۳	سال	۸۴	۹۳	۹۳	سال	۸۴
۸۵	۹۴	۹۴	سال	۸۵	۹۴	۹۴	سال	۸۵
۸۶	۹۵	۹۵	سال	۸۶	۹۵	۹۵	سال	۸۶
۸۷	۹۶	۹۶	سال	۸۷	۹۶	۹۶	سال	۸۷
۸۸	۹۷	۹۷	سال	۸۸	۹۷	۹۷	سال	۸۸
۸۹	۹۸	۹۸	سال	۸۹	۹۸	۹۸	سال	۸۹
۹۰	۹۹	۹۹	سال	۹۰	۹۹	۹۹	سال	۹۰
۹۱	۱۰۰	۱۰۰	سال	۹۱	۱۰۰	۱۰۰	سال	۹۱
۹۲	۱۰۱	۱۰۱	سال	۹۲	۱۰۱	۱۰۱	سال	۹۲
۹۳	۱۰۲	۱۰۲	سال	۹۳	۱۰۲	۱۰۲	سال	۹۳
۹۴	۱۰۳	۱۰۳	سال	۹۴	۱۰۳	۱۰۳	سال	۹۴
۹۵	۱۰۴	۱۰۴	سال	۹۵	۱۰۴	۱۰۴	سال	۹۵
۹۶	۱۰۵	۱۰۵	سال	۹۶	۱۰۵	۱۰۵	سال	۹۶
۹۷	۱۰۶	۱۰۶	سال	۹۷	۱۰۶	۱۰۶	سال	۹۷
۹۸	۱۰۷	۱۰۷	سال	۹۸	۱۰۷	۱۰۷	سال	۹۸
۹۹	۱۰۸	۱۰۸	سال	۹۹	۱۰۸	۱۰۸	سال	۹۹
۱۰۰	۱۰۹	۱۰۹	سال	۱۰۰	۱۰۹	۱۰۹	سال	۱۰۰

این است حساب ریا که جمیع کتب و شرایع حرام کرده است که از کتب
کتب صحاح و کتب منیختی البلاد و مهملات العبادت که لک قال
تبارک و تعالی اعلی الله البیع و حرم الوبا و ما لله بظلم العبد این
تشیع را کرده ام که جای عذر نماند حکایت در بار کوبه بودم و
مقصر السعیان کرده چوب میزدند در میدان از شدت دردم تا
تا از این پریشان شده گفت صبر کن عوض دارم گفت بگو
گفت

گفت
شما تا زمانه تخریر یا حساب میدانی حکم از کلام آن مقصر نقیب
کرده توهم غوره عفو کرد حال عرض میشود کسیکه از چوب خورده و نه
حساب دارند کی خواهند دانست که صد خور از اینها و نه در خانه
و داخل بدرد فقر و پریشانی کو قناری صوب و موئی در کوبه خورده
هلاک شده و میشود از بهر سبب است خدا یا آن ضابطان نکتم
معی این مقصر را توهم کرده ماعوا رکلم عجیب یا کرم گفتم
از تقصیر ما عفو نخواهد شد هیات انا لانی ایا دیک علیا
باز بهر حکایت در صفهان پیروز زنی داخل خانه شخصی شد
دید یک مرد دانا پول می شمارد پیروز زن دید و برگشت صاحب
خانه هوشیار گفت بیا با من حساب کن من هم مثل تو کرم حساب
مرد ده قران ده قران حساب کرده داد به پیروز زن گفت حساب
بگو از جمله را شمرده بود گفت بشمار چند کرم شده است شمر
و گفت پنجاه کرم گفت حال بر خیز و برو اگر کفنی در خانه فلان
پول دیم بگو پنجاه تومان نکو لیک تلخی پول دیم که بیخ جهل

تو کشته شوم حال ای پدر حساب صد لیره را بپیره زنان یک
یک بشمارد تا پیره مردان نگویند چگونه در ملین پنجاه هزار
لیره صرف شده و با فاض در بیست و پنج سال بیست و یک
ملین و نیم است بلکه هر پیره زن شمرده گویند میشود تا که لیره
و طعن عقلت کشته شوم ای پدر بلاد شرق که قلیل از ربع
والصناعم است این مبلغ و امثال ذلك کثیر است که از ملک خارج
شده است که فقر و پریشانی به افراد جمیع ملت احاطه کرده است
سؤال این قدر فاض و اصل اهل شرق چگونه دارد اند که محسوس
شده است جواب چون تا بیست سال قبل بنکها و صرافها
اجانب نبوده از آن اصل و سود در میان ابناء و وطن در آورده
و مل و له بود که از ملک خارج نشد چون امروز بیست سال است
بنکها و صرافهای عیار اجانب در ملک شرق چپ و دست
شبهه کشیده اند از هر طرف و هشیان را صید کرده پر بالشان را
کنده رها میکنند آنست امروز فقر و فاقه در خلق نمایان
شده است خصوص در ایراک که فریاد افلاس میزنند که

کرم

کرمای ندای ملک ملت است ترنایا لا تهولکنا بما فعل المعائن
منا و تب علينا و لاخواننا و انا اول المستغفرین انک ارحم
من اب رحیم من تبايح افکار الجدید

مجلس چهل و ششم سؤال حکیم

سؤال - در مجلس قبل چهار جمع و پنجیم مصرف کرایه عواید
اهل مدلسه شرق گفتی این مبلغ و امثال ذلك کثیر از ملک خارج
شده است که ملت فقیر و پریشان شده است و امثال آن مصرف
دیگر کدام است جواب ای پدر بجز زبان تقصیر کنم که در چهار
مسار ملت شوم اول لسان الصدق حکیم بود از شرح حساب
هر که بتوسنک اندازد آن ظلم خواهد بود ای فرزند مسرور باش
که مظلوم باشی نه ظلم آنچه حق است بگو اگر چنانچه است جواب ذواتیک
در سن فرانسه اند فکر بشد یقین پیران ایشان افکار دوا زده سال
برای آن اطفال خوارک و پوستاک و لوازم زندگانی مصرف کرده اند که افکار
سال شش لیره باشد برای جمله آن نفوس مصرف افکار نصه
هزار لیره بالغ میشود و فاض مرکب آن در این مدت حساب

شود زیاده از ده لیوف لیره شود سوال هر کسی برای فرزند
خود مصرف کند باید سر وایم شمارد جواب بی ای پدر حکم کار
عیش نکند همانا کسی که بفرزندش نان و پوشاک داده تا رسید
شده که برای زنده گی انسان در و پنجو سازد یا شمشیر یا نیزه
یا کاکو سفند هر اند یا جو و گندم بکارد یا شاخه تاک و درخت
خرما نشاند که غم آورد و مرغان هوا منتفع شوند و فرزندان
وطن از اثر آتش سیر شده در سرمای اش آسوده شوند صاحب
ثروت و قوت شده از دشمنان درنده محفوظ بمانند لیکن
پدر بیچاره و ملت به خبر بعد از دوازده سال چهارده سال
هم علی الدوام سالی سی لیره مصرف دارد است تا عمر بیت
و شش سالگی مرسیده بعد از تحصیل عوض چهل ار الفانیاف
شده و خودش محتاج بنان و پلاس پدر هم از ثروت خانه
در آن راه مصرف کرده است هدر رفته است سوال دیگر
چه نقود از ملکیت تلف و تباه شده است جواب یک صلیغ خیل
ایضا

ایضا و ظایف این ذرات محترم است بدین آنکه جلیبان تعلیم یافته
علی ح قریاکی و مطالب کنند و مهندسان کوچه ها را شکافه و راه
ها را صاف کنند و ریاضیون معادن را که خزان غلاتند است
در رفیقین ها و کوچه ها در او زند فیل سو سفها ما عیت اشیا را
شناخته فلز آتزل صاف غوره و جغرافیا کوه و درشت بلد و حد
ملک و خطرات ملک را پیمایش غوره نقشها کشیده و تربیت
فنون حرب و لشکر و جری را منظم ساخته و صاحبان علوم
مصرف سیاسی ملت و دولت را دانسته و ادارات را مرتب ساخته
از اختراعات اجانبی علمت و دولت را نجات دهند و صاحبان
علوم صنایع (مانند اجناس زخرف اجانبی ملت را مستغنی نمایند
و صاحبان علوم زراعت رفیقین حال زنده کرده و امراضی بایر
اباد نمایند بلکه این ذرات بعد از چهارده سال در عمر بیت
بلکه چهل سالگی بوطن آمده الفانی چند برای رؤساء ملت
و از ایشان چند کلمه پیرم بشنید مغرورست شده ای مقدار از
خزینم و ررات که امانت ملت است در ضمیمه شخصی برای او مقدر شده

دلم اعیان گرفته بیکار شهوت را میسکند راه قلندری پیش گرفته
به آن معاش شخصی مطمئن مانده واقع شده دیگر نه شوق ترقی
دارد و نه خوف تنزل انظار و تعلیم آسوده شده است سوال
مکن آن ذوات به دولت خدمت نمیکند جواب اول این وظایف
در درون شرف رخل بخدمت ندارند هر کس مأمور بشود محل شده آن
محل موجب مخصوص دارد که سال بسال دریافت میکنند آن
موجب شخصی عبت دارد میشود حق هر کس خدمت شود مؤلف
او در جزای نه نماند بلکه یکی در سکران موت آن دیگری مایل
و ظیفه آن متوفی شده شقی باشد یا سعید بوساطت و
دساین و شفاعت و رعیت با هم یکی قید میشود بلکه
برای کسانی که در تمام عرشان یک روز خدمت دولت
و ملت نگردند ای پدر این است معنی مرده خوری نه
مرده خوری ملاهای بیچاره یوسف خورده و درهن آلوده
و رتب العباد بالمصدا سوال این مبلغ چه قدر میشود
جواب الله اعلم عاجز است از تحریر این مبلغ

آفت

الافل در یک قطعه ملک شرف سال صد هزار لیره علی الدوله امیر
از پنجاه سال این دنیا الیوم حساب میشود پنج میلیون لیره شود
و اگر فایض مرکب آن از نقطه وسط که بیت و پنج سال است
حساب شود بالغ به پنجاه میلیون لیره شود سوال هرگز در
خارج موجب شخصی کسی نمیدهند جواب حکام حکما عیب
در هیچ عبت کسی نمیدهند ملاحظه کن لایزال کجی بعد از فتح
سودان و سعید مصر که یک اقالیم است بعد از تسویش
تر سوال که عالم را شوش کرده بود این اقالیم و اراضی را
خالصه دولت و ملت غوره که زیاده از پانصد میلیون لیره
قیمت دارند در حال دولت و رؤساء و شرفاء ملت اول
در لیب و حروب ریده ده هزار لیره اتمام خلوت افتخار
دارند فقط نه مستقری گویا استحقاق لایزال مدکور از آن
پانصد میلیون لیره نقد دارد شده است چون زحمت کشیده است
هذه تحي القلم والبلاد وتدوم الدوله والاستقلال والافلا
سوال دیگر چه داری گفتی که باید گفت جواب یک کلام

هو لئلاک را مرح مصرف مسافرت یکی از ملک شرق است
که در مدت سی و چهار سال پنج دفعه تمام محالک اجانب
سیر کرده اند سؤال مصرف آن مسافرت چه مقدار میشود
که در ملک ملت عظیم و دولت کهن نمایان شود جواب اقل آن
آن مصرف روی هر هفته هوسفری سیصد هزار لیوه میزان
شود که یقین زیاده شده است ترک فاسد اهل البصر
ان کنت لا تعلمون در پنج سفر میشود یک ملیون و نیم لیوه
میشود که از نقطه وسط سی و چهار سال که هر دو سال
باشد دو سال ایضا تنزل نمایم با نوزه سال بدی
عدالدوام به این مبلغ فایض تعلق گرفته است که با اصل
و فایض مرکب تا امروز یقین زیاده از هفت ملیون لیوه
شده است ای پدر این مسایلهای پی در پی ملیونها
مبالغات ساعزانه نیست در شطحات ملحدانه و زندقه
قلندرانه هر مصرفیادان در چه گرفته ام که قریب به صد ملیون
لیوه میشود از پنجاه سال قبل الی هذا اليوم از ملک بخارج

رفته

رفته مثل روح از بدن که امروز مشرق را پرودت احاطه کرده است
که در آن قوت مالتیه و هوارست ملت خانه است خصوص
قطعه ایران کانه متحرک است حرکت الفاقد القوی این آ
عوضیان روزگار گرفته اند باینکه سر میرند و با عوارض
گیرند سؤال ملک از متعلمین در آن مدارس و دانیان اصل
اجانب و السعفه فایض ملت و دولت ابد فایده نگرفته اند
جواب بلی یک تجزیه حاصل شده از هوارست ملی کم شده است
و فقر و پریشانی ملت و اضطراب دولت زیاده در علم بدین
ای پدر از عجب که احوار وطن ما کمتر از در از عبید کلاه
و کوسفند شبابان غیب سیر و سیراب خرم خنده زاره
میکند و اشرف مخلوقات هو الانسان در گوشه و کنار بیک
در میان خلق صغار و کبار بسیار در شرف عدالت میشود
لقد اضطرب رومی یا سید یا ایها العالم امهلنی لغد
حتی اتیک مصداق ما قلت و پوهان ما ادعیت ان البید
قد احتاج الی التنبه و هو لا یجفی لزی غیب و الاحزان و قسّم

مرهبن ابن محاکمه باشند و فرخ بهای این جسامت و بهتان
برغم غافل و هذا لسان الصدق ومن اصدق من الله تبارک
وهو العليم بالسرائر والحقایق وانا استعین به الله عز وجل بالیوم
والاعمال بالنیات من نتائج افکار الجدید

لسان الصدق مجلس چهل و هفتم سؤال حکم
سؤال بیاد بر بهانت را و مصداق لسان الصدق را که
گفتی این مبلغ خطیر از وطن و ملت شرق عبث رفته است
و مصرف نفوس عطایل شده است و از آن نفوس ملّت و
دولت در رمی فایده نریده است بلکه جمله بر آفتاب وطن کلّ عمل
شده تا که گوید دولت را و پای ملّت را بنفکسته که دولت قوت
نهوض ندارد و ملّت عنایات اسارت جبار ندارد الا الله تعالی
القوة من حيث لا يحتسب و کذلک الله یقلب اللیل والنهار
وهو علی کل شیء قدير جواب آنقدر نفوذ و ثروت بر نفوس
کثیر اهل شرق مصرف شده است و آن مصرف عبث و ضیاع
ملّت و دولت و آفتاب وطن نیست صدراعظم ایران نفوس
کثیر

کثیر فایده نریده اند حتی خودشان از اجانب مستغنی نشده اند و
تحقیق حساب نفوذ و عدم فایده آن نفوس الی هذا الیوم حواله
میکنم مجلس حقوق ملی فرانسی که مشهور است منصفین ملل
عرب عقلا و حکما، ایشان اند ثانی غالب ملل روی زمین
دور یا نزدیک دیده و شنیده اند که از اهل شرق عدد
کثیر در بلاد و متفرقه خارج در مدارس جدید مشغول
تحصیل بوده و مستغنی از بیجا سال الی هذا الیوم در
شهرهای سواد اعظم شرق مخصوص در دارالامان و
بزرگ شرق به مدارس علوم و فنون جدید دایر شده و جمعی
از اولاد اهل شرق در آن مدارس مشغول درس و تحصیل
بوده اند الی حال هیچ کسی انکار نکند این مطالب را مگر
منکرین و آسمان باشد لا عبره بهم ثالثان فنون درس
خواند و در مدارس جدید ترسیت یافته و بزعم خودشان
عالم بعلم و فنون نافع جدید شده اند و مسائلهای دران
عمر را بنیواند و ثروت ملک را در این راه صرف کرده اند

جمله به عمر شده تا امروز از این نفوس فانی شده است بلکه خود آن
 نفوس هم اینها مطالب محتاج به لوازم رزقه کی بوده و هستند و بعد
 علمشان علانده است و نه کرده است اینها و از ایشان و زکات
 منتخب با علم و حکمت و عمر و حرم و عفت و همت و محبت و تقوی
 دریده نشده و حواسی سلطنت اصلاح نشده مثل امارتهای غرب
 نه مجلسها منعقد شد و نه کسی برای تنبیه ملت و تشویق عیبت
 و ترهیب دشمن و اطمینان ابناء و وطن خطبه خواند و نه لشکر
 آراسته و نه اسلحه ساخته اند و نه رفیق گرفته اند نه حد و ضبط
 کرده و نه تلمیذ راسته کرده اند جمله تربیت شده کان در بلاد
 عبید و داخل و خارج الفاظ چندی یاد گرفته اند مثل طوطی
 آراسته قند و نبات حاضری می دهند عاقل بیکار و معصوم در این
 مدت تمامی اقلای برای تشویق ابناء و وطن ده زرع خام
 بناخته اند و نه چرخ بخار ریخته اند و ظرف نساخته اند و نه
 شکر نه بخت اند و کوه را شکافته اند و راه را صاف نکرده اند
 و زلزله را تغییر نداده اند و صناعت را ترقی نداده اند و

علاج

علاج نریکی را کرده اند و در شش قلندر را نکرده اند و تبیل و تعال
 و در دینش و تقال و علمی عطایل را بیکار نهاده اند و در مشرق
 و عرفان و رمای را خرافات شمرده اند و عمل بقوانین شرع
 حکم قوام و دوام دولت ندانسته اند و لو صورت ظاهر
 باشد لفظ سیاست را نسیجیده اند و ملت حریت را آزادی
 در معاصی و فسق میدانند میباید در حق صدق را امانت و
 انسانیت و محبت ملت و وطن و حفظ استقلال و قومیت
 خواند به ابناء و وطن تعلیم دهند خلاف ذلک با جهل و غایب
 همدست شده با موزان به علم هم زبان عمل بقوانین شرع را
 خفت و مانع دانند سرشویت را تجارت کرب را رواج شرق
 تدلیس و تزویر و ملامت و مدح و تم رانی را تدبیر شمارند
 سخن چینی و تفریق را سیاست عوض تاریخ مشغول خوانند
 عوض جغرافی مشغول پسند نه از رفیق عین و اندلس عبرت گرفته اند
 و نه از همسایگان سر مشق و نه از لطافت روزگار چشم کشور و اند
 و نه از سیاست کیان سلف یاد دارند و نه از نیت و جهاد

و اصل آن تا زبان میراث برده اند سبحان الله چه اولادنا
 شده تلف و می شده اند سوال نهای فرزند این جسم فقیر
 هیچ و بوج کرده کسی با و کردند و تو گفتی برهان دادم برهان
 چیزی مشهود و حسی و جوف را گویند جواب آنکه گفته ام
 جمله بدیهی است چون اگر از آن تربیت یافتگان عبید بکار آیند
 بود یکی از ملوک شرق به چند نفر اجانب خراج زملت محتاج نبود
 که بیارند مبلغ کثرت به آن ها ماهانه داده و در میان خانه کمره
 و محاسب خرج و دخل غوره و اظهار این حدود و تغیر و مفاصیح
 ملک را بدستشان سپرده است پادشاه چهاره اگر اقل از غیر
 اهل بصاوت متقی داشت برای اجانب ناظران و مفتیان
 و ثوابت قرار میداد که مانع شوند از تجاوز حدود و قوانین
 سیاسی پادشاه اگر در میان آن تربیت یافتگان مدلس
 جدید عالم بعلوم قوانین ملت و ملل عقیف دین را در وطن دست
 بود البته ادلمه پست که زمام اسرار ملت و دولت است بلکه
 گفت روح بطانه سلطنت است که در کتاب مسعودی نهی نموده است از

دشمنان جیبی بطانه قرار دارند و یقین حق الیقین اگر در سر
 آن جسم غفیر در مدلس در سر خوانند و موز سیاسیست دولت
 یا ذکر نه مرد حکیم محبت ملت و دولت با کفایت بود امر و
 پنجاه سال است در جمیع معاهدات و مکاتبات و مبادلات و منا
 ظرات و عیالات با رجال دوله اجانب مغلوب و مغبون میشدند
 اگر از آن قدر مردمان در خراج و داخل در سر خوانند کامل شده
 مثل رجال اجانب بود اقل یک مجلس انجمن و وزراء و حکماء
 کاروان و کارکن نا صبح ملت و دولت بوده اند که مرکب اقل از
 پنجاه نفر باشند جمله لایق مجتبی معتمد شایان صدر است اگر بود
 ای بیس امور و پیر ما حیران نبود که اگر صدر را انکار میکرد
 کند در جای او که را بگویند اگر مرد کار آمد بود پادشاه را در دست
 خارج داشتند که در سیاه آن را در جمله سفارت خانه ها و شهنشاه
 خانه ها منتظم و اجراء آن ادارات ناموس کارانه مثل سفراء و شهنشاه
 اجانب حقوق ملت را محفوز و شرق دولت را مصلحت میداشتند
 از زایل و در داشت که قلم عیار دارد از نوشتن بعضی حرکات و افعال

آن اشراغ افلین کارها در هم بریم کاه رعیت را ملاست کنند کاه
علماء کاه فقها را مانع اصلاحات و مانع سیاست و گویند از
روی اینها الفتنة گویند لا تقسدا فلیشهد الثقلین علی انهم هم
المفسدون و هم لا یشعرون سیحون عدل من الذنایب لا یشعرون

من نیاز افکار الجدید

لسان الصدق مجلس مهمل هشتم ازین آستان و سئوالات

حکیم زرشاک

سؤال ای فرزند یک سال هست به تودرس میگویم و تورا هوشیار
زکی یا ضیاء و خردت کوفی من حکم شده ام که شش یکی از اعضاء
شورای ملی شرف قرار دهند اول چه حکم صادر میکنی که عقوبات را
تصدیق نموده پادشاه اجرا بدارد جواب ای پدر در شرف
کجا مجلس شورای ملی هست که من یکی از اعضاء آن شوم سؤال
پس نیست که نیست که پدر کل وطن شرف پادشاه مهربان اصلاح
مملکت را چند ماه بتو اقرار چه کار میکنی که برهان مدعی تو باشد
جواب اول مجلس بزرگ شورای ملی منعقد میکنم از رجال دولتی
و شرفاء و رؤساء ملت مرکب از شایان و رعیت و در آنجا

راوی

و امرای و وکلاء و تجار و علماء و فقهاء و ملاکها علی العیال مقلد مرد
و بیست نفر باشند در اول حال و لوم و محنت و محنت نباشند که بعد
با تاقی و تدبیر تنقیح و تسویم میشود بریاست و نظارت پادشاه پدر
رعیت تدبیر درم اهل مجلس را بر اهلین عقلی و نقلی قانع نموده و
متفق الکلمه کرده از پادشاه حکم صادر میکنم که انگار که از خزین پاد
وظیفه داری خواه حزبی باشد یا کلی در خارج باشد یا داخل از
ملت اسلام یا خارجی مذهب نساء و رجال عبید و خدم و حشم
جمیع الباس از مشروبات و وطن پیوستند و ظروف و اوانی مصنوعات
مملکت استعمال کنند در مدت یکسال در متن و خام و کس لباس و زین
و ظروف خارج یافت شود و وظیفه اش قطع شود در این باب شفقت و شرف
و ملامت قبول نخواهد شد و لو خود شاه باشد یا صدر اعظم نساء
باشد یا رجال سیاه باشد یا سفید اسلام باشد یا غیر اسلام
این اول مفتاح خیر است و اجرای آن برای جمیع امرای شرف مستی
کرد و سهیل و آسان اگر افکار حکیمان داشته باشند که سبب ترقی
جمیع صنایع و صنوف خواهد شد و ملت ثروت و غناء اهل شرف
و اسلام علی من اتبع الهدی ستم اعلان میکنم که هر کس در مدار من

جدید در داخل و خارج درس خواند است و لودای یکنان
 خارج باشد یک رتبه لباس مخصوص لباسی از منوعات طیف
 پیوسته بزرگ اسلام و بعد آن هال در مجلس شورای ملی یکنان
 استنطاق و امتحان شود که در کدام فن ماهر است و در چه علم
 یت و شوق را در مثل ارکان عرب یا طبیب یا مهندس یا هیت
 و یا ریاضی و یا جغرافی و یا معتمد یا نقشه کشی و یا صنعت یا تجارت
 و یا امور است سیاسی و یا حقوق ملی و احباب و یا کاتب مستوف
 و یا فنون بجری در هر کدام زیاده و شوق را در دران کار بکار
 میرد یا مداحظم و ظیفه و کفایت و لیاقت اشخاص و اماکن مختلف
 کسانی که از آن ها خیانت دیده اند و یا تا حال کسی او خدمت
 رجوع نکرده است که معلوم بشود جودت فکر و عفت و صدق او
 اشخاص را در تحت نظارت امنا یا ترغیب و ترهیب ترقی داد
 که جمله در صیحه صدق و عفاف چهار کرده غوغا و شرارت برای
 ابناء وطن انشاء الله جهات انجمن مخصوص معین به بلاد
 منتشر غوغا که جمیع در اویش و قلندر و سلندر و نقال و تریاک بیجا

و بیکار

و بیکار در داخل و خارج جمیع کرده بکار گذارن سپرد که بکار دولتی
 و ملکی مشغول بدارند بنان شکم و هر که از ایشان توکر کرده کار کرده و از بکار
 و نقالی دست کشد کاسبی جیب الله شود از آن کفیل گرفته رها
 شود در تحت نظارت حکام حکماء مشغول کسب بشود سید باشد
 یا عاوی شاهزاده باشد یا رعیت زاده هذا طریق الفلاح حی علی
 الفلاح پیغم جمیع آنها نیک از ملل غار چه در وایر حکومت مستخدمند
 معزول میدارم با عزت و تدبیر و تعهد و بعضی شایسته خود را و
 بعضی شان با تدریج و عوض آنها از ابناء وطن مقرب شود و الا
 از ملل احباب کسی را بکار نکرارم مگر ضرورت موقت و فی هذه
 حکمة بالغة لا يبلغ غاية الا من ادعى غير الكثرة شتم از ولات و وزیر
 و امرا و در کمال و در ساء و سفر او و هر کسی که به چهار چیز و یا یکی از
 چهار عادی باشد اول از کار بیکار میکنم اول شراب خوار دارم
 روتراش سیم لای چهار زانی بعضی شان را عزل نوری بعضی
 شان تدریجی تا حاد شود جز ساء سلطنت شرق و آنها را
 استخدام نمیکیم ابد الا بعد عین اذا تابوا و اصلحوا و علما و

هفتم تا شیطان قبول را بزرگ و شتر اجاره از سر رعیت بجا
 بر داشته برای اخذ مالیات میزان حق و عدل داشته باشد
 حکام حکماء و شرع و امر آه و روستا و سیاسی دولت اجرا می
 هفتم يك جتم غفیر از طلبه و سادات و علماء و عظام و اطباء
 يك يك منتخب کرده برای هر کس مقدار قوت لایموت یا زیار
 یا کم کفایت معین نموده نشر میکنم در میان طوائف متوش
 داخل مثل که و لور شاهسون و بلوچ و غیره نظارت يك
 انجمن اسلام ایشان در میان طوائف و عشق خلمانی مثل
 کواکب مشرق نور علم و آداب السائیم در رسوم شرعی و آلت
 استقلال و حق عظیم پادشاه را یاد دهند علی قدر الامکان
 نهم نقطه رحمت و سیاست که در مجلس لسان الصدق
 از روی بصیرت و اخلاص و شفقت و حبه ملت بیان
 شده است کم بحی می دایم جمله را بعد از مذکور و مجاز
 و مباحثه و جرح و تعدیل در مجلس شورای ملی تا جمیع
 مفاسد ملت و ملت و دولت را اقل از ده سال اصلاح
 نمود

شود اجتناب که همسایگان هر کس بحد و حدود خود قانع شدن
 مزاحم جارت شوند و هو غایت مطلوب الاسلام فی غیاب الامام
 المعصوم من قریش الذی لا یعلم ساعة الا الله دهم آزادی
 به بنجم بجزایب اسلام در داخل و خارج بشروط چند اول
 مسائل مذهبی در هر یک بحث نکنند مگر در وقت ضرورت
 رسماً امر شود دهم از حکام شرع و سیاسی مدح و ذم
 نکنند سیم در حدود و اطراف بلاد و شهرهای داخل
 و خارج و کلیه اهل بصائر تعیین کنند که فی الجمله بنجر ایشان
 اعتماد توان کرد چهارم از حکام و مامورین دولت ظلم در
 هر نقطه که واقع شده بعد از تحقیق و تدقیق بدون غرض
 و مرضی کما هو کان بنویسد پنجم اگر يك ظلم و تعدی خلاف
 قانون شرع و سیاست از احدی از حکام و مامورین
 نوشت بعد از تفتیش بتوسط مفتشان صادق امین اگر
 کسب خلاف الواقع باشد مدیر و یا وکیل مدیر در محاکمه
 حاضر شود تا که بعد از محاکمه مجازات شود ششم اگر

در يك نقطه ظلم و تعدی واقع شد و مدت معین از آن گذشت
 و خفیة نویسان خبر را وند لکن در جریة نوشته نشده باشد
 جریة مسئول شود بعد از تحقیق اگر و کلا با خبر بودند با خبر
 چند نه نوشته اند به مجازات سخت گرفتار شوند و اگر به خبر وکیل
 بوده اند نصف مجازات شوند و اگر و کلا قبل از این که
 به قصور خود پیش آفرینند و هوشیار باشند هیچ مجازات
 شوند و اگر و کلا غایب بوده و یا در رضای الشیخ را و عفو شده
 جای آن وکیل دیگر تعیین شود تا صحت باید به حق
 اداره در پای تخت کفیل وکیل موافق تعیین کنند که عفو
 محاکمه لازم شود حاضر شود و مقتدر باشد با وای مجازات
 نقدی مقدار دوازده هزار لیره هشت دولت متعهد شود که اگر
 کسی از ولایت و غیره متوفی اخبار نویسان شود شران
 هار کفایت نفهم در هر سال بونه اخبار در روز معین
 هر کس بر و کلا تسلیم ندهد بعد از یکماه اسما که سائیکه نذر اند
 و جریة اعلان شود پادشاه متعهد است که فوراً از
 ایشان

ایشان تحصیل کرده بسیار من دون زیاده و نقصان و اگر جریة
 خدمات مشایبان بملت خود از پادشاه انعام برای او مقرر خواهد
 شد و هم هر کس مقالات مفید به ملت و دولت و وطن بفرستد
 برای هر مقاله يك نسخ از جریة بخجائنا باد داده شود و اجزاء
 الاحسان الا الاحسان احسن است احسن است انفسکم ای فرزند
 حال برهن شد که حامل بشد و مشایبان خدمت ملت و وطن
 میباشد چون امنایان متعهد صارت است و تقریرات حمل ملک
 و اصلاح بنی آدم مقصود است و بنای وطن و توشائین جانیه میباشد
 سبزی الله لك جزاء الله فاكما هو جزاء المجاهدين من
 الموحدين جعل الله سعیدك عند ابناؤ الوطن محموداً
 و عندك تبارك و تعالی شكوراً مصداق قولم تبارك و تعالی
 الا ما معی این یکسال تمام شد چهل و هشت مجلس بتو
 درس تعلیم دادم فردا بارعام داده خواهد شد از برای
 اتمام التجه و اللقاء الحکم و امرشاد الملک خطبه خواهم خوانند
 حاضر شوای فرزند تابشوی موعظته الملکه المحسنه و بعد

از این چند مجلس مرعانی به تو درس بگویم به نور علم و حکمت
ظاهر و باطن تو را منور غوره انداختم که نزد خداوند عالم معذور
باشم از آن جهت که تعلیم و ارشاد شما را بگردن گرفته و از عهد پر
بکمال رسانیدم بوجه الله تعالی لا یرید منکم جزاء ولا شکور

من نتائج افکار الجلیل

لسان الصدق ختام خطبه حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی الانبیاء والمرسلین
لا استعاضة فی النین وارضی الله المعصومین ورضی الله الطاهرین
وعباد الله المخلصین اجمعین اعلم ایها الانسان افضل خلق الله
است و شرف انسان بعقل و نور عقل حکمت و حقیقت حکمت صانع
شیخ در محفل است و غیر کل شیخ رفیعای چو در کار عالمیان و جوهان
غرفیه و لطفه و جوده تعالی اعباده و هو الغنی عن العالمین لذل
موضع الظلم و الجهل و الفسق و الشر و الغفلة و الغرور لم یثیر
علیه شمس الحکمة ان است ظلمت سیاه اعظم کرده است که
سفید از سیاه تمیز دارد و نه در هر از عبد و نه در زانی

چون

چون بروشنی خورشید جید از سویی جدا شود شمس انسان عقل
و علم و حکمت است و اوج خاق به ان شمس و نجم ملک و سلاطین
امراء و رؤساء خرافه ریاست شرعی باشد یا سیاسی و بشهد
بذلك و جود کل انسان حق که هر امری یا رئیس طالب حکمت شده
وضع شیخی در محفل دوست داشته و در خانه ریاست آن جمع شده است
و زک و ذلک و حکام حکماء اول مرتبه بیوشان خانه را بر رفتن کرده است
و فرزندان وطن را زنده و زرد و غش و مفقت و جهل و غرور از آن
دام الامار فرار غوره است چون خاین در روشنی عدل و نور حکمت
نمواند زیست پس افتاد و رلت و رؤساء لشکر در نور علم و روشنی
حکمت که یقین داشته که حوضه مملکت و خاک وطن حرم و حرم
و ناموس خودشان است لا ینبغی فقط الشرف نسبی نسل در میان
هروب و مجالس جلال جان بازی کرده تا که نام نیک زنده کرده است
الله یا نام و شرف و دامن پاک وطن از لوث تطاول نا پاکان
مصرف داشته اند عفا که ایشانند اهل رفیع دنیا و آخر اهرام
او کلاهما پس آن عقول نبیه و حکمت مشرق از افق خلق

خلق موجود است و در میان افراد در میان خلق کثیر مثل
 در قصر محرم مثل سیم و در میان خلایق اسنک یا حدید الد
 خیه باس شدید و منافع الناس در کل مل و حجر لایدر که
 الا و علم و بصیرت و البصر الحدید هم العلماء و الحكماء و الامراء
 و السلاطین هر شیار بیدار طلب کرده اند یافته اند علامت
 زرد در هر کوه دیدند شکافتند و نمانه در در هر ساحل یافتند
 پیچیده اند و سیم و جوهر در هر قتر از سنک دیدند آب کبر
 آهن صاف کردند و دینار بان زینت دادند حکمت مثل سیم
 و زر و آهن و جوهر و در تراست در نجر انسان و اخر ابدان
 و سنک افراد اگر طالب نباشند هیچ بروز نکند و اگر بروز
 چشم تار نه بیند همانا ملوک غریب طالب حکماء و علماء و حکمت
 و عدل کثیر از ایشان یافته اند و بروشنی آن علماء و نوران حکماء
 معادن و خزائن را در جوف ارض مجسم مشاهده نموده در
 و مرده اند عروس مملکت را زینت داده در بغل افتد
 کشید

کشیده اند که دست هر جاهل و بی باطن آن نرسد و ثوب
 شرف و عزت با طفال وطن پوشانیده اند و در رخسار بر درر الحید
 دصار کشیده اند تا چشم غاین بها در وطن نیفتد و بشهد
 اقول اهل الشرق والغرب والارض والسماء والله خير الشاهدين
 خلاف ملوک شرف طالب حکیم و ناصح نیستند که نیت کافه کار
 حکمتند و در محلی آن مکر بسته اند که از حواشی سلطنت نیست
 شده اند و یا در جیس خفایان مانده است نام شفی شریف حکیم
 نامیده اند و نام جاهل غافل عالم نهاده اند انست که اضداد
 صلاح و اصلاح شده اند و چشم سلطنت و امارت تار شد
 و کسی نخواهد دید در تار یکی جوهر حکمت را و در جهان ما قول
 ربح قرب است در این دیار کلمات حکمت بسیار گفته ام و
 و وضع و شریف و عالم و جاهل شنیده اند بزرگ ام طالب
 آن این یکی گفت آن زخرف قول است آن دیگر قصه و افسانه
 و آن دیگر چند کلمه به به صله داده من رون عمل برای نفع خویش

پایند و یکران و یک سال است بیک شاکر و شیار درین
 حکمت کیم و آن مرد و زن درین خود را نوشته و در میان زمین
 و آسمان شرق شب و روز فریاد زنان میخوانند تا امروز کسی
 نلفته است تو چه میگوئی و تو کیستی و در کجا هستی از کجاستی
 و حال آنکه جمله امراء اسلام شرف محتاجند بآب حیات حکمت
 پی سر آب یا تشنه لب میدهند و آن تلمیذ صالح شفیع از آن
 بلند میفریاد میزند این است آب حیات در نزدیک و دور
 و در سر کوه عدل احدی ملققت نیست حتی صاحب جریه
 و واعظ الملک و ناصح الدوله و عین سلطنت و برید امارت
 ملقب بنام مقدس نلفته است فریاد تو را شنیدم و صد
 دانستم و از ناله جان گذارتم که ستم فانی اشکوا بشی
 و حریفی الحی الله انت الله بصیر بالعباد ای فرزند زیاده
 بر این حاجت نیست مجالس سیاسیست لغمان الصند
 پس است برای معذرت عند الله الا چند مجلسی
 رزفغ

رزفغ و ضرب علماء ملت به تو درین کیم که امر معروف و نهی
 عن المنکر ناقص ماند و السلام علی من اتبع الهدی
 لغات الصدف مجلس نجام درین
 اقتدار روحانی حکیم اختلال
 اعترفت اول که در درین و ملائیس و عالم شعام و صنف علماء
 روحانی ملت شده است چند چیز است که سبب شده است
 ترک امر معروف و نهی عن المنکر اول علیکم با نفسکم قانع شدن
 دوست از قضاوت کشیدن و زمام حال عقد خلق و ضبط
 امر ملت بدیاری حواله کرده و در نظام و احقاق حقوق رعیت
 و حفظ و حراست حوضه اسلام و شرف جمهور ملت و دولت
 برست اولی و در ساه افتاده که عاری از علم حقوق قازن فقیه شرعی
 ملت و رموز و قایق حکمت سیاسی بوده اند تا باین حال سعیدان
 که مشهور معروف حکیم است برهان این تقریرات و در تالیف سلفه
 و صراحت اسلام مدلل غلط نشود که بحکم حکمت کتاب و بیست
 الکلام و تعالیم حکماء باید رئیس قوم اسرف القوم بهد و حکام ملت افق
 و اعلم ملت باشد و بر قوم افضل و اقضا و اعرف به حقوق

و روحانی آن قوم باشد آن است اگر هژیان یکی از رؤساء و مشایخ
ملت تخت ریاست تخت تصرف زلوی خود بیاید و تاج
افتخار را بر سر نهاد و خودش دارای اوصاف امامت بنود
ناچار از روی عقل و حکمت و دور اندیشی از میان افراد ملت
انصار و اوصاف حمید را منتخب غوره برای خود و وزراء و معاون و
مشرا و پیکان قرار میدهد و کارها را بوقی قانون مقدس شرع ملی
و مقتضای حکمت سیاسی عمل میکند که روز بروز نفوذشان در ری
رفیق برین میشد و لوای شوکتان بلند و حکم از امر اسلام
با غیر اسلام عاری از یکی آن معلوم که یا خود علم بقرآن ملی
و عامل و یا وزیر و مشاور علم و حکم عامل اگر نداشته اند زود مشغول
شماره سلطنت کس و اوراق بهجور متوقف زایل شده
پس لازم یک حکومت و امارت و سلطنت است که ایر در رئیس و حاکم
قوم شده است عالم بجزئیات و کلیات فقر قانون شرع ملت باشد
و عارف باسلر حکمت سیاست و عامل و حافظ حقوق جمهور که عرص
تخلیف کند از روی بصیرت و احتیاط احقاق حق شود در پیش
بین التزیب و ترغیب و خوف و بر جای رسیدن سعادت و عافیت

سعی کرده ترقی غوره زنده گی کنند و اگر امر قوم عاری از آن علوم و حقوق
لازم بلکه فرض عینی سلطنت است که برای خود و برای جمع ولایت و حکام
و رؤساء لشکری و وزراء علم و فقه و حکم و بصیرت و محبت است و دولت
و وطن قرار میدهد هر قدر عدد افراد زیاد شود قوام سلطنت محکم و قوام
ملت زیاد شود هذا طریق الفلاح والا فلا سبب اختلاف
و اختلاف این حکمت و احکام محکم شده است هر چه عظمت علم
و اول از عواقب الامم و حکمرانان مایل شدن بمنزله نفعانی چند روز
و مشغول لهو و لعب شده عاری از علم حقوق و عاقل از دنیا امور و رعیت
منکد و در رعیت با یکی دیگر مشاجره دارند در جرح و اعتقاد ملاقات
یا تجارت و یا زراعت و یا امانت و یا حقوق نفع او اولاد او و ارفاق
با عبید و خنم که هر یکی چندین شعب و حقوق شرعی و سیاسی دارد
اند اند نودی حکم بلد حاکم اگر عاری از جمیع آن علوم باشد چه کون حکم
خواهد کرد چاره ندارد یا باید عالم بان علوم باشد و یا وزیر و مشاور علم
و فقه و دانش باشد تا که بوقف قانون شرع ملت و محکمت حکم کند که حکم
طوعا و کرها قبول کنند که هر وقت بحق از حق خود ناگوش میشود و میباید
از مکافات این نشود تا مفسد رعیت اصلاح نشود و را اوقات

حاکم عاری از تعلیم قانون شرعی میان دو نفر از روی غرض یا خیر
 با غفلت و جهالت و عدم دیانت برای غیر صاحب خود حکم کند که یکی
 از قوانین شرعی و حکمت سیاسی موافق نباشد افراد مرتکب و علماء
 را اختیار ملت فریاد کنند هیاهوی بلند شده کار مکتوم در
 شدن جمله حاکم و محکوم بر ایشان متوجه چنانچه شده و میشود یا آنکه
 آن دو نفر را محاکمه کند یکی از علماء و فقهاء آن شهر را آن وقت
 عقلاء و حکماء گویند آن بلد حاکم است چون حاکم حکم کند و اگر
 وقت حاکم بعضی افراد مرتکب باشند که لا بد است یکی کامل یکی ناقص
 یکی مخفی یکی عیب بکیم در میان آنها ضعیف الدین و مغرض
 و این هر حاکم و افراد غالب متغیر از علماء و محقق الحالین چیست اعمال
 شرعی و تکالیف ظاهری در ماکان مشرب و طیب و صورت درین
 و توکل و عدم و در علم و حکمت و سیاست و بصیرت و دیانت متغیر
 از کاه کاه موافق کاه مخالف حکم آن حاکم شرع چه گویند مقبول خواهان
 میرا و عینت حکومت و چگونه خواهند دانست که حاکم شرع حق حکم
 کرد یا باطل حکم خطا بود یا حساب و آن دو نفر یکی محقق یکی
 سبط

مبطل و مغرض و مقصد یا مزبور یا ظاهر صلاح و باطن فاسد و یا
 و غافل و جاهل او شقی یا عدم انتظام احکام حکومت چه گویند را شی
 نزد ملک و آن فق و خلق هیاهوی بکنند و حاکم جاهل غافل حکم کلام
 بجا آید که شایعات رعیت قطع شود عفا که میشود و نشود و نخواهد
 تا که حکام و امراء و وزرا و جملة علماء و حکماء و فقهاء باشند یا از برای
 حاکم و لو حاکم قریب باشد و زین عالم و حکم و انانیت دارد قرار داده شود
 هذا هو الحق و ما بعد الحق الاضلال
 افکار الجدید لسان الصدق مجلس نیجاه بکم بیان سبب اطفال
 ای فرزند حاکم و محکوم ملت و دولت دین و دنیا قانون شریعت ملت
 و حکمت سیاسی سطنت را حکماء و عقلاء گفته اند تو مانند در شکم
 انحراف یکی از دیگر هلاک هر دو است و انفعال و تفریق آن از در
 سبب اختلال نظم خانه و پریشانی اطفال و ملن و زلزله و اضطراب
 پر و بار که دین و دولت تو را از ضربه لنگش مثل را کتب و مرکب
 قابض و مقبوض فاعل و مفعول ساکن و سکن و روح حیوانی و جبل
 خاکی لازم و ملزوم است که انفعال از یکدیگر تلف و هلاک هر دو است

این کلام در این کتاب

شب و روز مشغول گفتن در شمع ملت و بریدن حبل اتفاق مجید
 قومیت شده اند تا که حبل بیک فکرت نشسته طالب به طلب و ضعیف
 ربون اجانب شده اند حیلان و سرگردان در وادی وحشت و آوارگی
 فلک را میروند تا که و جبهه بشود و الله اعلم و اگر خدا انسان
 الصدق ستون عدل و انصاف است و اگر با انصاف و شایسته حال مجاهدیت
 الانبیا را من نجات افکار جدید لسان حق

مجلس پنجم و بیستم ذکر سبب اختلال ملت
 در درین سابق گفته شد که شمر و در امر آن گفته بازبان حزب
 ثم امرار از قوانین شریعت گردانید و اعمال و تکالیف شرعی را عین
 شمر و در ضمن آن حقوق رعیت که در سوره توبه گفته مغایرت
 ضایع شده است و هر اداره از ادارات امراء و وزرا و اولاد
 و خدم و حشم بان عقاید تشویش کرده و بر سر پرده و اب خود را سنده قرار
 داده در رفیق و قضاوت و مردین و تولا اعمال قوانین شرعی را
 شده اند الاقلید الله در کل معدوم صنف و هم محل قوام ملت
 و دولت مدعیان مرشدی و عرفانی و تصوف و حقیقت حقیقت
 اند این صنف با انواع فیس و زنی و تدلیس با امراء و وزرا
 امیر

امیرش کرده غالب آنها الحاد خود را مستور داشته ظاهر حیلان
 و اشعار خود نموده احوال زندگی و عقاید الحاد را بقلوب غالب
 امراء و وزرا القا کرده اند عداوت که در رسول با هم محبت الله
 و رسول چنانچه در حال سکر و اغفل حال در سطحات خودشان
 ظاهر میشود آنچه در قلبان مخفی بوده است که اقبل آن غش
 القلوب بظاهر حق فلکات الالسن این صنف بطریق عظم
 و زهد داخل شده امراء و وزرا این نایل شده کلمات
 آن ها را مثل و محاسن و داند هر چه از ایشان شنیده اند
 و بر لب آنها نقش در حجر ثبت شده مثل علق لایعقل و کفر
 کلمات علماء و فقهاء و مقررات قوانین شرع را پشت کوشش انداخته
 فراموش شده است ضرر این صنف بدین و دولت و ملت از
 جمیع اصناف زیاد بوده است چون آن ها با انواع تدلیس
 را قاسد کرده اند خصوص امراء اگر در حق آنها شایسته
 افسر گفته شود در دنیا باشد این سبب که تمام تزلزل در میان

و حیدر آن ها انداخته اند که غایت مرام شیطان است
 کلمات غلو و اخبار کذب و افاده باطل و رحن انبیاء
 و اوصیاء از ایشان میان خلق نشر شده است که بهر
 پرستی می نمایند و است مثل ملت نصاری که بسیار از اسلام
 کارها و اقوال به ایشان نسبت داده اند برای توهین حضرت
 پروردگار مثل آنکه پیغمبر خدا را الهیت و عبودیت نبوت
 و لاهوت مثل آنکه انبیاء از برای تعلیمات خلق مبعوث شده
 مثل آنکه الهاء اگر تفرغ می کردند بکارها مرتفع شده بحقایق توحید
 عارف شده و میان عایه و معلول مانع نموده بیکدیگر بگذاشته
 شد بغایت عبودیت رسیده تکالیف شرعیة از آن ساقط می شود
 چون آن دایم در حضور و ایم صلاوات از این قرار که جمله
 تحمید مقدمه انگاه واجب الوجودیات و مقدمه دیگر تزیین کرد
 برای انکار معاجن انبیاء و بیکی دیگر کرامات و براهین
 کز به بسته اند مثل غیب گفتن که از معاجن بزرگ انبیاست
 و چون تسخیر دنیا و ارواح ها ظریف کردن و دعا و طلسم نوشتن

و غیره

که ظالم را هلاک کنند یا دشمن را سبکند یا علوم حاضر میسازند
 و غیره این الکاذب را متشیخ خود بسته باینان سخن می گویند
 قلب به امر او جهل و عوام نقل کرده اند که من بچشم خود دیده ام
 یا از پدر خود شنیده ام این اقوال را در کتابها نوشته بآب تاب
 رنگ روغن زرد بصورت سحر در آورده اند که توهین در
 معاجن انبیاء و خبر روحی جبرئیل می شود چون محامیله آنها که در
 انوار خلق غیبی مبعوث من عند الله باشد برای مدعیان نبوت
 و دیگر به منزلت خواهد بود زنا و زنا و این شرع آب حشره انداخته
 اقوال است سمیت گفته عنصر امراء الوزراء در قوانین شرعی
 و چون بوزان انبیاء و اوصیاء دلیل راه هدایت و قانون تربیت
 مقتضی علماء ملت و فقهاء امت است در دفع و هلاک
 آن ها که بسته اند بطریق تقوی و ترک دنیا و گوشه نشین شدن
 و سعید یک شمره و کفر و ایمان را یکسان دانسته اند و دیگر دور
 زبان را بپیل هیچ احوال دانسته که جمله این مطالب مرغوب
 اهل طریقت و حکومت است و در آن اثنای که از امر او دور تر است

و ادواتش شود و با آنها وارد امر او شود نصیحت مانند
اشعار خوانند و حکایت آورند و آیات قرآن تاویل کنند در
میان این تقریرات از عرفا و مشران سلف کلمات و معانی
نقل کنند و علماء و خطباء اهل دنیا نام و طایفه است ظاهر
اعمال شمارند با الفاظ زشت نام برند و اهل فخر شمارند
و بعضی اعمال بایشان نسبت و بعضی تاویلات واهی
از زبان آنها نقل کنند هجر فرمایند قدر انانیت و قیاس
بکوشش امر او و وزیر خوانند و رساله ها نوشته اند
او ظلم بالفکر پزیرین اهل ضرب پسند تا که اهل طرب
و اهل حکمت مستعد شده بلکلیه از علماء و اماناء شریعت
قلیدار لسان را بر کرده اند و بحدی که اگر یک از آن صنف
تقدّم کند علمش معلوم است و عقیده اش و نه اعمالش همیشه قدر
یک گوشه خرابه نشسته باشد و ظاهر سنایل بکلیت نهاده اول
جامع علوم عجیب و غریب دانسته در مقابل عالم و فقیه
عالمی شریعت که شهرت در نحو و صرف و منطق و فقه و اصول
و انصاف و معنی و معنی است بقدر آن قلندرها و پیران

اعتبار

اعتبار ندارد در باطن عقل او بجهت و اما است این تقریرات
مشهود هر یک چشم است مثلک در بغداد علماء نقل میارست از شیخ
و ستم که حقیقت از تقریرات انانیتان و اهل عالم مشهود لکن اهل
این بلد بسیار از امری او سخنانی بایشان ببع اعتنائی ^{بعلما} نقل می
سرباز برهنه میکنند و میگویند شاهد این مقال سه سال قبل از این
در بغداد در دینی آمد خفت برهنه فقط یک زیر جام پوشیده
بود پس در تابستان و چله زمستان مراد و در هر چهار ساعت
میستاد و بحدی که گوشش سرخ میگشت از گرما و قند لاسه و استرا
چله و پنج سخن میگفت و از کس چیزی طلب نمیکرد و در یک گوشه
تبرستان شیخ چند منزل داشت مردم جمعا که از عوام و اهل ملک
و عسکری مردی پیش ریش و مو زلف یک ساعت یا نیم ساعت
نشسته اند بایشان تکلم میکنند حق غالب آن مرد را نمیدانسته
بهر زبان سخن میکرد عربی یا عجمی یا کردی یا هندی
مقدار میت جلّه کتاب شعر و فقه و تنک صحافی کرده در منزل
حبیه است خندان میکنند علوم اولین و آخرین نزد آن است

حق میانی مردمی که باینجه و قبه و حال آنکه عید است اندک اصل
دارد یا ندارد آن کتابها را میتوان سوادش را بخواند یا نه
پایان و نیازهای سرخ بسفید و در زیر پوشش گذاشته سر خود آورده
میرفتند یا حیرت آلی العباد بنده عازم شدم بحقیق آن دردم
رفتم تو شدم هر وقت دیدم درم اندکی دوزخ تو شدم است
نشسته اند از جواب بعضی کفتم و امتحان کردم ابد جواب نداد
مگر بدست اشاره میکردند باینکه نیکو از آن حال بیاورم شدم
متوجه شدم در وقت تنهایی رفتم تو شدم قدر از اهل حال
گفتگو کردم اشغال آورده ام ایست فراموش ابیات قرائت کردم
زبانم باز شد کم سوال جواب کردم دیدم عجم است کرد و از
علم عاری صرف روزی دیدم در آن کتب غریب که شدم مردم
تو شدم بعضی قنات را خواندم تا اول کرد شرح زشت بنام مردم
دیدم مرد لا عقل است کتابهای خودش را و کردم دیدم حیل
و دوا بن شواست مثل ششوی سعد و یقین لکن عرض خدا شاهد است
عبادت صحیح نمیتواند بخواند مردم را انتر کرده است از راه خود
و اسلام و الله شهید علی را اقول

میک

میک روز ابیات عید ششوی فرست داده ام با الفاظ مهمل
مثل این نور قاف و هار حسن لام که بود لحق ذره انفس
چیم از عیان جدا شد فون کاف از کوه و هاشند از این قرار
بردم تو شدم کفتم این ابیات در کتاب ثلاث دیدم کرا از
اشعار سنا و است معانی آنها چیست قدر نگاه کرد هیچ نگفت
کفتم من استخراج کرده ام تو بر کنم غلام اعظم کن گفت بگویم
کلمه خوانم هر چه میان آمد تو بگو کردم بعضی را تصدیق و بعضی را
خود بیان کرد تا تمام شد چنان در چشمش جلوه کرد که هر وقت
وارد شدم بر خواسته استقبال میکرد مقصود معلوم شد که شیطانی است
در جسم یک جوان همد مردم را اغوا کرده بخیر و بد کرد
بسی آن کسان معنوی در خلوت و ترقی دشمن دین و شریعت بودند
سخن دان طلق لسان متعجبین در تزیین و تدلیس از یکایک
و هایل آن شیاطین که خلاص فراموش شد جهل و عوام
و غالب حطام دور از تعلات قانون شرعی آن است خواه
اینها هم صنف شده اند و در ضد علماء و اصناف شرع مقدس
و مشرعی صنف شده اند و رضه آنها و سبب غریب

اساس ملت و دولت آن نفاق و تفریق شده است که شقاق
 و اتحاد و ظلم و جور و غفلت و غرور و زیاده خواهی است که غایت
 مرام شیطان است اعوذ بالله من سقالات الفتن
 من نتائج افکار الجریده

لسان الصدق مجلس نجاه سیم

در درس سابق گفته شد که امرای و وزراء و فقهاء و حکام
 باید علما و فقهاء را حاکم و حکیم عالم بقانون شرع مملکت باشند
 و بپایان از آنها چند نفر فقیر عالم عالم کارکنان و وزیر داشته
 باشند اگر نداشته باشند لا بودند ملت در فقره و خردی
 دیگر خواهند شد که این خدایت طبیعی و جدایی است مثل
 مخالفت مذهبی و دیانتی و سیاسی و مسبب این نفاق و تفرق
 متوجع بفرمان ابناء وطن و لغت خدایت که فرین شیطان
 باشد خواه عارف باشد یا امیر باشد و یا قلندر و یا صوفی و یا باطنی
 یا شاعر یا نقال یا از صنف اهل مدرسه الاحکام باشد در ملت
 پیدا شود که امرای و وزراء و ملوک و بفرمانند که برون تمسک بقانون
 شرع ملت در مقام ملت باشد و نه در مقام دولت ^{فرمان} حکمران جامع و الکافه
 اندر سبب سیم مثل اتفاق و مروج نفاق معدود میباشند از
 صنف طلاب و علماء و تن بوده و طالب شهرت و راحت در مقام
 کاهل و در تحصیل کسب و محاکم و حکمران مایل و چرخ حکام و امرای

از وسوسه شیاطین انسی غالب بر نوع علماء و قضاة تنفرند
و آن اشخاص از نوع علماء قلیل تقوی مایل شده اند بجا اطاعت حکام
وسیله تقرب را از بعضی علماء دانسته اند ان است داخل
مجلس امراد و وزیر شده اند و حکام و دولات را مدح کرده اند
و مکررات آن همارا انکار نکرده اند و هر وقت کلمه اختلاف بین آنها
شرح و حکام در میان آمده مجتهد جلب خواطرا حکام بر آنکار حکام
در ضد فقهاء و علماء و برای خروش آیند حکام از علماء و فقهاء و مقام
نقل کرده اند چنانکه می جز و رفیع عظیم بچشم حکام جلوه داده اند
بعضی اوقات از روی تدایس مدح احوال و احوال علماء و فقهاء
سلف نموده اند که غرضش ظاهر نشود و گاه گاه برای حسن عیبت
دوست خود که حاکم باشد آیات و احادیث خوانده اند و احکام
خلاف قانون شرح حکام را تاویل کرده اند و شواهد زور آورده اند
تا که کم کم بالکلیه از قانون شرعی ملتی دور افتاده اند تا که قانون حکام
استبداد رأی خودشان بوده یا از عرفا صوابان مدلسان جلیس و انیس
الحکام بجهت بسیار از طلبه العلم زحمتهای کشیده اند تا آن خورشید
خزیده اند که پس پوشیده اند و در چراغ خورشید اند شبنم و زرد در تحصیل
علم

علم جد جهاد کرده اند تا اجتهاد کرده اند با خوف و تقوی برپا
شرعی سرسیده اند و جمع خواص عام شده اند خلوت حسن
اعتقاد تقلید کرده اند حقوق شرعی خمس و زکوة احوال
را بایشان داده اند این هم به تحقیق تقسیم کرده اند کم و درایت
زیاده شده و مشاغل سؤال جواب فتاوی زیاد شده و در این واسطه
دیدن باز دید را لوازم خبری دانسته اند نصف افکارشان مشغول
بامور خارجه شده و کم کم ثروت مایه بجا فزوده آن رئیس را غلبه کرده است
زن و بچه و اولاد و خدم و کذب و بطلان جمله کم کم به نرم پوشیدن و لذت
خوردن و خوش گزاف کردن باین وان عسرت و محبت کردن را
بیاد گرفته اند بعد از چند سال در قطر انبیا محسوس شده اند باعمال
آنها مغرور شده اند با اولاد حکام و اهل خانه و ذات شعیب شده اند
در رئیس خانه یک دفعه ملذذت شده است این احوال و اطوار و در این
خانه و اولاد و خدم و حواش طبیعت قانونی شده است که تغییر آن
بسیار مشکل است الا قلیل من العلماء و الحکماء خوداری کرده اند و رئیس
خانه و اولاد و خدم را نکارشته اند از انداز خارج شود در مقام ثابت
با کفاف قانع شده اند کار دین و دنیا را در میزان عدل نگاه

داشته اند تا از دنیا رفته اند محروک و ممدودا لکن حکام خاج
از اعال قانون شرع و انحصار مصالحشان از صنف طلب علم
وسادات جیششان بمطالب اناء و شرع درخته و از حق سن آنها
چشم پوشیده بیکدیگر تسلیم داده که علماء اهل دنیا میباشند
تقدیرین و آخرت نیستند اوامر شرعی ایشان را وقتی نکرانته اند
کم کم حرارت ملی دینی حکام و امراد سر شده است و این احوال کم
زکر شده بتوحش و دوری از اناء شریعت و قانون ملت
کرانته اند و قبح به قانونی و ترک لوازم دینی در جیششان برآمده
شده است بلکه عقید بدین و قانون شریعت را عیثیات شمرده اند
بعینا یک امت شده اند به قانون شرع متوحش خلاف امت شرعی
و علماء روحانی ملت کم کم از خیر آنها مأیوس شده اند بالکلی از امر
معروف و نهی من المنکر دست کشیده اند و سالها بر این منوال
گزرشته طریقی امر معروف کم شده هر دو فرقه در تیر جمیع عمر
مانده اند و چون هر قوم محتاج است بقانون شرعی و اجرائت سیاسی
و عالم بقانون شرع ملی علماء ملت میباشند و قادر بر اجرائت
جبرعی سیاسی امور و سلاطین از آن جهت افراد ملت

و در این حالت
و در این حالت
و در این حالت

به چاره از روی احتیاج گاه طاعت فقهایی شرع کنند و گاه
منقاد حکام و امرای آن است که منازعات در سر و علم
منقطع نمیشود و مشغول یکی دیگر شده اند و چند برایشان شده
و تصور مهمل مانده است تا اجابت سلف شده اند و علماء در
زواله خود غول نشسته و امر است لا یشر افتاده اند ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم من نیاج

افکار الجدید لسان الصدق

مجلس پنجاه چهارم

سبب چهارم اختلال عقاید عوام اسلام و امراد دور از قانون
شریعت ان است بسیار از صنف طلبه و سادات و غیره
از ناخصیای بهر دست طلب و بهر دست پست عاری از علم و عمل و غافل
از نور حکمت مقدس و غفلت شده اند بنام روضه خرافی و شیعیه گردان
و مدعی و دغالی صاحب خبر شده اند بلکه در میان آنها اطفال
عقیده بلکه فاسق بوده منبر رفته اند در مسجد و مدرسه و خانه ها و در
و شرفاء امراد و افراد ملت و هر که از آنها زیاده قصه خوانند
اشعار و اخبار مرعوب و است و مشرب صوت حسن و بد

نصرت و تادیل و تشریح زینب احادیث و آیات و اخبار
و اشعار زبان باز پوره مطلوب حکام و امرآ و عوام و جاهل شده
اعتبار حاصل کرده اند صاحب ثروت شده اند و دیگران این
راه را شرف دانسته غبطه خورده راغب شده اند این صنف
باندازه زیاد شده است که اگر عوره خانه یک روزه خوان یا عطف
و یا مدح و تشایر خوانسته باشند موجودات چون این صنف باین
کثرت خود سر به امتحان صاحب شرف و مجالی شده اند طریقی و عطف
را ندانسته همانا اخبار و اشعار خواندن را در عطف پنداشته اند
و احادیث که در کتب معتبر علماء و حکماء اسلام بوده بر روزگار روز نقل
کرده اند و متع کرات و مراتب شنیده معلوم شده بی سر شده است
و صاحبان منابر بازار و خوشان را که در دیده از روی عقل و علم
ثبوت و نهان در دین آنچه در کتب اخبار ضعیف و کذب و غرض غرض
و غلو و آقا بعضی پوره در روی منبر قصه خوان کرده اند حتی از کتب
زناده و لمجدین دروغ راست کفر آمیز و غیره حفظ کرده با
تادیلات باطله با مع عباد رسانیده اند عقاید غلط را
ساخته اند حتی اخلاص توحید که از خصایص دین است
مغشوش

مغشوش و شوش کرده اند حقیقت محض پدید آمده اند برای
انبیاء و اوصیاء و وجبه و آرماده اند لاهوت و تاسوت ناسوت
و دهن در اعمال تکالیف شرعی انداخته اند حسب علی حسنه لایف
مستقیم افراد غافلین را معذور ساخته و هلم تمام افکار
عوام و امرآ شفی و سعید شوش در دین و مکر در توحید و
در قانون متفق شرع مقدس نموده اند و غالب علماء از معیاران
این نامشایسته را شنیده مرد مکرده اند و اطوار و اخلاق و لیاقت اهل
مبتلا دیده انکار کرده اند و در نوشته جهات خوشان ان اخبار
تنقیح نکرده اند که آن داخل بعقاید دینی و ضرر بتکالیف
شرعی ندارد خوشان را معذور نموده اند دیگر غافل از این
که بعد از چند سال یک فرقه در نزد عوام و جاهل ضروری دین
و مذهب عیشود و آن عقاید ضالیه مفلک مثل دود سیاه است
را احاطه میکند که نور محو میشود و توحید مفقود و قافله شرع ترک
چنانچه در امت موسی و عیسی شده است کلمه شر مثل شراره آتش
بماند و وقت خانه کسی بافته اگر صاحب خانه حکم بیدار باشد و خانه

کنند کم قوت گرفته و بحجرات و به حساب و علم و تمام شهر است
 کرده جمله را بسوزاند مردان شهر چنان باشند و زنان گریان و اطفال
 بریان آن وقت غلام خالق مخلوقات از مشیت و در دست
 استقام کنند کل رعیت مسئول عن رعیت قوله و هو لا یفلت
 عن الهوى این عبارت غل بن و دولت و ملت و رعیت علماء
 انباء آن صنف معتمد ایمان غافل از ماضی و مقدم کار و ترقی و تزل
 طبیعی بعضی را مدح کرده اند از امر او و زلزله و ولایت جوهر معنی
 رانم از علماء و فقهاء اسما و شریعت با انواع لطایف و حکایات
 و امثال و شعر و غزلیات و هوشیان و قلندریان مجوس ملت کتبها
 و رسالهها نظم و نثر نوشته و چاپ کرده اند از آن ها لایحه و بیعت
 جنود ابلیس داده در میان موافق و مخالف و یهود و نصاری
 نشر کرده اند و هوس که در عمل بقانون شرعی مست یورده خوانند
 آن کتب و معتقد شوند آن طعنان فوسخ شده از قانون ملت و انما
 شریعت سر تافته اند رو به هلاک راه رفته اند تا بپوشن و ذلیل
 شده اند تا عاقبت چه گونه هلاک خواهند شد و آنکه اعلم از آن مواد
 خبیثه فرقه باید برور کرده الفاظ سهل بسیار بافته با غلو و کفر
 و شرک

و شرک ملوث رسائل و قرائیس بسیار فارسی و عربی نوشته و در
 امر و حکام را مدح کرده و قانون شریعت را عدت نموده و علماء و فقهاء
 ملت را عیاق ترقی دولت جلوه داده اند و غالباً امر او و زلزله
 و جهل را در خلوات خوانده بیکدیگر نقل نموده اند مگر نفوت را
 محکم ساخته اند هر که مکاتب رسائل با طایل میرزا حسین و عین
 افندی را بر مرقعی و جهل خوانده است صدق این تقریرات برای آن
 روشنی است و هر که خوانده است کتب مستطاب منهاج طالبین بحجرات
 خصوص از صفحہ شصت و دو الی صفحہ هفتاد پنج آن وقت حکم رنده
 بحال مردگان گیر کنند و علاج علل امراض مهمل تا که بپوشانند
 بنفوس انباء و وطن دو چار شوند هذا بلای الناس و هذا
 و موعظه المتفان من نتائج افکار الجدید

لسان الصدق مجلس بیاه پنج

تقریر سبب تفریق و پریشانی ملت ای فرزند شفیعی که بگویند
 حکام و امر او و زلزله و غالباً جزای سلطنت از قانون شرع سرور گردانیده
 و ضد انما شریعت شده اند و بسیار بوده و یکی انتهای شده است
 در این احوال که ذکر شد علماء و روحانی ملت و فقهاء شریعت حکم

احول درس و تربیت و تالیف و تصنیف را کم
تغییر داده اند مثل احوال علماء سلف را ملاحظه کن غالباً
تالیفات و تصنیفات شیخی دارند در هر فن از فقه و علوم مثل
مواعظ و احکام و تنقیح اخبار و حل مشکلات مشبهات و فقه
و احوال و توحید و اخلاص و دفع الشبهات و بدعات بلکه در سیرت
و تجارت و ریاضی و جغرافیه و حکمت و منطق و طب و غیره در
الغیر سیه المرقعی را مطالعه کن حتی در سیرت و سیرت را سلف
نگزاینده است و قس علی ذلک عید و هر یک از این طایفه علماء را که
معتبر تربیت مکرره اند که هر یکی مثل معلم خود استاد شده اند
کامل الادب و اوصاف فقهاء و حکماء مثل کواکب الشرفه در میان
ملت در ایشان بوده اند که افراد ملت در شبهات یک فتنه
بر ریشی نور ایشان بیدار زنده می گریه اند لکن طبقات اخیر
تالیف و تصنیف را اختصار کرده اند به فقه و احوال بس و کثرت
احتیاطات و افعال فروع دین تا که سمیع عام و خاص شده است
که علماء غیر از فقه و احوال کار دیگر ندارند و ندانند آن است
که حکام طالب شرف و کرامت علماء چه کار دارند بیهیت و چه
دانند

دانند تدبیر سلطنت بپاچه عیال افندی از روی بیخ فتنه
و غفلت گویند هر زمان انبیاء و اوصیاء و علماء و فقهاء و کار بخار
سیاست خلق و بزم ملک نداشته اند تا آخر گویند علماء که در تدریس
خانه خود و سیاست اولاد و خدم خود عاجز اند چگونه بتدبیر
ملت مداخله میکنند هر وقت علماء و فقهاء با امور سلطنت مداخله
کرده است مملکت فاسد و خراب شده است و الاغیر من جواب آن
نادان را در کتابت نهج و ادم بخوبی که اگر خودش مطالعه کند از گفته
خود بخلالت کشد اگر حیا داشته باشد و درم برای طلبه و درسی تحصیل
یک قواعد متین نگذاشته باشد که از روی آن قواعد و حل
مدرسه شده کامل برون آید مثلاً هر که باشد فزانه غنی او فقر
یا بقید او و خطای باقی او حید ملبس بلباس طلبه شده داخل
مدرسه میشود محبوب طلبه شده مقبول شده و در خارج و داخل
کارهای نشت زینا نخرده از روی جهل و بزارت او کویس
و شقاوت تمام نوع را برنام کرده اند چون در کار امتحان و
اعتبار درست نیست غالباً آن ها در سر خوانده مدعی علم

و تقاضا می شود اند از برای خود نمای اخبار و اعیان
نقل کرده اند هر کس از این سوال کرده دانسته اند
جواب گفته و بعضی سوال جواب آن ناقصان را حکام و امراء
و عوام شنیده اند را بهدل و بلید نموده اند و باقی علماء را
بآنرا قیاس گرفته اند تا که از منہج سادست شرع مقدس
کفاره افتاده اند و اگر یک قواعد مبین برای طلاب
گذاشته و عمل کرده شود این محذور و مضر نیست شیخی از
سعید و زکی از پلید و حکیم از جاهل تمیز داده میشود امور
جمهور اصلاح میشود برای اصلاح این احوال چند نگاشت
زکری میشود اول خود علماء بزرگ با کوی قابلیت و فطانت
و زکات اولاد خود را با کمال دقت و حکمت و شفقت ملحق کنند
اگر فطانت و زکی و صلاح و تقوی است که اگر تربیت شود باقی بر است
و امامت است در تربیت آن جهد کنند تا او را بعلم و حلم و
حکمت بهر مند کنند و با اخلاق حمیده و اوصاف حسنه مزین

سازد

سازد که در جای خودش باقیات صالحت بماند و اگر ملایم
کنند که پیشش قابل اجتهاد نیست و طالب هو و عکس و کوبت
او را خواندن و نوشتن و سایر شرعی را یاد داده بعد بخارد
در جزای یا تجارت یا فلاح است یا بقای و یا عطاری و نجاری
که از کدیمین نان خورده یکی از اصناف محسوب شود به از آن
که خانه واره را بدنام کند و عوام را بد گمان و حکام را زربان
در از قمار دوم وقت کسی از افراد ملت طلب علم ننمود نزد
مدرس او مجتهد بیاید آن مدرس او مجتهد با کمال مهرتایی و شفقت
و حسن الخلق او را استغناق کند که بدانش چه کاره اند و چه کاره
بوده اند به چه سبب طلب میشود از این تحصیل چه قصد دارد
مغش کفایت دارد یا ندارد در طلب کی مغش زنگی آن
از کجا خواهد رسید و آنکه میرسد کفایت میکند یا نه بان فایده
میشود یا نه اگر کسی از ملک و خانه خود برای آن مغش
نماید و از هیچ جامع مغش ندارد با صبد زکوة و حدیث

آمده در سر بخواند البته ان اول درس کلاشی را خواهد خواند
تا که در غایتش کامل شود که سبب هدم دین و هتک ملت شود
البته همچنان کسی را مدرس شقیق بموعظه الحکم الحسنه
قانع کند بزود صنعت یاد گرفته کاسب شود نه طالب
علم و اگر مرمعاش دارد و اهلهش متکلف حال او میباشد
داخل مدرسه کرده و در درس و تعلیم ادبش کند تا امتحان
شود لیاقت و زکات و در بابت آن طلبه ترکار رسم رعین
اتی ذکر میشود ان نعمه الزکرا من نسیج افکار المبدی
لسان الصدق مجسّم بجامه ششم ^{نیز کار رسم مدرس}
و مقام باید در حین درس و تعلیم طمانت و زکات و در بابت
وسلیقه شاگرد را بدقت ملاحظه کند هر کدام را با اندازه
استعدادش در تعلیم آن سعی کند هر کدام هر قدر در تحصیل
سعی و شوق زیاد دارد بجهل و حلم و تقوی و وقار را
و قابل ترقی و ریاست است که در بیان خلق علم الهدی
شود او را مقدم دارد هر چند مدت به بعضی کلمات امتحان
کند

کند و تعارض سازد از دیگران که بدست طلبه میزان ترقی و تنزل
باشد بیکی دیگر بدقت جست و غبطه خورده نب و روز
حد و جهاد کنند تا حسب سلیقه و صیغ علم و حکمت شده لایق بپای
شود یا و اعظم ملت و خطیب جمهور و رشد عوام و هادی
جهتال و مربی ابناء وطن مثل سلف صالحین من علماء دار
پایه رجاء و زحمتش کوی مرآت بالکمال وقت ملاحظه کند
که اگر علوم رسم را چه یاد کرد بدای بلید ابله شکم پیرت خواهد
شد او را در خلوات از روی علم و حلم و حکمت ^{بصفت} بشکفت
و موعظه کند که هر دو کاسب او عطار او بقال یا تجار شود راه
معاش دست گرفته زنده گی کند که نه خور و حیران ماند و نه نوع
نام شود و نه عوام منتفع و نه حکام طاعت و مستنزه و هدایت
السلام و الهوی و السلام علی من اتبع الهدی و سم عالم
و حکام و مدرس باید و اعظم و خطیب و ماریب باشد و نافع
شقیق بر تعلیم و شاگرد بلکه ثلث مدرس را باید در تعلیم
اخلاق و صدق و عفاف و اصلاح حرکت و سکنت و مکالمات

و معاشرت زنگی و محاورت زبانی شکر دان قرار دهد
 که زمین آن طلبه قابل نزع علم و حکمت شود و قلبش سالم
 شده محل علم و انوار الهی باشد تا در میان ملت مبارک الهی
 باشند و اخلاق زینم و اوصاف رزیم و حرکت زشت نایست
 از آن ها دور باشد که امر معجوب و نهی عن المنکر هست عاظم
 ایشان باشد تا خلق بایشان اقتدا کرده از ممالک فتن نجات
 یابند و عالم و تعلم و مدرس هر یک بر زیاری شکر نباشد
 بلکه هر چند در تربیت و تکمیل نفس چند باشد به از چهارده
 شکر که نه فصل است بلکه معلم باید مثل انبیاء و اوصیاء و اولیاء
 داشته باشد که دلیل راه است و رشد طریقی سلام و نور
 ملت شوند چنانچه هیچ شکر دان صلاح را نمیکند چراغ و روشنی
 شبیه کرده است و پیغمبر معبود احوالی که الخیر و اهل بیت
 کسفته نجات چون معلم این ائمه انوار حاصل کرده است
 که تربیت شده و تعلم یافته و فقیه و حکیم شده و قابل هدایت
 خلق شده اند و مخلوق امر کرده اند که بایشان عادت و تقیید
 کنند چنانچه منطوق حدیث است که فرموده عالم بکون

صالح

صاینا النفس و حافظا لدین و محافظا لاهل و مطیعا لاهل
 مولا و العوام ان یقلده مدرس و تعلم باید آن حاکم
 انخاص تربیت کنند و لوسه چهار نفر باشند هر یکی
 دلیل راه چهار صد هزار شوند و بوالک تعلیم العباد و
 تصلح البلاد و تقویه و یقام اعداد دین و بر جسم قیم
 و یخزل المضلین و یجد ناسر الغالین ذلك الیم منزل ختم
 رب العالمین و یفرج به المومنین

من نتائج افکار الجدید لسان الصدق

مجلس پنجاه هفتم تکرار چهارم

عالم و مدرس قبل از شروع بدرس هر روز بر سر خطبه خواند
 و در خطبه کند باین مضامین که اشرف المخلوقات انسان است
 و شرف انسان بعلم و ثمر علم عمل و ثمر عمل فوز در دنیا و آخرت
 و زیاده از آن هدایت خلق و ارشاد اخوان بلکه شفقت بر کل
 انسان و طالب علم موصوف باین اوصاف شود الا یجهد
 و جهاد و خوف و تعوی قال تبارک و تعالی اکرم عند الله

اتقوا و هو ضیعه الله البته شماها هر یکی تان از یک پلاده
در این غربت و عسرت برای تحصیل که بمقام اجتهاد دریا
رسیده نفقه دیار خود باشد و مقتدای انام و ملاز الا سلام شوید
این کار که شماها نیست گرفته اید و سنت دارید منافات دارد
بگناه و شک برستی و عسرت و ثلوت رانی و مناقق و حسد
و عدالت ندادن و نزاع و جدال باطل پس این اوصاف را
را از خود دور کنید تقوی را شعار خود سازند و دست غفلت
بر این توکل زنند از خدا ترسید از خلق میا کینه از کینه
و تجتر و غرور و غفلت و تعجبیل پرهیز کنید و مردمان را
در نزد پروردگار مسئول شمارید بخلق خدا را با نیت
از عالم و علماء صالحین سلف نشانه داشته باشید و از آشیانه
ارث مردم عوام پاکدین و عرق حسین کسب تجارت نکنند
از تجارت این برای طلب علم حق قرار داده است و از آنجا
ظلم خویش نیشها حقوق میدهند حقوق آنها را ضایع

نکنند

نکنند اهلان حقوق خویش که حرام و حلال و حلال و حلال
و در آخرت از شماها حقوق خود را مطالبه نکنند شماها اگر اهل دنیا
آن روز غیر از محال و حلال چاره دیگر نداشته باشد حرکت
صغیر شمت شماها در انتظار عام بزرگ است در نزد خدا عظیم پس
وای بر کسان که مرتکب کینه شوند و کناه عظیم کنند و در کین
اهل عالم که امام از آنها شکایت کرده است زیاده از کفار و کین
که در حور و عصمه ظهری عالم منهک پس پرهیز کنید از افعال
و حیایات و قلبتان را پاک کنید از اوصاف مستوجب غضب
حجاب نشوید و چشم و گوش و زبان و دست و فرج خود را از حفظ
برایه از محرمات و منہیات که قابل عتاب است از علم و حکمت
اتقوا العالم نور بقدر فم الله قبل من علم حرکات و سکات تکلم
و سکوت شما را الله باشد چهارا فی سبیل الله و حفظ این آیه
و طاعة الامر و طلبا رضات الله تا که مورد الطاف الهی شود
مشکلات المسایل برای شما حل شود و در کرباب نشانی

هلاک فتوی و در طلبات فتن کم فتوی و طبع شیطان نکوید
 در میان اشعاف طریق و مذاهب عبران نماید در تفسیر حق
 و کتب خبر عاجز فتوی و تدبیر خداوندی از شما قطع شود
 و شما را در راه راه انبیاء و ائمه مسلمانی مستقیم برادر چنانچه
 وعده فرموده است در کتاب بحیث قول بهار کس و حج و الذین جاء
 نبیالهدی بهم سلیمنا هذا و نحوه بعد مشغول در سر مشغول تا که
 شکران ام بان سیرت حسنه و ربلا و خود باندامینه خود عمل
 نکند دست پای ملائک ثمرین را و غلط شایسته و کوشش های
 مردم را بر از خرافات کنند با وجود منافقین و زنادق و در میان
 دین و تارکین قوانین شریعت سید المسلمانی استغفر ربی و اتوب
 الیک و استعین بک و ما توفیقی الا بالله
 من نتائج افکار الجلیل

لسان الصدق مجلس پنجاه هشتم نهمین

قلم و تعلم درس و تدریس در این قرن منحصر شده است به نقل
 و اصول و کذاک تالیف و تصنیف الا نادری در امور منقرضه و بیا
 حرر اسلام و ایران است مثل مرد فتن شیعه و سنی یکی دیگر با نقل
 منتهی جمع کردن از کتب و تاریخ اخبار و صفات و بیا
 نقل و مخفی و ملحق و دیوان شعر با کلمات مرثیه و غیره که عمل
 انتفاع احدی از مسلمانی نیست بلکه مثل خر خر کننده عقول و تخریر
 کننده قلوب که خضر اکثر شرح نفیقه و آیه اکبر شرح مهم مثل شرح نامه قصیده
 و فصل الخطاب و امثال و غله فی الزاین کتب و تالیفات منقرضه
 و الجعلا مغرور و العوام و الضعفاء تخریر و الملحی بن زنادق سرور
 و کذاک طلبه العلم از درس و تدریس تخریر و فقر و اصل
 ملول شده بلکه بعضی شان کلیل و علیل اگر قدر حریف فکر داشته
 باشند در کلام و الاهیات و مباحث مهمذبات مشغول شوند
 تا که قمار بخورلیا شده هر یک کاید شیطان فیالها المصیبه و حال آنکه
 مردم در زمان محتاج دلیل ره برانند که امناء ملت باشند

و نصیاح و خطب و امثال خلق را نصیحه و تنبیذ کنند و هم
چنان بود از فقه در مواعظ و نصیاح و تورات و لغت و جغرافیه
و هندسه و صنوعات و تجارت و زراعت و موالد و طبیعات
و مباحث و تالیفات و تصنیفات و شمس در میان عام و خاص
متشرع و غیر متشرع آن ها علوم نظر است چه قدر در آن تفکر
و تحقیق زیاد شود و خیرین شود و نالافات طبقم دم به از اول و
سیم به از دوم و چهارم به از سیم الا انما الهل لایه آن است که در طلبه
علم ملول شود و نه تحصیل دانش می نماید و لا در انظار خلق عام
و حاجی قدر چون این علوم و فنون مذکور جمله فقه قانون شرع جمیع
خلق محتاجند خواه سید باشد یا شعی عالم باشد یا محکوم
خصوص طب که شریع آن را قرین علم ادیان فرموده است امروز
جمیع اسلام محتاج طبیب است و هیچ نزاری ابدی نادر اطباء یافت
نه اطباء با بصیرت و علم بلکه غالب از سر خود طبیب شده برای حاکم
خلق از سلطان کتب طب مغرور شده و حفظ هسی عقاید
و وصف امراض را تجارت در طبابت دانسته است و حال آنکه
قانون

قانون علم طب که از قانون علم فقه نیست لازم درس و مدرسه است
و کتب و درشتجات و طبابت و تجارت و مباحثات و امتحانات
و مناظرات و مدرسه در ریاضات و تشریح و تفقید و تنقیح که نهائی
ندارد این علم است که انسان را در صنایع خدایتی حیران میکند
و نزد خدا عبودیت حیرت و کفایت در صنایع خدایتی
معا احتیاج خلق بان علم خواه ضعیف باشد یا کبیر اینست یا امیر
ضعیف حکم باشد یا قوی چهار جبار مغلوب باشد یا مغلوب با هم این احتیاج
امروز در ملک شرق آفرید و هزار مدرسه است و بیت هزار طلبه
یک مدرسه طب و یک مدرسه طب علم طب نیست خدا را بلکه در
اهل شرق این زمان حکمت نیست که وضعی در علم نیست الا حکم
ارزق اخواننا الکلم من برقی الکلم فقط اتم غیر اکثر

من نباح الافکار الجید

لسان الصدق بحس بنیادهم تر کارشم

چنانچه تعلم و تعلم علم فقه علی احتیاج نیست و علی قانون نیست
فرض و حفظ ناموس و دیانت گذراک تعلیم و تعلم علم طب محل

احتیاج ملت بلکه هیچ بنی نوع انسان و کثرت اهل احوال
 دین دار شفیق بنی آدم ساعی بر حفظ صحت ملت و رفع آزار
 و اسقام حفظ شرف ناموس ملت است چون جهان هو انسان باشد
 که هیچ کس از افراد خلق و هیچ خانواده از ملیت طبابت مستغنی
 در تمام عرش بلکه زن و بچه سرزین و وضع امیر و حقیر عالم و جاهل
 محتاج میشود از خطر آزار و اختیارات حتی پادشاهان و حاکمان و فقهاء
 غنی و غریب که سایه ناموس بر بعضی حرم آن نافتاده است
 محتاج شود که طبیب بیایه دست و پا و صورت و شکم بلکه فرج و دبر
 حرش را ساینه کند کذاک علماء و فقهاء و تجار و کسبه و اخبار
 و نهاد از زن و مرد آن است ملوک و علماء و حکماء و فزاک این باده
 و راین اعصار در آن علم و تعلم و تعلم سعی کرده اند که با کمال
 از ناموس مستغنی شوند حتی زنان باز کاوت و فطانت ترتیب
 نموده در علم طب و جراحی که وقت لزوم کشف عورت فاشان
 مردکنده و لوازا اهل دین خود باشد آن است که روز بروز حقیقت

آ

لمی ابن زیاد شود این سرشقی را از پیغمبر محمد بن عبدالله یاد
 گرفته اند قوله الامام علما علم الایدان و علم الایدان است
 قریب است که آن وصیت حکمت را فراموش کرده اند که اریان و الیدان
 مرعیه نه است پس برای رفع امراض بر اسناد شریعت فقه
 ملت فرض است در این باب توجیه کامل نموده باب علم و تعلم طب
 شری مستوجب نموده مدرس و اکبر کنند که هم تحصیل معاش است
 و هم معاد هر که قلب زنده دارد در این حکمت قلیل کثیر فکر کند
 در این علم شریف نه بستم است بکیرتستی عنصر این دین را
 ترک نکرده است الا احتیاط کند و ملت را محتاج و حفظ در نفس و جسم
 نه کرده است الا و سوس خطا که طبابت کردن رخصت است و نفس کشیدن
 عظیم است بلکه آن خطا کند از معالجه حکام بلکه نهان تلف شود بایمان
 الله مکر ایوان از ایمان عین تزلزل به راجد و جهل کرده مجتهد
 شد طبیب ایمان شود احتیاط نکرده ضعیف میدی بود از جهل
 و جهل و اگر خطا کند از خدا بیک اجر بیطبی و اگر صواب دهد اجر یک
 این مثل آن نیست یا آنکه هلاک ایمان را از هلاک بدن اعظم

مکره

شمرده اند اگر انقدر صعب و محل خطر بود که نیندود تحصیل آن
علم و عمل هر این پیغمبر می گفت العالم علما علم الابدان و علم
الادیان با آنکه تکلیف الا بیاف فرموده است کلا دلا بلکه است
از علم ادیان است و هم چنان باید شد و حرکت خداوندی آن
چیز که انسان بان بسیار از روی اضطراب عین شوند خداوند
آن را بسیار و سهل الوصول خلق فرموده است مثلاً آب و هوا
و آفتاب و خاک و حید و غیره لکن اگر انسان در قیاس است
تشنه تا هلاک شود خود خودش را هلاک کرده است و در عدالت
بروردگار سؤال و محکم و معذب خواهد شد و ما الله اعلم
آیا کسی زحمت کشیده و علم خوانده و تجربه ها کرده و اطمینان شده
و ادویه را شناخته با کمال دقت تربیت ترکیب نموده از روی قانون
در پخت و خور و نفی الله و حمیت ملی و تحقیق ایمانی عیب
النفس و عیال و فرزند تو شود بهتر است یا آنکه خود و با عیال او
مریض و علیل شود از روی ناچاری و بیماری بخت طلبی کرده
شوی که با یهودی است یا نصرانی دشمن دین و دولت و ملت
و خدایت

و خدایت و مردار نش در طلب غیر مسلم و با سب است عاری از
علم و خدایت و قلیل التقوی و ضعیف الدین بلکه جاهل باریک
قوانین شرع مقدس و ضعیف العقیده و ریشخون شود که برای
صد قران شهادت قبول کنی یقیناً بس نفس شریف خود
و با فرزند عزیز خود را چه گونه با موقوف کنی که کیف عایشه
در عیال آن تصرف کند تا که هلاک کند و یا نه هلاک و با اتفاقاً
صحت یابد نزد پروردگار خود چون معذور خواهی بود
احتیاط سرد از وسوسه شیطان است که جماعت را در راه حق صفت
کنار کشیده خانه نشین کرد که احتیاط و شش را بخون طریقی آورد
نکند لکن سیه الاوصیاء آن ۹۰ از فتنه الیابیه شمرده و اهل
دو رخ احتیاط میزان و ارد که خیر الامور اوسطان باشد افراط
و تفريط در هر کار مستوجب جهنم است حتی روضه خونی و سینه زنی
و شبیه کردنی آن افراط است بوضن موهبت شده است و کمال نقل
جناب بنیامین استرسیده و هم چنان زیارت از حد گذشته سالی جم
بغیر ما لا و جا تلف هلاک میشوند از روی احتیاط و سوس
خیالی کسی جرئت ندارد برای آن حد و حدودی و قانون

مقرر کنند اعتماد بر اطمینان موهوم و اخبار ضعیف و حال آنکه
خداوند بتذکره و تکیه برای عبادت که انسان را برای آن خلق
فرموده قانون و حدودی مقرر فرموده است لطفاً لالعباد
و غنای زیارت خداوند عالم حج واجب را قرار فرموده است
و من استقامه الیه سبیلک در تمام عمرش یک حج فقط بپوشیده است
که غالب افراد اسلام به مضامین و اطفال غیر مکلف و زنان
نازنان و دختران پوره نشینان هر چند سال یکبار از وطن کنده
شده بر و بجز راجعی مسافت نوره بهزار ناسزا گویند با محرم و نجس
متکلم و مواجعه کاه مرصع کاه اسیر کاه ذلیل کاه محتاج قوت
مفسد سبیل بکلف زیارت عبادت عالیه شرف میورد و من علم
یقین دارم که غالبین ها در سفر در راه ها از صیق و جمع و عسرت
در کربا و سراسر ا نصف فرائض هم و صلاتان در دست عمل نمیشود
از احتیاط بر عمل فرائض که طیف شده است و از عدم درایت خود
هکمت و اعطایان و روضه خوانان غاصبان بنا بر تحت و کبر
و کبر پیغمبران است کما قال المسیح فی انجیل ایها الکلبه
والنفسانی

والنفسانی انتم جلستم علی المنابر الانبیاء و تقرنون غیرها
قال الانبیاء انتم فکر الله مما لیت فلم من حلاله القلب
او حظاً الله هذا جرح من خاص به بغیر علم غرق و هذا طریقی
ظلماً و عمر من سبک به غیر دلیل مرشد مرشد و لاکن الله
بالنبات والله عالم بسر الحقیقات و هو الحق القیوم و
قادر علی کل شیء من نتائج افکار الجدید

لسان الصدق مجلس ششم

فرکار مهمتم ای حکیم این است که مدار علم و تعام و تدبیر
اسلام بوی است خصوص علم ریاضت و فقه و اصول و حن
کتاب اسلام قرآن مجید عربی است که قانون شریعت است که در
سند و سیرت و احادیث و آثار مجله عربی است و اولاد و فایق
دین و فرائض شرعی بریان عربی علم آرد و واجب است بران
جهت مدار درس و تدبیر عربی شود است پس برای طلب
آموزشی زبان عربی فرض مقدم علم فرائض است در این عصر
از این مقدمه اعفال شود است تا که طلبه بعقب افتاده است

نا طلبه در ایران قدر عقده مات میاید در غنای که عمل تحصیل
 علوم قانون شرع است مقدار دسال زیاد پاکم تحصیل کرده
 عالم و فقیه میشود لکن زبان عربی را درست متکلم نیست غالب
 مکرر سخن گوید مکرر نوشته جهات اگر کمال وقت کنند هیچ بنویسد
 و الا لسانا بجهاد کلام خطیب را هیچ نتواند بگوید با وجود در بلاد عرب
 ساکن شده و با این خیر فرستاده معاشر شده و مدرس عربی خوانند
 باز وقت تکلم بقدر بقول عرب چه سواد نتواند تکلم کند و عدم
 توانایی تکلم لسان بسیار مانع است ترقی علم و تعلم در این رشته زیاد
 اخبار و احادیث و مستنبط نظامین و معانی آیات قرآن و این سبب
 تنزل قدر و منزلت طلبه و واعظ شود در نظر حکماء و امراء و منافقین و دران
 ملین طوین که آنها عالم نیستند بلکه محرومانند که عالم خوانند و علویات
 و ارام و جای طعن هم هست باین سبب که بعضی شان جامد اهل باین
 معنایین ملتفت نیستند که اقل سه چهار حرف را درست او کنند
 و یا و گیرند که ملکه بشود مثلا با غیر فقر غنی قبی عوام و یا و درم و سه
 زنها ظاهر و این نقصان ضرر بسیار دارد به ملت قرطیس علی محمد باب
 و دیگر بسیار کسان اهل ایراف قبول کرده اند زرافاد این سبب است
 و واعظان صاحبان منابر که وعظ را اختصار کرده اند به نقل

اخبار

اخبار و احادیث او قاصدهای و حکایت تا که سامع خلق بشنود
 ملول شده اند جمله از عدم قدرت متکلم است و حال آنکه واعظ
 کسی را گویند بمقتضای حال اهل مجلس آن روز و سرعت
 تکلم کند و خطیب کسی گویند در بیعتا متکلم و خطیب باشد
 و می طلب کلمات خطیب از منبع قلب خطیب و اند خطیب
 و معظا امیر المومنین و ائمه موصوفین و علماء و حکماء و اهل حقین
 ملاحظه فرمایند که اگر جمع شود مجلدات میشود یک خطبه را و در
 نتواند اند یک مجلس وعظ را تکرار و وعظ تکرار اند آن است
 عرب اگر کسی بنبیج الکلام باشد و مناطق و خطیب باشد از روی
 صحت گویند فلان خطیب قوم است یا واعظ ملت است یا فقیه
 امت است این صفت حسنه از علماء و طلبه العالم کم کم سلب
 شده است از عدم التفات حتم و مدرس و مربی است لوازم مدرس
 و ترقی متعلم چند چیز است اول نوشتن مدرس دوم مباحثات
 و مناظرات و دران مدرس بسم تکلم خارج از درس با اهل لسان
 بلکه اوقات متعام باید پنجم تمت کنند هر روز علی الدوام
 یک مدرس دوم مباحثه سیم نوشتن چهارم تکلم پنجم مطالعه
 و تفکر و گذراند مدرس و ستم اوقاتش را هر روز علی الدوام

باید چهار قسمت کند اول مطالعہ دوم تفکر سیم تدریس چهارم امتحان
تکران تا که زکی الفطین از بلید ثقیل و حکیم نورانی از جاهل
ظلمانی تمیز داده شود بخاک کردن و در بین خوف و رجاء و ترغیب و
ترهیب سعی کنند تا که هر کس قابل سعادت و مقام ربوبیت است
بجمله کامل برسد بعد از آن لایق سبزه دانست شود با خوف و تقوی
بلکه معلم شیخ متقی بعضی شاگردان را در بعضی روز در محضر
جماعت و در سر تکلیف کند و برود به منبر خطبه خواند بخی بر خط
و نصیحت و تقوی و تهذیب اخلاق و شفق بر خلق خدا
که زبان ایشان در عربی و فارسی ملق و فصیح شود اگر احوال
دارد مدرسان مجلس حضور معلم و اقران خود تصحیح شده از آفتان
و خاشی و راه کمال العلم و عمل و لسان و سیرت شود به بلاد
برای و عقل و نصیحت و ارشاد خلق و تعلیم ابناء وطن و تهذیب
افراد ملت که کسست منافق کو ناه شود و زبان لاجرم برید و بار
مزدترین کساد و متاعی فسق و زندقه کاسد و صفت و سیرت
آن علماء و واعظین یک حبه کامل باشد بر جمیع خلق خدا برای
الصالح و الفلاح تحت علی الفلاح من یتق

انکار الجدید لسان الصدق مجلس است حکیم
تکرار هشتم علم و مجتهد مدرس و مقلد که مرجع خواص و عام
میشود و عامه ائلق با ایشان کار دارند و سؤال و جواب
دارند سائل شرعی و تجارعی و اوقاف و غیره باید بکار
جمله کما هو حق رسید حکم کند و فتوی دهد با وجود اغراض
خلق و تفاوت حال و افراد نام و اعداد و دشمنی فتنه
و تدلیس منافقین و زناقه باید عالم آن کار ربوبیت را
باینجه بشنود بلکه با کمال تانی و توفیق و تحقیق و حزم و عزم
مطالب خلق تصفیة حوزه بفصل الخطاب حکم کند و مدرسان
فتاوی و احکام سهو و خطا و شبهه کاری نشود که سبب
زبان درازی دشمنان دین شود خواه دشمنان در کمال سادگی
باشد یا اجنبی و این کار چون بسیار عظیم است از آن جهت علم
که بمسئله است و ربوبیت منکی شده مرجع افراد ملت شد
تمام کارها را تنها نتوانند کما هو حق انجام دهد و اولا
برای خود مشغول و درین و خویش قرار دهد آن حوائشی اگر کسی
علما و فقهاء و حکماء انقیاء اهل بصائر باشند روز بروز توفیق

و جلالت و عظمت آن رئیس روحانی زیاد شود امور دین
و دنیا منتظم شود و زبان طعن متافقان و خشم و دشمنان قان
شریعت مقدس بریده شود اگر آن حواشی بر عکس باشد که آن
محبیت عظماء ملت و خراج بنیان شریعت است پس خض
عین رئیس روحانی ملت است که در میان تلامیذ و شاگردان
خود چند نفر فضلا و حکماء انقیاد انتخاب کند و در این انتخاب
حسن ظن را حسمه نماید بلکه سوء ظن را فطن در نظر داشته باشد
آن ها را از روی ایمان و تجارب و تحقیق و بر سر و ملین
انتخاب کند و از هم کار این کار را مقدم دارد و بعد از ایمان
و انتخاب یک دفعه رای خویش را بایشان تفویض کند مثلا
خدا فی الله سخن عرفاء کذاب بلکه آبی باید از احوالات و حرکات
و سکونت متجسس غافل نباشد بلکه از روی علم بر آن ها
بکارد که مبارک ایشان را شیطان کلانند مگاید شیطان کثیر را
تحتی و مخفی نماید الا من عصه الله اگر از یکی از حواشی که دروغ
بگوید یا از کسی طمع کند جو ببرد که کار او را صورت دهد حق
باشد یا باطل آن را عالم باید از حواشی خود دور کند که تمام معتمد
برایت علماء از این در داخل شود است که احکام متناقض حق

بناحق از احوال دین صادر کرده اند و هرگز بر طمع افتاده است
که باطل خود را بتوسط آن حواشی بصورت حق جلوه دهند و در
این سلفا داره اند عید دهند آن ها شده اند سبب تعلیل
ظلم و انصاف بر امانت شریعت بلکه آن ها شده اند سبب ترقی و تدهور
بابیه و صوفیه و ظهور انصاف فی البر و العین بر اکسیت ابدی الناس
پس علاج این اختلال اصلاح و تنقیه و تزکیه حواشی امانت
و فقهاء ملت است حتی ملأ یک دهن باید جلیس و مشیر و وزیر
امینی متقی صاحب زهد و فاد و فطین داشته باشد که امور شرعی را
آن ده را بوفق قانون الوشرع میان فصل کند و کار تمام معام
و مدرس مجتهد و فقیه قبل از رسیدن بمقام ریاست و مرجع اتمام و اشغال
حل و عقد امور عباد از دور و نزدیک باید با کمال مشورت و
ناظر باشد بر ریاست مجتهد وقت متصرف حل مشکلات مسائل شرعی
من حیث مراعات جات و محاکمات و منازعات مالیه و ملکیه بلا خطم
کند کدام احقاق حق شد و کدام خطا و شبهه شد و در آن کار که
خیانت کرد و سبب محوشه چه بود که بود آن سبب و سبب
نزد آن رئیس چگونه است از حسن ظن چنین شده است یا از اغفال
او از شقوقت یا از او ایلا درین یا از خدمت یا از سافر یا از مکانی بر
خارج و غیره و در این احوال تحریکات حاصل کند و ملتفت بخار و حرمت

و اولاد و خدم خود و مفسد البته را دفع کرده و عتوات را
 کرده مستعد شود برای اصلاح امور جمهور ملت ترک را در
 معلوم و منکر و غیره قبل از مشغول شدن بر سیاست و حل عقد
 و حکم و فصل امور خلق قبل از خویش را ملاحظه کند که بعضی
 از بزرگان من شده قوای جسمانی در روحانی آن ضعیف شود
 و بجا آن وقت مثل عقل فاقد رشد میشود و آنکس من قدرت الهی
 الحکم و لا من تقصیر ذلک العبد الصالح و انشی اولاد را طریقی آن
 عبه الصالح را احاطه کرده در احکام و فتاوی و سؤال جواب اخذ
 الوجوه و صرفیات حقوق بغیر علم و رضاء پروردگار تصرف
 او امر بفرع و احکام ناقص و اوراق متافقی با مضارب
 در میان موافق و مخالف مخلص و منافق منتشر میشود و بدان
 به خبر سبکینه قانون شرع صریح و برج شده است ف و عجب گرفته
 اصلاح مفقود شده است مجتهد مدعی آن احوال را باید فوریست
 کند در صدد اصلاح الواقع قبل از وقت کند و الواب بفرمان
 را سرکنده برای خود جویش و اصحاب التماس کرده با کمال در سوزی
 ترسیت کند که هر یکی مثل خویش موصوف بعلوم و عمل و تقی و اصلاح
 شود و بنور حکمت مستفیض از فیوضات ربانی و نور سعادتی کائنات
 نجم المیزه بپنداری به آن فی ترویج و الجهد بل کشود مشرق بر بی
 منق البلاء و هذا سبیل السلام و السلام علی من اتبع الهدی
 من نتاج افکار و احادیث

مجلس شصت و دوم ختام و شکایت حکیم

قبل و ما الحکمة یا رسول الله قال وضع الشقی فی محله یعنی
 کارکنند الا مقید سخن نگوید الا مقید حرکت نکنند الا مقید یعنی بر صلاح خاص
 و عام بعضی جزء بعضی مقید حال بعضی مستقبل که جمله کار عبت نکنند الحکیم که
 هیچ خطا نکنان خداوند است و بس و پیغمبران و اوصای پیغمبران تعلیم و تدریس
 خداوندی و باقی افراد خلق هر که دانه شده است با ندازه عطای خداوندی
 کارکنند گاهی از روی غفلت خطا گاهی از روی بصیرت صواب صواب اکثر
 من خطا نه قال عز من قائل ومن یؤت الحکمة فقد اتی خیر کثیرا
 قال الحکمة ضالته المؤمن وقت یؤمن به مکشده خود سرور و دیگر
 یافته بیاورد که از مؤمن انعام گرفته تسلیم کند مؤمن اعراض کرده نکرد و اگر محبت
 به جسد چشم پوشانند البته به نور حکمت در ظلمت حمل خواهد ماند و کافر
 حکمت را یافته بنور آن بار دنیایش را روشن خواهد کرد چنانچه بنور آن شرق
 چشم بسته و حکمای غرب بجه و جهل و غفلت حکمت گرفته مرکب نبات
 خود قرار داده عالم را استعلا کرده اند حتی بت پرستان زاپنون بنور
 افتخار عالم را احاطه کرده اند مصداق این دعوات لسان صدق من است
 که دو سال است در عالم نشر می شود نه طالبی دیده شده و نه صدق آفرینی شنیده
 شده است هانا که ما حکمت را شناخته و سخن داشته و حمل و غفلت
 را حکمت پنداشته در بر گرفته است و مغرور در روای شرع القصیده مکشده
 و بعضی آن در بیان بیان غرق شده و در الایام به ارواح بپلاک
 کتاب نفاق و شقاق داعی بپلاک عباد و خراب بلاد عیسی افندی من
 نامیده و رساله تدلیس شان را سیاست مصلح عالم کبی کم

محترمت بر لغت و سب و شتم و نفاق و تفرق و تنفر خلق از یکدیگر مثل بیان
و اقیان و فتح القصص و بیکل نفس و اشراق ظلمت و محرط غیاب و نطق
الشیطان و رعایت قانون طلال که بهاء مجرای ملک و نفاق و فرشت
بزرگ و الحاد و هلاک البصائر و خراب البلاد و رفسد دین خدا و شریع انبیا
جله را طبع و چاپ کرده در میان شیاطین خود بپاشید و نشر غوره اندر مرق
مقادیرت ملت و دولت را گاه گاه بریشان غوره درم و برهم بپاشید و اندر
و بعضی رجال خاشع بنور حکمت محو افکار آنها شده و چند روزی در کشت
کوشه بران نقش فتنه و دین و ملت سوز را در میان زده مثل اصغر جرم اگر فدا فتنه
الله و بال امر و ما الله بظلام للعبید و کتاب خنایا که لایق را در در آن
اباطیل نوشته که لایق است در غالب بلاد بران نشر شده و آتش فتنه از آنها را
خداوند کرده و الواح نفاقشان شکسته و پرده اباطیلشان در برده خفیه
در این تغییر و تبدیل در باربان که جنود شیاطین فرار غوره و خانه های دین و دولت
از دولت سرای ملت دور شدند و بار کن امانت رعیت را به دست بیوئی گرفته
کن بجاء الحق و زحق الباطل و محمد الله علی ذلک و شکوه که حضرت والا
شاهزاده صاحب شرف ناموس سلطنت و سهیم حکمران ملت با کمال رسوزی
و همت و حمیت علی مشغول اصلاح مفاسد جمهور شده و بان اوصاف حسنه
امیدوارند که لایق صدق را ختم غوره بدر بار معدلت و طالب حکمتش
به بدیه غورم مثل مور بدر بار سلیمان که تیز کار باشد از حکمت عا صفا
و بوزر جهر اقا الله که تفتیح المؤمنین به هیات است که هر کتاب و رساله
تمام حکمت عیش و سرور که کتب سماوی انبیا باقر که بقدر وسعت فکر خود بایست
صادق و صدق خدمت کرده چیزی نوشته البتة اگر صد که یک حکمت و مفید دولت
و ملت باشد آن از خبر کثرت است بل اکثر از آنکه حکماء الهام و فرانس آثار

عتیق عالم مثل بابل و شوش را بر روز بر می کنند که از هزار کلمه نقش یک کلمه
حکمت باشد عا آتها حکمت شناخته و فیتش را دانسته که مقدمه اصلاح
مفاسد ملت و ملت جان و مال صرف میکنند الحکمة خالصة المؤمن مؤمنان
شرق ترک کرده کا فزان غرب طلب کرده اند که حکماء و علماء اهل شرق
از چند قرن تا حال عوض طلب کیمای موهم و طلسمات سحر و عرفانی
کفر و صوفی کرم و مرشد بازی چای حکمت صنایع و فنون نافه ریاضه
برفتند کشته حکمت خوششان را یافته دیگر بدست دشمن مؤمن نیافتاد
که اقل حال که آنها کلمات حکمت را یافته جل غوره کار ملت و دولتشان
را منظم ساخته اند آن صنایع و فنونیکه در کون افکار عالیة حکما مخفی بود
آنها را بجهت غوره در منظر عالم گذارده اند حکماء مؤمنان صاحبان افکار
عالیه و دین و قاره از ایشان یاد گرفته عمل کنند و از این کار عاقل استنفا
کنند چون اصل آن حکمت از مؤمن کشته حلال که یافته غفشی را گرفته
سور و رار شده ملک و ملتش را زینت داده حفظ کند هذا ملاغ
للناس و هدی و مو عظمة للمتقین و السلام علی من اتبع الهدی
و السلام علیکم و رحمت الله و بركاته من نتائج افکار الجدید

قد فرغت من تألیف و تحریر فی یوم الخميس السادس
من شهر جاد الثانی سنه الاثنین و العشرین
و ثمان مائة و ثمان مائة و ثمان مائة

م

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 فاعلم اني قد
 تلقيت من حضرت
 آية الله العظمى
 الخميني قدس سره
 في شهر ربيع الثاني
 سنة 1357
 في مدينة قم
 في محضره الشريف
 ما يلي
 اني قد تلقيت من
 حضرت آية الله
 العظمى الخميني
 قدس سره في شهر
 ربيع الثاني سنة
 1357 في مدينة
 قم في محضره
 الشريف ما يلي
 اني قد تلقيت من
 حضرت آية الله
 العظمى الخميني
 قدس سره في شهر
 ربيع الثاني سنة
 1357 في مدينة
 قم في محضره
 الشريف ما يلي



اني قد تلقيت من
 حضرت آية الله
 العظمى الخميني
 قدس سره في شهر
 ربيع الثاني سنة
 1357 في مدينة
 قم في محضره
 الشريف ما يلي

